

بدعت

تعريف، احكام و انواع آن

تأليف:

حيدر الماسى

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۵	مقدمه.....
۱۰	فصل اول: مفهوم بدعت.....
۱۰	بخش اول: مفهوم لغوی بدعت
۱۱	مبحث اول: بدعت در وضع لغوی.....
۱۵	مبحث دوم: الفاظ متقارب المعنی با لفظ بدعت
۱۷	ارتباط اصل لغوی بدعت با استعمال شرعی آن.....
۲۲	مبحث سوم: مشتقات بدعت در فرهنگ اسلامی.....
۲۳	۲- ابتداء.....
۲۴	۵- تبدع.....
۲۴	۶- مبدع.....
۲۶	بخش دوم: مفهوم اصطلاحی بدعت
۲۸	مبحث اول: تعریف قائلان به تقسیم بدعت به سیئه و حسنه
۳۱	مدلول و لوازم این تعاریف:.....
۳۲	مبحث دوم: تعریف مخالفان تقسیم بدعت به سیئه و حسنه
۳۸	مدلول و لوازم این تعاریف.....
۳۹	مقایسه تعریف قائلان به تقسیم بدعت و قائلان به عدم تقسیم
۴۰	مبحث سوم: تعریف مختار.....
۴۷	فصل دوم: بدعت در نصوص شرعی.....
۵۰	۱- بدعت و ضالالت:
۵۲	بدعت و قصد قربت
۶۷	بدعت و متعلق خطابات شرعی.....
۶۸	بدعت در عبادات و معاملات

- ۷۵ بدعت در عقیده، قول و عمل
- ۷۶ بدعت و فقدان مبانی شرعی
- ۸۰ منظور از اصل یا مبنا چیست؟
- ۸۷ مفهوم صحیح حجیت قول و فعل صحابی
- ۹۲ فصل سوم: مذمت بدعت - ذم بدعت**
- ۹۲ بخش اول: ذم بدعت در کتاب و سنت
- ۹۲ مبحث اول: کتاب
- ۹۷ مبحث دوم: سنت
- ۹۷ الف) احادیث اهل سنت:
- ۹۹ ب) روایات امامیه:
- ۱۰۰ بخش دوم: ذم بدعت در آثار سلف و اقوال علماء
- ۱۰۰ مبحث اول: آثار سلف
- ۱۰۳ مبحث دوم: اقوال علماء
- ۱۰۸ فصل چهارم: علل پیدایش و گسترش بدعت**
- ۱۰۸ بخش اول: علل پیدایش بدعت
- ۱۲۹ بخش دوم: علل گسترش بدعت
- ۱۳۰ ۱. پیروی کردن از هوی و هوس
- ۱۳۱ ۲. فهم سطحی دین و نگرش قشری به تعالیم آن
- ۱۳۶ ۳. ناآشنایی با نصوص اصیل شرعی
- ۱۳۷ ۴. دفاع صاحبان زور و قدرتمندان از مبتدعه:
- ۱۳۸ ۵. پیروی از عرف و عادت رایج
- ۱۳۹ ۶. مناسبات مریدی و مرادی
- ۱۴۰ ۷. تحزب مذهبی
- ۱۴۳ فصل پنجم: تقسیمات بدعت**

- بخش اول: تقسیم بدعت به اعتبار دلیل ۱۴۳
- مبحث اول: بدعت حقیقی ۱۴۳
- مبحث دوم: بدعت اضافی ۱۴۴
- انواع بدعت اضافی ۱۴۵
- بخش دوم: تقسیم بدعت به اعتبار شمول ۱۴۷
- مبحث اول: بدعت عادی و تبعدی ۱۴۷
- ۱- بدعت عادی ۱۴۷
- ۲- بدعت تبعدی ۱۴۷
- مبحث دوم: بدعت فعلی و ترکی ۱۴۸
- مبحث سوم: بدعت اعتقادی، قولی و عملی ۱۴۹
- بخش سوم: تقسیم بدعت به اعتبار تحسین و تقبیح ۱۵۱
- مبحث اول: بررسی علل پیدایش نظریه بدعت حسنه ۱۵۱
- ۱- اثر مشهور «نعمت البدعة هذه» ۱۵۱
- ۲- تغلب مفهوم لغوی الفاظ بر مفهوم شرعی آنها ۱۵۴
- ۳- تقلید: ۱۵۸
- مبحث دوم: ارزیابی انتقادی نظریه بدعت حسنه ۱۵۹
- فهرست منابع و مآخذ ۱۶۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى

مقدمه

لزوم تبعیت از سنت و اجتناب از بدعت از بدو تکوین شریعت تا به امروز، همواره مورد توجه و تأکید نصوص شرعی و اقوال و توصیه‌های علمای دین بوده است. در قرآن خیره و دادن حق انتخاب به خود، در مقابل قضا و حکم الهی معصیت و در نهایت، ضلالت نامیده شده است.

﴿ وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُمِئِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ

مِنَ أَمْرِهِمْ ۗ وَمَنْ يَعَصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا ۗ ﴾ (الاحزاب: ۳۶)

«هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که خدا و پیغمبرش به آن حکم کرده‌اند اختیاری از خود در آن ندارند (و اراده ایشان باید تابع اراده خدا و رسول باشد). هر کس هم از دستور خدا و پیغمبرش سرپیچی کند، گرفتار گمراهی کاملاً آشکاری می‌گردد»

همچنین به تصریح امر شده که باید طریقه و روش پیامبر ﷺ مورد اتباع قرار گیرد و از آنچه که آن حضرت ﷺ از آن نهی کرده اجتناب شود.

﴿ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا ۗ ﴾ (الحشر: ۷)

«چیزهائی را که پیغمبر برای شما (از احکام الهی) آورده است اجراء کنید، و از چیزهائی که شما را از آن بازداشته است، دست بکشید».

در کلام نورانی پیامبر با اسلوب‌های مختلف کلام از جمله، امر صریح، اشاره، توصیف، تهدید و دیگر اسالیب، به پیروی از سنت و دوری از بدعت، توصیه شده است.

به عنوان مثال روزی پیامبر در میان صحابه فرمود: «**کلکم یدخل الجنة إلا من أبی**» «همه شما وارد بهشت می شوید مگر کسی که خود از رفتن به بهشت ابا و سرپیچی کند» صحابه گفتند: «**ومن یأبی یا رسول اللهص؟!** » «چه کسی سرپیچی می کند ای رسول خدا؟» رسول الله ﷺ فرمودند: «**من أطاعنی فقد دخل الجنة ومن عصانی فقد أبی**» «هر که از من اطاعت کند وارد بهشت می شود و هر که مرا نافرمانی کند از رفتن به بهشت خودداری کرده است».

این ارشادات موجب شد که صحابه نهایت دقت خود را در زمینه عمل به سنت و ترک بدعت، مبذول دارند و با جدیت فراوان دیگران را از آن نهی کنند.

روزی فردی در خدمت ابن عمر رضی الله عنهما عطسه کرد و گفت: «**الحمد لله والسلام علی رسول الله ﷺ**» «سپاس برای خدا و سلام بر پیامبر».

ابن عمر فرمود: «**ولیس هكذا علمنا رسول الله ﷺ**» رسول خدا ما را این گونه یاد نداد». پیامبر فقط به ما یاد داد که بگوییم: الحمد لله. در واقع ابن عمر با این نفی توضیح می دهد که من نمی گویم صلوات دادن کار بدی است، قصد من این است که این محل، جای صلوات نیست.^۱

با گذشت دوران طلایی اسلام، ایجاد فاصله زمانی، عواملی از جمله جهل به اسالیب کلام عرب، پیروی از هوی و هوس، تحزب مذهبی و مناسبات مرادی و مریدی، موجب پیدایش و گسترش بدعت شده و پس از گسترش و نفوذ بدعت در

گسترده عقائد، اقوال و اعمال مسلمانان در امور تعبدی و عادی، بدعت تقسیماتی پیدا کرد، که گاه این تقسیمات مورد خلاف قرار گرفته و مباحث جدیدی چون تقسیم بدعت به حسنه و سیئه، در بین مسلمانان و به ویژه اهل علم، مطرح شد. موضوع این کتاب پرداختن به اینگونه مسائل، به ویژه مطلب اخیر یعنی بدعت حسنه و سیئه است. این مسئله خصوصاً مورد ارزیابی انتقادی قرار گرفته و دلایل طرفداران این تقسیم، مورد نقد، قرار گرفته است.

این کتاب از لحاظ ساختاری به پنج فصل تقسیم شده است:

در فصل اول مفهوم بدعت مورد بحث قرار گرفته، در فصل دوم، بدعت در نصوص شرعی به تفصیل پی‌گیری شده و در فصل سوم، نصوصی که مشعر به مذمت بدعت است ذکر شده و در فصل چهارم علل پیدایش و گسترش بدعت بر شمرده شده و مورد بررسی قرار گرفته و بالاخره در فصل پنجم، تقسیمات بدعت ذکر شده تحقیق و کنکاش صورت گرفته است. اگر هیچ فایده‌ای نداشته باشد، حد اقل احساس اعجاب عمیقی را در دل نگارنده نسبت به رنج و تلاش و دقت بزرگان اهل علم، ایجاد کرده است.

ضمناً توجه به این نکته لازم است که در این کتاب به امهات موضوع بدعت و تقسیمات آن (بسیار مختصر) نظری شده و از برخی مطالب همانند موضوع روش برخورد با بدعت و همچنین ذکر مصادیق انواع بدعت حتی الامکان احتراز شده و موارد معدودی هم که ذکر گشته، بیشتر برای توضیح و تبیین مطلب بوده است. روش برخورد با بدعت مورد بحث قرار نگرفته چون این کار باید کارشناسانه و جمعی به وسیله‌ی نخبگان و علمای اسلامی، صورت گیرد.

و مصادیق بدعت ذکر نشده چون در آن صورت حجم کتاب بسیار زیاد گشته و از طرفی چنین کاری به تألیفی دیگر و تحقیقی میدانی نیاز دارد. اگر منصفانه در مطالب کتاب نظر و تأمل شود می‌بینیم که مطالب نه تنها به همدلی و اتحاد امت اسلامی لطمه‌ای نمی‌زند بلکه با رعایت ادب و ذکر راه‌کارها و معالم، چشم‌ها و نظرها را متوجه اخوت ایمانی و اسلامی می‌کند. نویسنده به بی‌بضاعتی خود معترف است و به نیکی می‌داند اقیانوس وسیع اسلام بسیار بزرگ‌تر از آن است که بندگانی بی‌مقدار مانند وی بتوانند در آن به راحتی و مهارت غواصی کرده و از مرواریدها و ڈرهای گرانبهایش خوشه‌چینی کنند. و ناگفته پیداست که هدف از نگارش کتاب، افزودن مشکلی بر مشکلات مسلمانان نیست چون امروزه نه تنها مخالفان و منتقدان دین پاک خدا، همچون سدی در مقابل حرکت سلم و صفای آن ایستاده‌اند بلکه متأسفانه بسیاری از مسلمانان با عملکرد دور از فراست خود موجب کدر شدن این شرعی پاک و زلال گشته و نمی‌گذارند نسیم خوشبوی آن به اطراف و اکناف پراکنده گردد تا همگان با بوی دل‌آویزش مرتاح و مسرور شوند.

در طول مدت نگارش آن، از نزدیک با وسعت اطلاعات و دقت نظر عالمان پیشین آشنا شدم و رنجی را که آنان در تحقیق و تنظیم مطالب، بر خود هموار ساخته‌اند لمس کردم و معنای این بیت حکیم نظامی را به حقیقت دریافتم که:

«هر که سخن را به سخن ضم کند قطره‌ای از خون جگر کم کند»

در پایان از دوستان قدیمی و استادان بزرگوارم، آقایان دکتر جلیل امیدی، دکتر عارف ابومنجمی و دکتر محمد جمالی که مطالب را سطر به سطر و مطلب به مطلب بازخوانی و مورد مطالعه قرار داده و از حسن ارشاداتشان خیرخواهانه، دریغ نفرموده‌اند، مخلصانه تشکر می‌کنم. امیدوارم نگارش این کتاب در قیامت به عنوان

چند سطر مثبت در کتاب اعمالم در دادگاه بزرگ حساب، به حساب آید، بلکه بهانه‌ای برای رحمت ذاتی گردد که در بازارش شق تمره را هم خریدار است.

وما توفیقی ولا اعتصامی إلا بالله علیه توکلت وإليه أنیب

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.

۱۳۸۸/۱/۱۰ شمسی

سنندج - حیدر الماسی

فصل اول: مفهوم بدعت

بخش اول: مفهوم لغوی بدعت

یکی از مسائل مهم که باید در تحلیل لغات عقیده اسلامی بسیار مورد توجه قرار گیرد، این قاعده مهم در فقه‌اللغه عربی است که: (لغات از مفاهیم محسوس و مادی ساده به سوی مفاهیم والاتر سیر صعودی پیدا می‌کنند) اکثر قریب به اتفاق واژگان کلیدی، درقرآن کریم و سنت نبوی در زیر مجموعه این قاعده قرار می‌گیرند ماده (بدع) نیز همین گونه است.

عرب وقتی که شترش، به بیماری مخصوصی که موجب لاغری و رنجوری وی شده، مبتلا گشته، گفته است: «أبدع البعیر»، (شتر به علت بیماری و رنجوری از راه درماند و به کژ راه رفت و مسیر معتاد و معمول خود را ترک کرده و در سیر و حرکت خود نوآوری کرد) با توجه به این کاربرد ساده و محسوس اولیه، ماده (بدع) در زبان عربی فصیح، دارای دو معنی است:

۱- به معنی خستگی و بریده شده و انقطاع و کژراهه رفتن

۲- ابداع و ایجاد و ساخت شیئی بدون مثال سابق^۱.

بدعت چه از حیث مدلول لغوی و چه از لحاظ مفهوم اصطلاحی نیازمند تحقیق و تتبع است. در این فصل طی دو بخش مستقل جنبه‌های گوناگون لغوی و مسائل مربوط به مفهوم مصطلح شرعی بدعت مورد مطالعه و بررسی قرار می‌گیرد:

در لغت عرب الفاظ دیگری هست که از حیث معنی قرابتی با بدعت دارند. خود بدعت هم دارای مشتقاتی است، لذا طی سه مبحث وضع لغوی، الفاظ متفاوت المعنی و مشتقات بدعت به ترتیب مورد بحث و کنکاش قرار می‌گیرد.

۱- احمدبن فارس، معجم مقاییس اللغة ج ۱ ص ۲۰۹.

مبحث اول: بدعت در وضع لغوی

معنی اول: در کتب لغت، به کرات واژه بدعت به معنی خستگی و انقطاع و بریدگی آمده است از جمله: **أبدع البعير فهو مبدع**. یعنی شتر از راه بازماند (به جهت بیماری و رنجوری، ضعف و لاغری)، **أبدع الرجل** یعنی مرد خسته شد و پشتش از خستگی راست نگشت.^۱

این مفهوم در شعر جاهلی نیز آمده است، افوه^۲ می‌گوید:

ولكل ساع سنة ممن مضى تمنى به فى سعيه أو تبدع^۳

«هر رهروی از رهروان گذشته، راه و روشی دارد که این روش، یا حرکت او را سریع‌تر و بهتر می‌کند و یا اینکه او را خسته کرده و از راه باز می‌دارد.»^۴

معنی دوم: در کلام عرب و به تبع آن در کتب لغت، بدعت به معنی ایجاد و ساخت شیء در موارد متعددی آمده است از جمله: «**بدعت الرکی**»^۵ یعنی: چاه را حفر و ایجاد کردم (پیش از من کسی این چاه را حفر نکرده بود).
رکی بدیع، یعنی چاه تازه، چاهی که به تازگی حفر شده است.

۱- همان.

۲- افوه شاعر دوره جاهلی، اسمش صلاة بن عمرو بود. او را به خاطر لب‌های پهن و دندان‌های بزرگش افوه لقب داده بودند وی حدوداً ۵۰ سال پیش از هجرت، فوت کرد. الأعلام ج ۳ ص ۲۰۶.

۳- عبدالعزیز المیمنی، دیوان الفوه الاودی، ص ۱۹.

۴- مفهوم بالا در حدیث هدی نیز آمده است: «فاز حفت علیه با الطريق فی یشأنها ان هی ابدعت» امام مسلم در کتاب الحج باب ما یفعل بالهدی اذا عطب فی الطريق آورده است.

۵- الرکی با تشدید و فتح راء و کسر کاف و تشدید یاء به معنی چاه آب، لسان العرب ۳۳۱/۱۴

عرب برای اثبات اینکه کارش امری عجیب و غریب نیست، می‌گوید: لست ببدع فی کذا و کذا. یعنی من اولین کسی نیستم که این کار را کرده‌ام و یا مرتکب فلان عمل شده‌ام و یا به فلان چیز دچار گشته‌ام.^۱

این مفهوم در معجم مقاییس اللغة دقیقاً همان‌گونه که در لسان العرب و جمهرة اللغة ذکر شده، آمده است. بنابراین بدعت در این استعمال، یعنی احداث چیزی به گونه‌ای که پیش از آن، خلق، ذکر و شناختی از آن مطرح و معهود نبوده است.^۲

با توجه به وضع اولیه ماده (بدع) این کلمه در کتب لغوی به مفاهیمی مرتبط به بحث ما نحن فیه، آمده که ما در اینجا آنها را به اختصار نقل می‌کنیم:

«بدع با فتح باء یعنی، احداث چیزی که قبلاً خلق و ذکر و شناختی از آن وجود نداشته است، از اینروست که خداوند را بدیع السماوات و الأرض می‌گویند؛ زیرا آنها را ابداع کرده، در حالی که پیش از ابداع وی، وجود نداشته‌اند.»

بدع با کسر باء، یعنی؛ چیزی که در هر امری اول است، خدای تعالی خطاب به پیامبرش می‌فرماید:

﴿ قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِّنَ الرُّسُلِ ﴾ (احقاف: ۹)

«ای پیامبر! گو: من اولین فرستاده و پیامبر نیستم.»

ابتدعت یعنی امری مختلف را انجام دادی که ناشناس است.

اهل لغت گفته‌اند: بدعة آنچه که در دین و غیر آن ابداع می‌شود... آنچه که بعد

از رسول الله ﷺ از اعمال و اهواء ابداع شده و جمع آن بدع است.^۱

۱- ابوبکر ابن درید، جمهرة اللغة ج ۱ ص ۲۴۵.

۲- احمد فراهیدی، العین ج ۲ ص ۵۴.

در جمهره می‌خوانیم: «هر کس چیزی را احداث کند در واقع آن را ابتداع کرده است و اسم این کار احداث شده بدعت است و جمع آن بدع»^۲

در صحاح آمده است: (ابدعتُ الشيء یعنی آن را بر مثالی که نبوده اختراع کردم و خدای تعالی از این رو بدیع السموات و الأرض است)

و بدیع یعنی مبتدع.

و نیز بدیع به معنی مبتدع است.

و شیء بدع با کسر (ب) یعنی مبتدع.

بدعة یعنی نوآوری در دین پس از کمال آن.^۳

در معجم مقاییس اللغة می‌خوانیم: «بدعت الشيء قولاً وفعلاً، اذا ابتدأته لا

عن مثال ...»

«وابتدعت الراحلة إذا كلت ... ابدع بالرجل إذا كلت ركابه او عطبت

وبقى منقطعاً به ... ومن بعض ذلك اشتقت البدعة... وقتی گفته می‌شود:

ابدعت الشيء مفهوم آن این است که آن کار را (قولاً یا فعلاً) من ابتدا و آغاز کردم

بدون آنکه مثالی قبلی داشته باشد. و ابتدعت الراحلة یعنی حیوان سواری، خسته

شد.»

۱- احمد فراهید، العین ج ۲ صص ۵۴ و ۵۵.

۲- احمد فراهید، العین ج ۲ ص ۵۴.

۳- اسماعیل بن حماد، جوهری ج ۳ صص ۱۱۸۳ و ۱۱۸۴.

۴- احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة ج ۱ ص ۲۰۹.

و ابتداء بالرجل را زمانی می‌گویند که حیوان سوارش را خسته کند و یا آنکه خود حیوان خسته شود در نتیجه سوارکار بر آن در مانده و منقطع بماند. و بدعت از چنین مفاهیمی مشتق شده است.

راغب اصفهانی می‌گوید: «ابداع یعنی انشاء و پدید آوردن صفتی بدون اقتداء و دنباله‌روی از دیگری»^۱.

ازهری می‌گوید: «استعمال ابداع بیشتر از بدع است البته این بدان معنا نیست که استعمال بدع غلط است، بلکه بدع نیز صحیح است ولی قلیل الاستعمال است و ابداع کلام عرب بیشتر از بدع است. قریب به همین الفاظ و در تأیید همان معانی، در مورد حکم بدعت از جهت لغوی در دیگر کتب معتبر لغت، مفاهیمی نقل شده است. همچنین در کتب تفسیر در ذیل آیه: ﴿بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ (البقرة: ۱۱۷) این مفهوم نقل شده، ابن الاثیر نیز در کتاب النهایه (که آن را در غریب حدیث نوشته و الفاظ محتاج به شرح و بیان احادیث نبوی را، تفسیر و معنی می‌کند)، آورده است در مورد بدیع الحکمه که در حدیث نبوی آمده: «رَوْحُوا أَنْفُسَكُمْ بِبَدِيعِ الْحِكْمَةِ، فَإِنَّهَا تَكُلُّ كَمَا تَكُلُّ الْأَبْدَانُ». «روانان را با حکمت غریب و تازه آرام و آسوده کنید چون روان انسانی همانند جسم وی خسته و آزرده می‌شود»، می‌گوید: یعنی حکمتی که تازه، نو و بدیع است.

البته کلمه بدعت، به جز آن دو معنای اولیه (یعنی ابتداء و صنع شیء لاعن مثال سابق و همچنین انقطاع و کلال «بریده شدن و خستگی» در سیر تطور لغت، مفهوم

۱- راغب اصفهانی مفردات الفاظ قرآن ص ۳۶.

سومی پیدا کرده است و آن امر مستحسن است و در حسن و نیکویی مانندی ندارد تو گویی چیزی که شبیه و مثل آن باشد، بر آن تقدیم نیافته است.^۱ لذا بدیع به معنی پدیده عجیب می‌آید و استبدعه^۲ یعنی عده بدیعاً (آن را بدیع و نیکو به حساب آورد).

مبحث دوم: الفاظ متقارب المعنی با لفظ بدعت

یکی از ویژگی‌های شریعت اسلامی این است که در انتخاب واژگان برای مفاهیمی که می‌خواهد منتقل کند، دقت و نکته‌سنجی کاملی انجام داده است، گاهی برای مفهوم واحدی از چند کلمه مترادف استفاده کرده که هر کدام جنبه‌ای از آن را ترسیم می‌کنند مثلاً در مورد بخشش، کلماتی از قبیل: صدقه، زکوة، ماعون، انفاق و ... را به کار برده است.

صدقه به این اعتبار که بخشش، نشانگر صدق فرد بخشنده در ایمان به الله و قیامت است، زکوة به این اعتبار که بخشش، باعث فربهی معنوی و قلبی زکات‌دهنده و همچنین پرخیر و برکت شدن نامه اعمال فرد بخشنده است. «با توجه به اینکه ماده زکو به معنی فربهی انعام در حد امکان است».

ماعون به این اعتبار که مالی که انسان می‌بخشد در واقع عمومی است و به تمامی انسان‌ها تعلق دارد با عنایت به اینکه ماعون اسمی جامع برای تمام منافع

۱- ابواسحاق الشاطبی الاعتصام، ج ۱ ص ۲۰۹.

۲- یکی از معانی بابت استفعال وجدان الصفه است. چنان که گویند: «استکبر زید یعنی وجد نفسه کبیراً».

خانه مانند قابلمه، چاقو و ... است و اینکه ماعون در زبان عرب به معنی آب، طاعت و همچنین تمامی منفعت‌ها و عطیه‌ها آمده است.

و اتفاق به این اعتبار که بخشش، چاله‌های اقتصادی جامعه را پر می‌کند به گونه‌ای که رفعت اغنیاء و حضيض فقراء تا حدودی هموار می‌گردد و همه به سطحی همسان می‌رسند (با توجه به اینکه ماده «ن ف ق» به معنی چاه است). به هر حال در زبان قرآن و بر لسان رسول الله ﷺ از پدیده‌ی نوآوری در دین، فقط با دو لفظ بدعت و محدثات الأمور تعبیر شده است گرچه کلماتی، مانند اختراع، فطر، اختلاق و ذرا نیز به گونه‌ای ناظر بر مفهوم نوآوری هستند، اما هر کدام از آنها به علتی برای رساندن مدلول آنچه که بدعت نامیده می‌شود، نارسا می‌باشند.

مثلا اختراع به معنی ایجاد عن غیر سبب است و اصل آن در عربی نرمی و سهولت است گویی که اختراع مخترع، بر وی آسان گشته، لذا آن را ایجاد کرده است در حالی که ابتداع به معنی ایجاد چیزی است که سابقه نداشته، لذا وقتی گفته می‌شود: ابداع فلان یعنی اُتی بالشیء الغریب.^۱ لذا می‌بینیم قید اختراع، متضمن مفهوم عن غیر سبب و لین و سهولت است و قید بدعت، متضمن مفهوم (علی غیر مثال سابق). در مورد فطر روایت شده که ابن عباس فرمود: «من نمی‌دانستم که

﴿فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ دقیقاً به چه معنی است، تا آنکه دو عرب بادیه‌نشین را

دیدم که با هم به خاطر چاهی نزاع می‌کردند و یکی از آنها می‌گفت: «أنا فطرتها»

یعنی من ابتداء آن را ساختم لذا گفته‌اند که: الفطر هو اظهار الحادث بإخراجه من

العدم إلى الوجود. یعنی فطر آشکار کردن پدیده است، طوری که آن را از عدم به وجود خارج کنی و بیرون آوری گویی که شکافته شده و آشکار گشته است^۱ لذا فطرهم، آشکار کردن پدیده از عدم به وجود است «من غیر مثال سابق» اما با بدعت دو تفاوت عمده دارد: ۱- فطر فقط در مورد عمل ظاهر به کار می‌رود اما بدعت هم در مورد عمل ظاهر و هم برای عمل باطن به کار برده می‌شود.

۲- فطر فقط مخصوص اعمال است اما بدعت برای قول و اعتقاد و عمل کاربرد دارد، لذا بدعت اعم از فطر است.

اختلاق اسمی است که خاصاً در مورد دروغ استعمال می‌شود و مربوط به جایی است که دروغ طوری پرداخته شده، گویی که راست است و توهم راست بودن را، در درون مخاطب ایجاد کند^۲ و کلمه ذره هم به معنی اظهار است و مثلاً ذرأ الله الخلق یعنی: خداوند آنها را بعد از عدم ایجاد کرد، در کلام عرب به سفیدی، ذرأة گفته‌اند چون آشکار و معلوم است اما می‌بینیم که اختلاق و ذرأ، جامع بین آن معانی که در بدعت گفته شد، نیستند و حالتی اخص دارند.

ارتباط اصل لغوی بدعت با استعمال شرعی آن

در ابتدا تقریر شد که در بین اصل لغوی واژه بدعت و معنی اصطلاحی و شرعی آن، ارتباط وجود دارد.^۳ اکنون این ارتباط را مورد بررسی قرار می‌دهیم. معنی اول که

۱- ابو عبدالله قرطبی، تفسیر قرطبی ج ۱۴ ص ۳۱۹.

۲- ابوهلال عسکری، الفروق فی اللغة ص ۱۳۰.

۳- وجود ارتباط در مفهوم لغوی و معنای اصطلاحی، در تمام واژگان علوم انسانی امری مسلم است و اختصاص به کلمه بدعت ندارد.

(ابتدا و ایجاد شیء لاین مثال) بود، دقیقاً با مفهوم شرعی بدعت ارتباط دارد چون بدعت احداث در دین خدا و ابتداء اشیاء در شرع اوست، بدعت، ابتدا و اختراعی است، که مبتنی بر هیچ دلیل شرعی نیست. بدعت اختراع مسیری است که با مسیر شرع تضادم دارد بدعت در واقع رأی بی‌اصل و اساسی است که فاعل آن نمی‌تواند حجت و برهان شرعی، بر صحت آن اقامه کند.^۱

اصل دوم در استعمال ماده (بدع) که بریدگی و خستگی است و از ابتداء گرفته شده «ابداع نوعی بیماری است که شتر به آن مبتلا می‌شود و او را از حرکت باز می‌دارد».

تو گویی عرب بریده شدن شتر را از حرکت عادی ابداع (یعنی ایجاد راهی غیر از راه معتاد و همیشگی) تلقی کرده است. این معنی نیز دقیقاً با مفهوم بدعت به معنی شرعی آن منطبق است چون مبتدع بدعتش را علیه راه شرعی ایجاد می‌کند «به گونه‌ای که خود را مستدرکی بر شرع خدا می‌داند نه کسی که به حدود شرعی کفایت می‌کند».^۲

این کار عین انقطاع و انشعاب از شرع الهی، بلکه زشت‌ترین انقطاع و انشعاب است چون انسان را از کمال عبودیت لغزانده و به مسیری دیگر می‌کشاند.

چون حقیقت اسلام آوردن این است که انسان کاملاً خود را به اوامر و نواهی الهی بسپارد و در شاهراه آن (الصراط المستقیم) با نیتی خالصانه حرکت کند، تا به سعادت ابدی برسد. و کسی که خود را به مسیر و راه دیگری غیر از این مسیر،

۱- ابواسحاق الشاطبی، الاعتصام ج ۱ ص ۹۹.

۲- همان، ج ۲ ص ۶۱.

می‌سپارد در واقع کاری مشرکانه می‌کند و فردی هم که از تسلیم به این راه مبارک سرباز می‌زند مستکبر و بدبخت است.

این انقطاع و دوری از روش شریعت، موجب سیاهی قلب انسان می‌گردد و پس از آن دلش به سوی بدی‌ها سقوط می‌کند و در نتیجه به دو مرض مهلک مبتلا می‌گردد.

۱- معروف را از منکر باز نمی‌شناسد طوری که نه معروف را معروف می‌داند و نه منکر را منکر. و چه بسا این بیماری چنان در وجودش رسوخ کند که بعدها معروف را منکر بداند و منکر را معروف به حساب آورد، سنت را بدعت به شمار آورد و بدعت را سنت، حق را باطل بداند و باطل را حق.

۲- هوی و هوس را بر وجود خود حاکم می‌کند و از حاکمیت روش پیامبر سرباز می‌زند.^۱

آنچه را که گفتیم دقیقاً تصویر نتیجه و مآل بدعت است چون بدعت انسان را از رسیدن به مراد منشودش باز می‌دارد و بدعت این بلا را با دور کردن عمل انسان از عمل مشروع، محقق می‌کند و یا دل انسان را از تلقی، پذیرش و پیروی از شریعت الهی دور می‌کند همچنانکه خدای تعالی در مورد بنی اسرائیل مبتدع می‌گوید:

﴿ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا ﴾ (الحديد: ۲۷)^ط

«و در دل کسانی که (به حقیقت از عیسای پیامبر) پیروی کردند مهر و رحمت نهادیم ولی آنها رهبانیت را از خود ابداع و اختراع کردند که ما آن را برایشان لازم نکردیم و بر آنها

۱- محمد بن ابی بکر ابن قیم، اغاثة اللهفان ج ۱ ص ۲.

ننوشتیم مگر به دست آوردن رضای خدا را ولی آنها {آن را آنچه‌ای که شایسته آن است} رعایت نکردند».

(ظاهر سیاق آیه و ماقبل و ما بعد آن نشان می‌دهد که خدای تعالی ابتداع در دین را ذم می‌کند و بیان می‌دارد که بدعت‌پردازی با فطرت منافات دارد و مقتضای فطرت دینی این است که فرد بدعتی از روش دینی مسنون، سست شود و از عمل به فطرت، فتور و سستی پیدا کند، چون شریعت مطابق با فطرت است و بدعت منافی با آن و آنچه که موافق عقل سلیم و فطرت پاک است همان برنامه و روشی است که خدای علیم و حکیم برای اتمام نعمت بر بندگانش و به خاطر اصلاح و مداوای دردهای مختلف انسانیت، آن را وضع کرده تا با مرهم راه مسقیم و دمای فطرت پاک (که بشریت را با آن سرشته است) مداوا و معالجه‌اش کند).^۱

بدعت صاحبش را عقب می‌اندازد و او را خوار و بی‌نصیب می‌کند، چون صاحب بدعت تصور می‌کند که بر مسیر درست است. او همچون کسی است که آب را از سراب می‌طلبد. در واقع اعمال وی به جهت عدم انطباق با شریعت همچون سراب است و وقتی که به سراب می‌رسد، می‌بیند که سراب، هیچ چیز نبوده و تصویری باطل او را فریب داده است. این مفهوم دقیقاً منطبق با سخن عرب است که می‌گویند: «فلان ابدع بفلان» یعنی فلانی فلان شخص را از مقصدش جدا کرد و هدف و منظور او را عملی نکرد و خلاف گمان او عمل کرد.

۱- شیخ محمد حامد الفقی، حاشیه بر تفسیرالقیم امام ابن قیم. ص ۴۸۴، امروزه کسانی هستند که روحشان آنچه‌ای با بدعت عجبین شده که نسبت به سنت آلرژوی و حساسیت دارند و زیستن و نفس کشیدن در فضای بدعتی را دل‌انگیزتر از تفرج در کنار آبشار و مرغزار سنت می‌دانند!!

اهل لغت می‌گویند: (الابداع لایکون الا بظلع) یعنی ابداع فقط با کجروی صورت می‌گیرد و همچنین می‌گویند: (ابدعت به راحلته) یعنی مرکبش او را از مسیر، به کژراهه برد. می‌بینیم که این مفهوم دقیقاً با مدلول بدعت شرعی منطبق است چون بدعت نوعی انحراف و پیمودن کژراهه است که در درون عمل صاحب بدعت ایجاد می‌شود. در واقع، انحراف درونی و عامدانه اهل بدعت، پیروی از هوی است.

لذا می‌بینیم در فرهنگ اسلامی اهل بدعت را اهل هوی نامیده‌اند. چون آنها پیروی هوی و تمنیات درونی خود «به نام دین» شده‌اند. و ادله شرعی را عملاً راهی برای سعادت ندانسته‌اند، بلکه هوای خود را مقدم دانسته‌اند اما در ورای آن چنان وانمود می‌کنند که مقصد اصلی آنها دین و شریعت است.^۱

این کژی و حرکت در ترکستان، با ادعای راه قبله پیمودن همان است که در قرآن زیغ نامیده شده است.

﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن

سَبِيلِهِ ۚ ذَٰلِكُمْ وَصْنُكُمْ بِهٖ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ (الانعام: ۱۵۳)

«و این راه من است که مستقیم و راست می‌باشد، بنابراین از آن پیروی کنید و از راه‌های دیگر پیروی ننمایید که شما را پراکنده کند و از راه او جدا نماید، این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می‌کند، باشد که ملکه تقوی را به دست آورید.»

۱- ابو اسحاق الشاطبی، الاعتصام ج ۲ ص ۱۸۶.

(آری صراط مستقیم همان راه الله است که خود به آن دعوت کرده و آن در واقع سنت پیامبر اوست و سبیل راه اهل اختلاف است که از راه مستقیم منحرف شده و بر راههایی که انتخاب کرده‌اند، متحیر و سرگشته شده‌اند، و اینها اهل بدعتند)^۱

مبحث سوم: مشتقات بدعت در فرهنگ اسلامی

با توجه به اشتقاق لغوی و کاربرد عملی واژه بدعت و مشتقات آن، این واژه در فرهنگ اسلامی، به صورت عرف خاص، در صیغه‌های مختلف، مفاهیمی شرعی پیدا کرده است. که در این جا آن صیغه‌ها و مفاهیم آن را ذکر می‌کنیم.

۱- بدعة: بدعت بر وزن فعلة اسم هیئة است از ابتداء، مانند رفعة از

ارتفاع.^۲

۲- «بدعت اسمی است که بر امر محدث اطلاق می‌شود و جمع آن بدع

است، همچنین به آنچه که در دین و غیر آن ابداع گشته اطلاق می‌شود»^۳

«بدعت به معنی نوآوری در دین پس از اكمال دین است»^۴

جرجانی در تعریفات می‌آورد: «بدعت، کار و عمل مخالف سنت و امر محدث

در دین است»^۵

۱- ابواسحاق الشاطبی، الاعتصام ج ۱ ص ۵۷.

۲- وزن فعلة همانگونه که در کتب ادبی از جمله الفیه ابن مالک آمده مصدر هیأت از فعل ثلاثی

مجرد است: وفعلة لمرّة كجلسة وفعلة لهیئة كجلسة.

۳- احمد فراهیدی، العین ج ۲ ص ۵۴ و ۵۵.

۴- اسماعیل جوهری، الصحاح ج ۳ ص ۱۱۸۴.

۵- شریف جرجانی، التعریفات، ص ۴۳.

شاطبی می‌گوید: «عمل معمول اختراعی، بدعت نامیده می‌شود و به عملی که هیچ دلیل شرعی ندارد بدعت می‌گویند»^۱ که البته این کاربرد اخص از مدلول کلمه بدعت است.

«پدید آوردن و خلق عمل نو برای انجام آن، ابتداع و هیئت آن عمل بدعت نامیده می‌شود»^۲

دلیل شرعی دال بر این که امر محدث در دین بدعت نامیده می‌شود، این حدیث رسول خداست که فرمود:

«وشر الأمور محدثاتها وکل بدعة ضلالة».

۲- ابتداع

مصدر باب افتعال است و بر بدعت اطلاق می‌شود.^۳ همچنین ایجاد و احداث بدعت، ابتداع نامیده می‌شود. در جمهرة می‌خوانیم که: (کل من أحدث شیئاً فقد ابتدعه... هر کس عملی را احداث کند در واقع آن را ابتداع کرده است). گرچه همانگونه که گذشت به خود عمل مبتدع، ابتداع نیز می‌گویند.

مبتدع اسم مفعول است از باب افتعال، گاهی لفظ مبتدع، بر امر محدث و بدعت، گفته می‌شود و جمع آن مبتدعه است. «این کلمه اکثراً در مقام ذم به کار برده می‌شود»^۴

۱- ابواسحاق الشاطبی، الاعتصام ج ۱ ص ۳۶.

۲- ابواسحاق الشاطبی، الاعتصام ج ۱ ص ۳۶.

۳- ابوالحسین مسلم قشیری، صحیح مسلم ج ۱ ص ۵۹۲.

۴- ابوالفضل ابن منظور، لسان العرب ج ۶/۸.

کما اینکه در صحیح بخاری بابی به نام «امامة المفتون والمبتدع» آمده است.^۱ و از عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه نقل شده که فرمود: (ولست بمبتدع ولكن متبع^۲ ... من بدعت ساز نیستم بلکه پیرو شریعتم).

۵- تبذع

این واژه از مصدر باب تفعیل به معنی بدعت‌گرائی آمده است، در لسان العرب می‌خوانیم: (تبذع: أتى ببدعة)^۳ همچنین از ابن مسعود نقل شده است که فرمود: (إياكم والتبذع^۴ ... از بدعت‌گرائی پرهیز کنید).

۶- مبدع

اسم مفعول است از باب تفعیل، مبدع کسی است که به بدعت متهم شده است. صاحب صحاح می‌گوید: «بذعه: نسبة الى البدعة»^۵ البته اطلاق این اسم بر یک فرد ممکن است حق و یا ناحق باشد و الزاماً اسم و مسمی با هم رابطه تساوی ندارند، چون ممکن است که مسمای این اسم، لایق

۱- محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح بخاری ج ۱ ص ۱۷۰.

۲- الدارمی، سنن دارمی ص ۱۱۵.

۳- ابوالفضل ابن منظور، لسان العرب ج ۸ ص ۶.

۴- الدارمی، سنن دارمی، ص ۵۴.

۵- اسماعیل جوهری، الصحاح ج ۳ ص ۱۱۸۴.

چنین لقبی باشد و یا فقط این نام برای او یک اتهام به حساب بیاید. ضمناً کلمه مبدع به صورت جمع مذکر و با تاء نسبت به شکل مبدعة جمع بسته می‌شود.^۱

البته در این لفظ نکته ظریفی وجود دارد که آن را شیخ جمال‌الدین قاسمی نقل می‌کند وی می‌گوید: «اطلاق مبدعین (یعنی منسوبین به بدعت) بهتر از لفظ مبتدعین است، چون اکثر کسانی که به بدعت مبتلا می‌شوند، قصد و تعمدی در این ابتلاء و گرفتاری، ندارند آنها به دنبال حق می‌گردند، ولی در یافتن آن اشتباه کرده و یا می‌کنند، لذا تسمیه آنها به مبتدعین جالب نیست، چون آنها در این فرآیند (کسانی که بذل اجتهاد کرده و به بدعت افتاده‌اند) مأجورند.»^۲

بخش دوم: مفهوم اصطلاحی بدعت

واژه بدعت نیز مانند بسیاری از مصطلحات اسلامی اصلی لغوی داشته است که معنی منقول شرعی از آن اصل لغوی، ایجاد شده است همچنان که کلمه صلاة، زکاة،

۱- تاء نسبت به تائی گفته می‌شود که برای نسبت دادن به فرقه، مذهب یا عقیده‌ای به کار برده می‌رود مانند: قرامطة، اشاعرة، حنابلة و

۲- محمد قاسمی، جرح و تعدیل ص ۳. البته این سخن جای تأمل است؛ زیرا نسبت اجتهاد دادن به افتادن در دام بدعت، نمی‌تواند نسبتی صحیح باشد، چون اجتهاد مقدماتی دارد که آن مقدمات در دایره شریعت مقبول است، حال آنکه نوآوری و بدعت بی‌ریشه و بی‌اساس است و یا اساساً، اساسی گنبدیده و بی‌ثبات دارد. ناگفته پیداست که مبتدع و بدعت‌گذار دانا و مغرض با بدعتی جاهل و پیرو تفاوت دارد، گرچه هر دو راهشان به ترکستان است.

حج و ... در میان مسلمانان مفهوم لغوی و ابتدایی خود را از دست داده و مفهوم مصطلح شرعی، پیدا کرده بدون آنکه نیازی به قرینه و قیود داشته باشد.

پس از آنکه واژه بدعت در قرآن و سنت برحادثه مذموم و مخترع در دین اطلاق شده، در میان مسلمانان نیز با همان مفهوم و پیام به کاربرده شده، چون مسلمانان از زبان پیامبر شنیده‌اند که: «**کل بدعة ضلالة وکل ضلالة فی النار**» و این حدیث را بارها و بارها در محافل و مجالس مختلف به مناسبت‌های گوناگون تکرار کرده‌اند و مفهوم: **(ما دخل فی الدین مع انه ما کان منه، فکان مذموماً)** را از آن فهمیده و مراد داشته‌اند. اما بعدها در عصر تدوین مرتب علوم اسلامی، به چند علت این واژه آن صیغهی معهود در ذهن تربیت یافتگان اولیه مکتب نبوی را از دست داده است به گونه‌ای که برخی در تعریف اصطلاحی بدعت، نگاهی سطحی به جنبه لغوی آن کرده و آن را به دو نوع بدعت حسنه و سیئه تقسیم کرده‌اند.

بنابراین، در تعاریف علماء از بدعت اولین چیزی که نظر هر محققى را به خود جلب می‌کند این است که برخی از آن بزرگواران بدعت را به دو دسته تقسیم کرده‌اند و برخی دیگر با دقت نظر بیشتر، قائل به تقسیم بدعت نبوده‌اند. به نظر می‌رسد مهم‌ترین عواملی که موجب شده، گروهی بدعت را به دو دسته حسنه و سیئه تقسیم کنند این سه عامل است:

۱- توجه به شیوع و شمول لفظ بدعت برای امور مستحسن و قبیح.

۲- تأثیر اثر مشهور و مروی از امیرالمؤمنین عمر فاروق رضی الله عنه یعنی: **(نعمت**

البدعة هذہ) که صد البته بدعت در اینجا بدعت لغوی است نه

اصطلاحی، که انشاءالله در فصل‌های دیگر این کتاب مورد بحث قرار می‌گیرد).

۳- تقلید از پیشینیان در تعریف بدعت. البته مسأله تقلید از علمای متقدم، در تمامی زمینه‌های علوم اسلامی وجود دارد که گاهی این تقلید مثبت است و گاهی سلبیاتی از جمله، عدم توجه و امعان و یا تکرار اشتباه را با خود دارد، زمانی که جارالله زمخشری تفسیر الکشاف را نوشت به علت مکانت و موقعیت علمی برجسته، مقبولیتی عام پیدا کرد پس از او بسیاری از مفسران قرآن، از سبک و سیاق وی در تفسیر پیروی کردند تا جایی که این گفتار بر افواه اهل علم همانند مثلی سائر جاری بود که:

(لولا الكوسج الأعرج لبقى القرآن بكرة... اگر کوسه لنگ نبود، قرآن بکر و دست نخورده باقی می‌ماند).^۱ اما آیا می‌توان از وی به عنوان مثال در تفسیر «لن ترانی» تقلید کرده و توضیحی را که او در مورد لن در کتاب انموذج و همچنین تفسیرش می‌دهد، پذیرفت؟! کتاب انموذج و همچنین تفسیرش می‌دهد، پذیرفت؟!!

به جرأت می‌توان گفت که تقلید از عزبن عبدالسلام یکی از عمده‌ترین علل تقسیم بدعت به دو دسته حسنه و سیئه از طرف بسیاری از اهل علم، است. در این بحث ابتدا تعاریف علمایی که قائل به تقسیم بدعت، به حسنه و سیئه بوده‌اند ذکر می‌شود سپس تعریف کسانی که قائل به این تقسیم نبوده‌اند، آورده می‌شود و در پایان، تعریف مختار ذکر شده و تا حدی که لازم است، شرح و تفسیر می‌گردد.

۱- جارالله زمخشری، مقدمه تفسیر کشاف، صفحات ۱، ۲، ۳، ۴، ۵.

مبحث اول: تعریف قائلان به تقسیم بدعت به سیئه و حسنه

۱- ابن حزم: «بدعت در دین به تمامی آنچه که در قرآن و سنت رسول الله، نیامده است، اطلاق می شود البته برخی از بدعت ها به گونه ای است که صاحبش مأجور است و خود بدعت، حسنه است و آن بدعتی است که اصلش به اباحه بر می گردد. همچنان که از امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه روایت شده که گفت:

«نعمت البدعة هذه» و این نوع بدعت، انجام کار خیری است که نصی به صورت عموم مستحب بودنش را تأیید می کند گرچه در آن نص به علت مبیح تصریح نشده است و برخی از بدعت ها مذمومند و صاحبش معذور نیست و آن بدعتی است که حجتی بر فسادش اقامه شده است»^۱

۲- عبدالرحمن بن جوزی بغدادی؛ وی بدعت را اینگونه تعریف می کند:

«بدعت عبارت از فعلی است که نبوده و ابداع شده، و اکثر بدعت ها با شریعت تصادم دارند و اضافه بودن آنها در دین به صورت (افزایش بر شریعت و یا کاستن از آن) در آنها، وجود دارد اما اگر چیزی ابداع شد که مخالف شریعت نبود، جمهور سلف، بر کراهت آن اتفاق دارند. سلف صالح امت اسلامی، از اهل بدعت گریزان بوده اند (گرچه این نوع بدعت جائز است) باید توجه کرد گریزان بودن سلف از بدعت مجاز، به خاطر حفظ اصل تبعیت و اتباع بوده است».

۱- سعید حوی، الأساس فی السنة و فقهها ص ۳۵۹.

زیدبن ثابت (هنگامی که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما به وی گفتند که قرآن جمع‌آوری کن) گفت: «شما چگونه کاری را انجام می‌دهید که پیامبر آن را انجام نداده است؟» عبدالرحمن بن جوزی در ادامه تعریفش از بدعت می‌گوید: «مسلمانان از تمام بدعت‌ها خود را دور می‌داشتند، گرچه در آن هم ایرادی نبوده باشد البته گاهی امور تازه اتفاق می‌افتاد و محدثاتی انجام می‌گرفت که با شریعت تصادم و تعارضی نداشت و مسلمانان در انجام آن اشکالی نمی‌دیدند، مانند کاری که عمر رضی الله عنه با مسلمانان تراویح‌خوان، در مسجد کرد»^۱

۳- عزالدین بن عبدالسلام: بی‌تردید می‌توان گفت که عزابن عبدالسلام پیش قراول قائلان به تقسیم بدعت بوده، چون اولاً بدعت را بر احکام خمس منطبق کرده و آن را پنج نوع دانسته است که طبعاً با این تقسیم، بدعت‌های واجب، مندوب و مباح، حسنه هستند و بدعت حرام و مکروه سیئه می‌باشند، دیگر اینکه در آثار بسیاری از علما، (چنان که خواهد آمد)، می‌بینیم که بدعت را با استشهاد به تقسیم وی، به پنج نوع تقسیم کرده‌اند.

او در کتاب قواعد الاحکام خود در تعریف بدعت می‌گوید: «بدعت انجام دادن کاری است که در عصر پیامبر معهود نبوده است، و به پنج دسته تقسیم می‌شود، بدعت واجب، بدعت حرام، بدعت مندوب، بدعت مکروه و بدعت مباح.

راه شناخت این بدعت‌ها از یکدیگر این است که بدعت به قواعد شریعت، عرضه شود، اگر در قواعد ایجاب داخل شد، آن بدعت واجب است و کذا اگر در قواعد تحریم داخل شد، بدعت حرام است و به همین ترتیب.^۱

همانطور که در گذشته آمد بسیاری از قائلان به تقسیم بدعت به حسنه و سیئه در واقع از عزین عبدالسلام پیروی کرده‌اند از جمله امام نووی^۲ در تعریف بدعت به آن استشهاد کرده همچنین زرکشی در المنتور^۳ همانند امام نووی به تقسیم عزین عبدالسلام استشهاد نموده، ابن حجر هیثمی در الفتاوی الحدیثه^۴ و همچنین سخاوی در فتح المغیث^۵ به این تقسیم اشاره کرد و قرافی مالکی بر منوال شیخش عزین عبدالسلام مفصلاً در مورد تقسیم مذکور، بسط سخن داده است.^۶ و محمدبن جزی مالکی با اختصار این تقسیم را ذکر کرده،^۷ و فحل میدان علم و معرفت «سیوطی» در

۱- محمدبن جزی مالکی قواعد الاحکام ج ۲ صص ۱۷۲-۱۷۴ و همچنین فتاوی عزین عبدالسلام ص ۱۱۶.

۲- ر.ک تهذیب الاسماء واللغات ۳ و ۲۲.

۳- بدرالدین زرکشی، المنتور فی القواعد ج ۱ ص ۲۱۸.

۴- ابن حجر هیثمی، الفتاوی الحدیثه ص ۱۵۰.

۵- محمدبن عبدالرحمن، الفتح المغیث ج ۲ ص ۳۲۷.

۶- قرافی، الفروق ج ۴ صص ۲۰۵-۲۰۲.

۷- محمدمالکی، قوانین الأحکام الشرعیة ص ۱۹.

کتاب الحاوی تعریف عزبن عبدالسلام را نقل نموده و از آن دفاع کرده^۱ و همچنین در کتابی که در موضوع بدعت نوشته^۲ ضمن نقل تقسیم عز، از آن دفاع نموده است. در میان مؤلفان معاصر نیز گروهی را می‌بینیم که تقسیم عزبن عبدالسلام را پسندیده و از آن دفاع کرده‌اند از آن جمله: شیخ عثمان بن فودی^۳ و محمد علوی مبارکی^۴ و ابن خلیفه علیوی و یوسف سیدهاشم رفاعی^۵ را می‌توان نام برد. ناگفته نماند که در آثار برخی از علمای مذکور جملات، اشارات و گاه تعریفات در مورد بدعت، آمده است که با تقسیم آن به دو نوع سیئه و حسنه، سازگار نیست. به هر حال می‌توان گفت که در تعاریف این دسته از علما از بدعت، ویژگی‌هایی وجود دارد که می‌توان آنها را با دقت و بازنگری در چند مورد جمع کرد.

مدلول و لوازم این تعاریف:

پس از تأمل در تعریف این گروه از علماء در می‌یابیم ویژگی‌ها و عناصر زیر، در تعریف آنها از بدعت، در نظر گرفته شده است:

۱. آنچه که اختراع شده و موافق کتاب، سنت و عمل صحابه است، بدعت حسنه می‌باشد، نه سیئه.

۱- عبدالرحمن سیوطی، الحاوی، الفتاوی، ج ۱ صص ۱۹۲-۳۴۸.

۲- اسم این کتاب با ارزش الأمر بالاتباع والنهی عن الابتداع است ص ۳۸ دقت و ریزی سیوطی در ذکر مصادیق بدعت به وضوح در این کتاب هویدا است.

۳- عثمان فودی، احیاء السنة و اخماد البدعة صص ۵۶-۵۲.

۴- محمدعلوی مبارک، مفاهیم یجب أن تصحح ص ۳۳.

۵- یوسف رفاعی، الرد المحکم المنیع علی منکرات و شبهات ابن منیع ص ۱۳۴.

۲. هر چه که اختراع و ابداع شده و مخالف قرآن و سنت می باشد، بدعت، ضلالت، مذمومه و سیئه است.
۳. هر چه در زیر عموم دلیلی که به خیر منتهی شود قرار گیرد، بدعت حسنه است.
۴. گاهی حرج باعث شده که بدعتی غیرمذموم ایجاد شود، مثلاً جمع قرآن در دوره رسول خدا صورت نگرفته، اما در عصر شیخین رضی الله عنهما ضرورتاً به وقوع پیوسته است.^۱
۵. هرچه را که مسلمانان حسن و نیک بدانند، بدعت حسنه است، البته به شرطی که مخالف نص کتاب خدا، نباشد.
۶. حکم بدعت به ادله‌ای که بر آن دلالت دارد، بستگی دارد و می توان احکام خمس را بر آن، برحسب دلیل، تطبیق کرد.^۲

مبحث دوم: تعریف مخالفان تقسیم بدعت به سیئه و حسنه

گروهی دیگر از علما، تقسیم بدعت را به حسنه و سیئه نپذیرفته‌اند و آنچه را که بدعت است ضلالت دانسته‌اند، چه آنچه خاصه در مجموعه عبادت جای می‌گیرد و چه آنچه عموماً در حوزه عادات و عبادات است و شائبه‌ای دینی دارد.

۱- البته جمع قرآن بر اساس مصالح مرسله انجام گرفته و صحت آن مبتنی بر اساس قواعد شریعت و قواعد عام آن است و نمی‌توان آن را بدعت نامید.

۲- توفیق یوسف، البدعه والمصالح المرسله ص ۷۶

از جمله کسانی که این مسلک را برگزیده‌اند می‌توان از علمای سلف امام مالک، امام بیهقی، امام طرطوشی، شیخ الاسلام ابن تیمیه، امام زرکشی و ابن رجب حنبلی، احمد شمنی حنفی، امام ابن حجر هیثمی و ابن حجر عسقلانی، و از میان علمای معاصر نیز افرادی مانند: محمد عبده، محمد رشیدرضا، شیخ محمد عبدالله دراز، شیخ محمد بخیت و استاد حسن البناء را می‌توان نام برد. در این جا اقوال این گروه از علماء را برای تبیین بیشتر مطلب نقل می‌کنیم.

۱. امام مالک بن انس: وی می‌گوید: «بدعت فقط به امر قبیح اطلاق می‌شود و بنای آن بر سه چیز است:

الف - بدعت در حقیقت آن است که در صدر اول اسلام نبوده و اصلی از اصول شرعی بر آن دلالت نمی‌کند و اطلاق بدعت بر غیر این معنا مجازی است.

ب - تمام نصوصی که در ذم بدعت وارد شده است مانند: «کل بدعة ضلالة» برعموم خود باقیست.

ج - بدعت فقط داخل در مقوله عبادات است که مسئله تعبد در آن لامحاله و لازم است.^۱

۲. ابوبکر بیهقی، وی در کتاب الاعتقاد علی مذاهب السلف می‌گوید: «بدعت حرام است و گمراهی، بدعت امری است که خدا و رسولش به آن خوشنود نیستند.» سپس در این مورد احادیثی را ذکر می‌کند.^۲

۱- محمد قرافی، الفروق، ج ۴ ص ۲۲۹.

۲- ابوبکر بیهقی، الاعتقاد علی مذهب السلف ص ۱۱۴.

۳. امام ابوبکر طرطوشی، وی در کتاب الحوادث و البدع خود می‌گوید: «اگر گفته شود اصل بدعت چیست؟ می‌گوییم، بدعت در اصل به معنی اختراع است، بدعت چیزی است که ایجاد می‌شود، بدون آنکه اصلی سابق و یا مثالی داشته باشد که این از آن پیروی کند، و یا مانند آن مألوف و معمول باشد، و اسم بدعت شمول دارد بر آنچه که دل‌ها آن را اختراع می‌کنند و زبان‌ها آن را بر زبان می‌آورند و یا جوارح آن را انجام می‌دهند.» سپس در مورد اینکه تمامی بدعت‌ها ضلالت است، توسن کلام را می‌راند و مطالبی را ذکر می‌کند.^۱

۴. ابن تیمیه، او کسانی که بدعت را به قبیحه و حسنه تقسیم می‌کنند، به باد انتقاد می‌گیرد و می‌گوید: «بدعت فقط قبیح و سیئه است و غیر آن، بدعت نامیده نمی‌شود»^۲

تا اینجا اقوال کسانی را ذکر کردیم که پیش از شاطبی بوده‌اند و اکنون اقوال افرادی را می‌آوریم که پس از شاطبی آمده‌اند و از آراء وی متأثر شده‌اند.

۵. محمد زرکشی، می‌گوید: «بدعت در اصل بر حادثه و امر مذموم اطلاق می‌شود»^۳

۶. ابن رجب حنبلی، می‌گوید: «منظور از بدعت چیزی است که احداث شده و اصلی شرعی را که دال بر آن باشد، ندارد، البته آنچه که اصلی

۱- ابوبکر طرطوشی، الحوادث و البدع ص ۸.

۲- تقی الدین ابن تیمیه، اقتضاء الصراط المستقیم، ص ۲۷۸ و ۲۲۸.

۳- علی محفوظ، الابداع فی مضار الابتداع ص ۲۲.

شرعی دارد شرعاً بدعت نیست. چون که لغتاً نمی‌توان آن را بدعت نامید.^۱

۷. احمد بن علی شمنی حنفی، بدعت را اینگونه تعریف می‌کند: «بدعت چیزی نوپرداز و مخالف حق و حقیقتی است که از رسول الله ﷺ به ما رسیده است، چه از جهت علمی و یا عملی و یا حالی، که پشتوانه و پناه آن شبه یا استحسان و پسندیدن است که مبتدع آن را به عنوان دین قویم و صراط مستقیم پذیرفته است.»^۲

۸. ابن حجر عسقلانی، بدعت را اینگونه تعریف می‌کند: «بدعت در اصل بر آنچه که بر غیرمثال سابق احداث شده اطلاق می‌شود و در شرع در مقابل سنت به کار می‌رود، لذا مذموم است.»

او در شرح حدیث: «من أحدث فی أمرنا هذا ما لیس منه فهو رد» می‌گوید: محدثات به نو درآمدهایی گفته می‌شود که هیچ اصل شرعی ندارند، این امور در عرف شرع، بدعت نامیده می‌شوند و آنچه که دلیل و اصلی شرعی دارد بدعت نیست.^۳

۹. ابن حجر هیشمی: همانطور که در مبحث گذشته، آمد از ابن حجر هیشمی قول دیگری در مورد بدعت آمده، که نافی تقسیم آن به حسنه و سیئه

۱- ابن رجب، جامع العلوم والحکم ص ۱۶۰، ابن رجب با این تعریف به صورت مختصر از راز خلط مبحث بدعت، نزد کسانی که قائل به تقسیم آن هستند، پرده برداشته است.

۲- علی محفوظ، الابداع فی مضارّ الابتداع. ص ۲۶ تعریف شمنی نزدیک به تعریف شاطبی است.

۳- ابن حجر، فتح الباری جلد ۵ ص ۱۵۶، جلد ۱۷ ص ۱۹.

است. وی می‌گوید: «بدعت در لغت به امر مخترع گفته می‌شود و در شرع به امر حادثی گفته می‌شود که برخلاف شرع است»^۱

۱۰. شیخ محمد بخیت، اینگونه بدعت را معرفی می‌کند: «بدعت شرعی آن است که ضلالت است و مذموم. اما بدعتی که عده‌ای از علماء آن را به انواع پنج‌گانه واجب، حرام، مستحب، مکروه و مباح تقسیم کرده‌اند، بدعت لغوی است و اعم از بدعت شرعی می‌باشد، و بدعت شرعی نوعی از آن است.»^۲

۱۱. شیخ محمد عبده و شاگردش رشیدرضا: رشید رضا در المنار می‌گوید: «کلمه بدعت دو اطلاق دارد:

الف - اطلاق لغوی: بدعت لغوی به معنی چیز جدیدی است که مثل و سابقی ندارد و با این معنی درست است که احکام خمس را شامل بر بدعت دانسته و بدعت را به پنج نوع آن، تقسیم کرد و سخن امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه نیز در مورد جمع کردن مردم بر یک امام در نماز تراویح، از این باب است. آنجا که فرمود: **(نعمت البدعة هذه)**

ب - اطلاق شرعی و دینی: بدعت از این جهت به امری گفته می‌شود که در عصر پیامبر نبوده است و رسول خدا آن را برای مردم نیاورده است. (البته آنچه که در مجموعه دین قرار می‌گیرد، مانند عقائد و عبادات).

۱- التبيين شرح الاربعين ص ۲۲۱.

۲- محمد بخیت، احسن الكلام ص ۱۶.

و حدیث «فإن كل محدثة بدعة وكل بدعة ضلالة» در این مورد آمده است. بدعت چیزی جز ضلالت نیست، چون خداوند، دینش را کامل کرده و به وسیله آن نعمتش را در خلقتش تمام نموده و هیچ کس پس از پیامبر حق ندارد که بر عقیده، عبادت و شعار دینی بیفزاید و یا از آن بکاهد، و یا صفت و چگونگی آن را تغییر دهد. مثلاً نماز جهری را سری کند و یا برعکس.

همچنین هیچکس حق ندارد موردی مطلق را به زمان یا مکان یا به اجتماع و یا افراد، مقید کند (قیدی که شارع، آنرا در نظر نگرفته است) و یا چیزی را بر احدی حرام تبعدی کند. البته حرام غیرتبعدی در ارتباط با امور جنگ، زندگی و یا کشاورزی و از این قبیل، اشکالی ندارد. و حدیث «من سنّ سنة حسنة» از این باب است.^۱

۱۲- دکتر محمد عبدالله دراز، در مورد بدعت می گوید: معنای شرعی این کلمه اخص از معنای لغوی آن است و بدعت در معنای شرعی فقط شامل امور باطل می شود. بدعت یعنی: «راه اختراع شده‌ای که سندی از کتاب یا سنت و یا آنچه که از آن دو استنباط می شود، ندارد»^۲

۱۳- حسن البناء، بدعت را در چند کلمه اینگونه توضیح می دهد: «تمام بدعت‌هایی که در دین خدا اصل و اساسی ندارند و مردم آن را با هوای

۱- رشیدرضا، تفسیر المنار جلد ۹ ص ۶۶۰. بنابراین سبک‌های سلیقه‌ای در تنفیذ امور شرعی را که با کلیات شرع منافات ندارد، باید سنت حسنه نام نمود نه بدعت حسنه که در مباحث بعدی به آن خواهیم پرداخت.

۲- عبدالله دراز، المیزان بین السنة و البدعة ص ۵.

نفسانی خوب دانسته‌اند «چه با زیاد کردن در دین و چه با کاستن از آن»
گمراهی است و نابود کردن و مبارزه با آن با بهترین روش‌هایی که چیز
بدتری از بدعت را به بار نیاورد، واجب است.»^۱

مدلول و لوازم این تعاریف

با تأمل در تعاریف این دسته‌ی علماء از بدعت، چند نکته اساسی از لابلای
جملات آنها، استنباط می‌شود.

۱. بدعت در حصار ذم قرار گرفته و امری است که خدا و رسول، به آن
راضی نیستند.

۲. نصوصی که در ذم بدعت آمده عام است و بر عمومیت‌شان باقی
می‌مانند، چون بدعت در عرف شرع بر حادثه مذموم اطلاق شده است.

۳. نام بدعت برای امری که اصل و دلیلی شرعی دارد، مجاز است. (این
نکته را در تعریف امام مالک و ابن رجب می‌بینیم) و به حقیقت بدعت
نامیده نمی‌شود.

۴. مجال و دایره بدعت، عبادات و پس از آن، عاداتی است که باری تعبدی
دارند، این نکته را در تعریف امام مالک و شمنی به وضوح می‌بینیم.)

۱- حسن البناء، رسالة التعلیم ص ۱۴-قیدی را که وی در مورد برخورد با بدعت ذکر کرده به همه
مسلمانان توصیه می‌کنیم تا به خاطر عدم تأویل در انجام یک واجب مرتکب حرام‌ها و کبیره‌های
بزرگ نگردند و در عین حال توصیه می‌شود که اصل برخورد با بدعت هم، به بهانه قیدی که
برایش ذکر شده، فراموش نگردد.

۵. بدعت لغوی اعم از بدعت شرعی است. چون بدعت در لغت بر تمام آنچه که جدید است و مانندی ندارد اطلاق می‌شود. لذا با این مفهوم احکام خمسه شرعی بر بدعت لغوی وارد می‌شود، اما بدعت شرعی نمی‌تواند حکم حظر و حرام داشته باشد.

این نکته را از تعریف شیخ محمد عبده و شیخ رشید رضا و دکتر عبدالله دراز می‌توان دریافت کرد.

۶. کاستن از دین همانند افزودن بر آن، مذموم است و بدعت به حساب می‌آید و مقابله با آن واجب است. این مطلب از تعریف شهید حسن البناء فهم می‌شود و تعریف حسن البناء نزدیک‌ترین تعریف به تعریف امام شاطبی است که ما آن را در این کتاب، به عنوان تعریف مختار می‌آوریم.

مقایسه تعریف قائلان به تقسیم بدعت و قائلان به عدم تقسیم

با امعان نظر در هر دو دسته تعریف می‌توان مطالب زیر را در اشتراک و اختلاف هر دو دسته ذکر کرد:

۱. نسبت این دو دسته تعریف، عموم و خصوص مطلق است، یعنی تعریف قائلان به تقسیم، دایره‌ی بزرگتری از بدعت را ترسیم می‌کند که بدعت مذموم و مصطلح شرعی به عنوان زیر مجموعه، در زیر آن قرار می‌گیرد. و هر دو دسته‌ی تعریف، بر اطلاق بدعت بر حادثه مذموم عبادی که نصی در آن نیامده اتفاق دارند (مانند افزودن رکعتی بر نماز و یا کاستن تشهد از آن).

اما اصحاب بدعت حسنه، در عادات غیرعبادی مانند الک کردن آرد که در صدر اسلام معمول نبوده است) منفرد شده‌اند.

۲. هر دو دسته، قائل به بدعت هستند، اما دسته دوم آن را به عبادات و عاداتی که شائبهٔ تعبد در آن است، اختصاص داده‌اند در حالی که دسته اول توسع لغوی را اعمال نموده و آن را به دو دسته حسنه و سیئه تقسیم کرده‌اند و یا مانند عزین عبدالسلام، احکام خمس را بر آن جاری و ساری، نموده‌اند.

۳. دسته اول قائل به بدعت مجازی یا لغوی نیستند چون آنها بدعت را به دو دسته حرام و غیرحرام تقسیم کرده‌اند، درحالی که دسته دوم قائل به بدعت لغوی یا مجازی هستند و معتقدند که دسته اول در بین بدعت لغوی و شرعی خلط مبحث کرده‌اند.

مبحث سوم: تعریف مختار

اکنون نوبت آن رسیده که جامع‌ترین و مانع‌ترین تعریف مختار را از بدعت معرفی کنیم.

برای این منظور ضمن ملاحظه شرایط تعریف^۱ باید به نصوص اسلامی و ادله شرعی و تمامی آنچه که در این کتاب به عنوان معرفی بدعت به آن عنایت

۱- در علم منطق برای تعریف (معرف) چهار شرط اصلی تقریر شده است به این ترتیب: ۱- تعریف نباید تعریف به نفس باشد مثلاً حرکت را به نقل تعریف کنیم ۲- عدم تعریف معرف ۳- معرف باید جامع مصادیق خود و مانع غیر خود باشد ۴- تعریف باید از معرف اوضح و اعرف باشد. محمود شهبایی، رهبر خرد صص ۱۲۲-۱۲۱.

شده، توجه کرد تا تعریف، تعریفی دقیق، جامع، مانع و روشن و صحیح باشد.

باید اعتراف کرد که تعریف امام شاطبی از بدعت، بهترین و کامل‌ترین تعاریف است. وی در کتاب بی نظیر الاعتصام بدعت را اینگونه معرفی می‌کند:

(البدعة طريقة في الدين مخترعة تضاهي الشريعة، يقصد بالسلوك عليها

ما يقصد بالطريقة الشرعية^۱... بدعت راهی در دین است که ساختگی است و با شریعت الهی مشابهت دارد و هدف و منظور از آن، همان هدفی است که از راه و روش شرعی، مورد نظر است.»

در اینجا برای تبیین بیشتر مطلب مفردات تعریف را شرح می‌دهیم تا مفاهیم تعریف شفاف‌تر شود.

طریقه: منظور از طریقه راه و سنت و تمام آن چیزی است که برای عمل کردن و پیمودن ترسیم شده و یا برای تعبد ساخته می‌شود، چه در مسائل علمی و نظری و چه در مسائل عملی و اجرایی.

فی الدین: فایده‌ی این قید مثبت این است که طریقه‌ی مذکور باید در امور دینی و آنچه که در این زیر مجموعه قرار می‌گیرد، باشد. چون اساساً ذم بدعت و بدعت مصطلح، مربوط به امور دینی و چارچوب آن است و گرنه اختراع در امور دنیوی قطعاً نه تنها مذموم نیست بلکه همانطور که گفتار، سیره و عمل پیامبر و صحابه نشان می‌دهد بسیار ممدوح و محمود است. و گفتار رسول الله ﷺ: «من

أحدث في أمرنا هذا، ما ليس منه فهو رد»^۱ فصل الخطاب این قید و مبحث است. چه بسا دیده شده که ناصران بدعت و بدعت گذاران وقتی که با منع و انکار مخالفان، روبرو می‌شوند دست به دامن مغالطه زده و مظاهر علم و تکنولوژی بشری را بدعت می‌نامند تا سرپوشی بر بدعت‌گذاری یا بدعت‌پذیری خود بگذارند. و مثلا می‌گویند: ماشین، تلفن، رادیو و ... نیز بدعت است، پس چرا از آنها استفاده می‌کنید از طرف دیگر ممکن است افرادی از سرکج فهمی به عنوان دفاع از سنت، در مقابل علم روز و دستاوردهای آن بایستند، که پرواضح است، هردو موضع، اشتباه محض است.

باید توجه کرد که منظور از بدعت‌سازی، ساختن، پرداختن و تحویل دادن عقائد، اقوال، اعمال و رفتارهایی به نام دین است که هیچ دلیل شرعی مثبت بر آنها نیست. این کار نوعی استدراک بر خدا و پیامبر است گویی مبتدع با زبان حال می‌گوید، آنچه را که خدا و پیامرش ندانستند و یا فراموش کرده و یا اشتباه نمودند، ساختم و ذکر کردم و اصلاح نمودم. از طرف دیگر بدعت گذار در واقع به خود حق تشریح داده، درحالی که این حق فقط خاص خداست و با اندکی اندیشه در ماده «شرع» که پنج بار در قرآن آمده به خوبی متوجه می‌شویم که حق تشریح از لوازم الوهیت است، در آن آیات می‌خوانیم:

﴿ شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ﴾ (الشوری: ۱۳)

«خداوند برای شما از دین، آن را تشریح کرد که نوح را به آن سفارش مؤکد کرد و به آنچه که آن را بر تو وحی نمود».

۱- ترجمه و تخریح حدیث در مباحث گذشته چند بار تکرار شده است.

﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شُرْعَةً وَمِنْهَا جَا﴾^۱
(المائدة: ۴۸)

«برای هر کدام از شما امم (پیروان انبیا) شریعت و راه واضح و روشنی را مقرر کردیم».

﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاتُؤُا شَرَعُوا لَهُمْ مِّنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذُنْ بِهِ اللَّهُ﴾
(الشوری: ۲۱)

«آیا این کافران شریکانی از شیاطین یا الهه باطل دارند که دینی را بر ایشان تشریح کردند که خداوند به آن اذن و رضایت نداده است؟»^۱

﴿ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا﴾
(الجماعیة: ۱۸)

«سپس به دنبال بنی اسرائیل، ترا به شریعتی واضح و روشن از امر دین، قراردادیم و تو از آن شریعت و راه، پیروی کن».

البته در فهم این آیات توجه به سیاق و سباق آنها بسیار، الزامی است که بحث اصلی آنها، اختصاص حق الوهیت به الله تعالی و نهی از شرک است.^۲ نکته بسیار مهمی که از آیه آخر فهم می‌شود این است که باید توجه نمود که فقط الله شارع است و پیامبر متبع است و اینکه در افواه، پیامبر را شارع می‌گویند، اشتباه محض است.

بنابراین تشریح از فروعات الوهیت است و شکی نیست که لاله اله الله.

۱- استفهام صدر این آیه برای توییح است، صفوة التفاسیر جلد ۳ ص ۲۱۳.

۲- مورد پنجمی که در اینجا ذکر نشده، آیه: ۱۶۳ سوره الاعراف است، که کلمه شرع جمع شارع در آن به کار رفته و شارع در آن آیه به معنی راه آبی است. و موضوع مربوط به بنی اسرائیل است و به ما نحن فیه ارتباطی ندارد.

مخترعة: اختراع یعنی آوردن چیز جدیدی که مردم نسبت به آن سابقه ذهنی ندارند.

و در اینجا (این مفهوم را می‌رساند که با تتبع در مجموعه دین، بدعت امر پرداختی است که در اصالت دین، جایی را برای خود ثبت نکرده است).

تضاهي الشريعة: مضاهاة به معنی مشابهت، مقایسه، مقابله، تقلید و مشاکله می‌آید.

این فعل در تعریف می‌تواند از ماده (ض، هـ ی) یا (ض، هـ ا) باشد^۱ و حامل تمامی مفاهیمی است که برای آن ذکر شد.^۲ و در قرآن به صورت فعل مضارع باب مفاعله یکبار آمده است.

﴿ وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصْرَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ ﴾ (التوبة: ۳۰)

«یهود گفتند: که عزیز پسر الله است و نصاری گفتند مسیح پسر الله است، این گفتار فقط ادعای زبانی آنهاست، اینان با این گفتار همانند کسانی که پیش از آنها کفر ورزیدند، نسبت فرزند به خدا می‌دهند».

مشابهت بدعت با شریعت فقط از جهت مظهر و ظاهر است و از جهت جوهر، بدعت با شریعت رابطه‌ی تباین دارد.

۱- راغب اصفهانی، مفردات ص ۳۰.

۲- همان منبع، ص ۳۰ و نیز علی صابونی، صفة التفاسیر جلد ۱ ص ۸۳۰ و المختار من الصحاح ص

کسی که چیزی تقلبی می‌سازد، لازم است، کالای بدلی خود را زیرکانه و با تزویر، اصلی جلوه دهد تا بیننده را فریب دهد. در واقع مبتدع مانند کسی است که پول تقلبی می‌سازد، وی ساده انگاران و زودباوران را فریب می‌دهد، در حالی که پول وی جز کاغذی بی‌اعتبار چیزی دیگر، نیست. مشابهت بدعت با طریقه شرعی می‌تواند در جهتی از جهات شریعت باشد، و لازم نیست که تمامی اجزای بدعت، با سنت و طریقه شرعی، همانند باشد. این مسئله می‌تواند با الزام به عملی و یا منع از عملی دیگر باشد که البته همراه با این الزام، وضع، قصد قربت و نیت عمل دینی کردن، همراه است. مضاهاته می‌تواند با تخصیص زمان یا مکان یا هیئتی مخصوص به صفت یا عملی شرعی باشد. که شرع قائل به آن تخصیص نیست.^۱

مضاهاته می‌تواند با الحاق عملی محدث به شریعت و یا به صورت کاستن جزئی از عمل و طریقه شرعی، صورت پذیرد. و مضاهات می‌تواند یا تغییر قالبها و ظواهر شریعت، یا تبدیل اصطلاحات شرعی و یا حذف و اضافه کردن بر اعتقادات و مبانی عقیدتی و یا احکامی باشد.

به هر حال عمل مضاهاته با تمامی معانی آن همراه با نوعی مغالطه و استدلال غلط است که بدعت پرداز و یا فرد بدعتی، به آن استناد می‌کند و نص و اشارتی شرعی

۱- همان منبع، ص ۳۰ و نیز علی صابونی، صفوة التفاسیر، جلد ۱ ص ۸۳۰ والمختار من الصحاح، ص

را به غلط تأویل و تحریف می‌کند و یا دلیلی را به عنوان دلیل شرعی، جعل می‌کند.^۱

در قسمت اخیر تعریف شاطبی می‌خوانیم، (يقصد بالسلوك عليها ما يقصد بالطريقة الشرعية).^۲

با توجه به اینکه ما از الفاظ عموم است، می‌توان گفت که مبتدع با ابتداع خود می‌خواهد ترغیب به اطاعت و عبادت و انقطاع به آن را در خود و دیگران بیفزاید تا هدف غایی قرب به خدا، بهتر حاصل شود و یا اینکه مصالح خمسه را به زعم خود، بهتر تأمین نماید، در هر حال این کار همانطور که گفته شد، نوعی استدراک بر شارع است.

گویا مبتدع چنین قصد می‌کند (گرچه وی قلباً چنین منظوری نداشته باشد) مبتدع توجه نکرده، که قوانینی که شارع برای تعبد و جلب مصالح بندگان وضع کرده، کافی است. او اگر بدعت را در زمینه عبادات ابتداع کرده باید بداند که معبود علیم، خود راه عبادت را بهتر می‌شناسد، و اگر برای رستگاری دین و دنیا وضع کرده، باید بداند که باز خالق دین و دنیا رستگاری را بهتر از او می‌شناسد و راه رسیدن به آن را بهتر وضع می‌کند.^۲

۱- برای تحقیق بیشتر در این مورد مراجعه شود به ابن جوزی، تلبیس ابلیس، خصوصاً باب دوم آن. خواننده زیرک و اهل تحقیق می‌تواند برای هر کدام از موارد مذکور در متن، مصادیق متعددی در بین اعمال مسلمانان بیابد.

۲- مراجعه شود به ابواسحاق الشاطبی، الاعتصام ج ۱ صص ۴۰-۴۱ و ج ۲ صص ۷۹-۸۰.

نکته‌ای که در تعریف شاطبی، بسیار جای توجه است کلمه (ما) در جمله (يقصد بالسلوك عليها ما يقصد بالطريقة الشرعية) می‌باشد، که به علت عام بودن لفظ (ما)، هم بدعت را در زمینه عبادات در بر می‌گیرد و هم در زمینه عادات و معاملات.

وی در الاعتصام می‌گوید: «در اصول شریعت این مطلب به ثبت رسیده که الزاماً در امور عادی شائبه‌ای از تعبد وجود دارد، چون آنچه که معنایش در امور مأموراً به یا منهی عنه علی التفصیل، فهم نمی‌شود، تعبدی است اما آنچه که معنایش فهم می‌شود و مصلحت و مفسده‌ی آن برای انسان مفهوم می‌باشد، امر عادی است. مواردی مانند طهارت، نماز، روز و حج، تعبدی است و اموری همچون، نکاح، بیع و شراء، طلاق، اجاره، جنایت، امور عادی است، چون احکامشان معقول المعنی می‌باشند.

و چون مقید به اوامر شرعی هستند، در حصار تعبد قرار دارند، لذا مکلف حق انتخاب و این کنم یا آن کنم را در آن ندارد، لذا بدعت به آنها نیز تعلق می‌گیرد، و البته اگر امر و نهی و تحدید و تقیید و ثواب و عقابی برای امور عادی ذکر نشود، نباید مقوله بدعت را در آنها وارد ساخت.^۱

فصل دوم: بدعت در نصوص شرعی

دقت در کاربرد بدعت در متون اصیل اسلامی، به محقق کمک می‌کند که درباره بدعت بینشی متقن و صحیح و فهمی درست، پیدا کند. به این منظور باید دید که

۱- ابواسحاق الشاطبی، الاعتصام ج ۲ صص ۷۹-۸۰ و ج ۱ ص ۴۱.

سباق و سیاق و شأن ورود بدعت در احادیث نبوی و کلام و آثار شاگردان مدرسه رسول خدا، چیست؟

۱- این تحقیق و دقت موجب می‌شود، تعریف صحیح و کاملی از بدعت ارائه دهیم و یا از بین تعریف‌های برتری که علماء در مورد بدعت داده‌اند، تعریفی را اختیار کنیم که با کاربرد صحیح آن، در میان کسانی که عقیده و ایمانشان ملاک صحت عقیده و ایمان دیگر مسلمین است، مطابقت داشته باشد.

۲- اهمیت نگاه دقیق به متون اسلامی، برای فهم صحیح بدعت، از آن جهت است که غالباً عنصر زمان و مکان و عمومی شدن یک واژه کلیدی در میان عامه مردم در تغییر مفهومی آن واژه تأثیر دارد. لذا در بسیاری از موارد می‌بینیم که مردم عوام، شبه عوام و عوام‌گرا، معنی متطور و تغییر یافته را به جای معنای اصیل و اصلی اصطلاح، به کار می‌برند که قطعاً این کاربرد موجب تحریف مناسبات و تغییر فهم کلی خواهد شد. تطور و تغییر واژه‌های یک عقیده، تنها مختص دین و گستره آن نیست.^۳ حساسیت توجه به مفهوم اصلی و اصیل یک واژه در فهم دینی و تفسیر و تحلیل قضایای دینی به علت ارتباط آن قضیه به دین طبعاً بیشتر است.

۱- با عنایت به اینکه فهم، همانطور که در تاج العروس (۱۶/۹) آمده یعنی: (تصور المعنی من اللفظ) است و نیز با توجه به اینکه این تصور در نهایت، تعقل و شناخت را به دنبال دارد. همانطور که در لسان العرب (۴۵۹/۱۲) آمده: (فهمت الشیء عقلته وعرفته) و نباید از نظر دور داشت که مفهوم آن است که از فحوای اشاره‌ی لفظ استنباط می‌شود نه از صیغه و ظاهر آن.

۲- اشاره است به آیه: ۱۳۷ سوره البقره: «فإن آمنوا بمثل ما آمنتم به فقد اهتدوا».

۳- مثلاً واژه پرولتاریا در زبان لاتین به معنای فرزندمند، از کلمه PROLES (به معنای فرزند) است. این کلمه نخست در امپراطوری روم، در قرن ششم پیش از میلاد، پدیدار شد. در آن زمان به

یقیناً اگر شخصی درک صحیحی نسبت به مصطلحات کلیدی دین نداشته باشد، در تحلیل خود به خطا خواهد رفت. هم اکنون برخی از نفی و اثبات‌های غلط در میان مسلمانان در مورد پاره‌ای از افکار و اعمال و اختلاف بر بدعت یا عدم بدعت

موجب قانون، زمینداران و دیگر طبقات می‌بایست با پرداخت مالیات یا خدمت سربازی به دولت خدمت کنند و آنان که چیزی نداشتند تا به دولت بپردازند، می‌بایست فرزندان خود را به خدمت دولت بفرستند این کلمه در سده ی دوم مسیحی ناپدید شد و در سده‌های پانزدهم و شانزدهم به معنای مردمی که زمین خود را از کف داده و تنها با نیروی کار خود می‌زیند، به کار رفت و در سده ی نوزدهم، نویسندگان سوسیالیست مانند سیسموندی، کابه، لوئی بلان و پرودون آن را به کاربردند، و کسی که آن را رواج عام بخشید یک نویسنده ی اجتماعی آلمان به نام لومرنتز فن اشتاین بود. ولی این نام بیشتر با نام مارکس قرین است. مارکس در کتاب (نقد فلسفه ی حق) هگل از پرولتاریا به نام «طبقه‌ای دربندهای سخت» سخن می‌گوید در آن رساله وی از پرولتاریا این تعریف را به خوانندگان می‌دهد: «مقصود از پرولتاریا طبقه‌ی کارگران مزدور جدیدی است که مالک هیچ وسیله‌ی تولیدی نیست و نیروی کار خود را برای تأمین زندگی می‌فروشد» مارکس و انگلس پرولتاریا را تنها به معنای کارگران تهیدست صنعتی به کار می‌بردند و اساساً این لغت در جنبش‌های کمونیستی و در تاریخ کمونیسم به همین معنا به کار برده شده است. اما به یاد داریم که در اوائل انقلاب (ایران) برخی به عمله‌ها و کارگرانی که کارگر ساده ساختمانی بودند نیز پرولتاریا می‌گفتند!! این اشاره کوچکی به تأثیر عنصر زمان و عمومی شدن یک واژه کلیدی فکری، در تطور و تغییر مفهومی یک لفظ است. که طبعاً این نوع کاربرد عامیانه صحیح نیست و تحلیل کمونیست با این تعبیر عوامانه از پرولتاریا و دیگر واژگان مارکسیست، بیشتر به یک شوخی شبیه است تا تحلیل علمی. ر-ک داریوش آشوری، دانشنامه سیاسی، صص ۸۴-۸۵.

بودن بعضی از اعمال، در ارتباط با عدم فهم یکی از دو طرف مناقشه، بر سر مفهوم صحیح بدعت است.^۱

پس از طرح این مدخل به تحقیق پیرامون کاربرد بدعت در سنت و آثار صحابه و اقوال سلف می‌پردازیم و اوصاف و موارد آن را به اختصار توضیح می‌دهیم.

۱- بدعت و ضلالت:

این که هر بدعتی گمراهی است، یک قاعده‌ی محکم بوده و شامل تمامی بدعت‌هاست. چرا که می‌بینیم بدعت امری محدث است که هیچ دلیل شرعی ندارد و به قصد قربت ساخته می‌شود. و چون بدعت گذاری نوعی تشریح است و حق تشریح اختصاصاً به الله تعلق دارد. و مبتدع هم حق تشریح را عملاً به خود نسبت داده، لذا اساس کارش گمراهی است؛ چرا که با الله در الوهیت منازعه کرده است.

این قاعده، قسمتی از حدیث صحیحی است که در کتب حدیث از رسول الله ﷺ روایت شده است:

«... أما بعد: فإن خير الحديث كتاب الله وخير الهدى، هدى محمد، وشر الأمور محدثاتها وكل بدعة ضلالة»^۲ ... «اما بعد، بهترین گفتار، کتاب خداست و بهترین

۱- و شاید هیچ واژه‌ای مانند کلمه إله را نیافت که در میان مسلمانان این عصر تحریف معنایی پیدا کرده امروزه بسیاری لا اله الا الله را «هیچ خدایی به جز خدا نیست» ترجمه می‌کنند و خدا را هم به معنای خالق می‌گیرند، سطحی بودن این تفکر را با تأمل در آیاتی که کلمه اله در آنها به کار رفته به وضوح می‌توان دریافت.

۲- امام مسلم قشیری، صحیح مسلم ج ۱ ص ۵۹۲، ابن ماجه ج ۱ ص ۱۷ و احمد، مسند ج ۱۳، صص ۳۱۱، ۳۱۹، ۲۳۸، ۳۷۱ این حدیث را آورده‌اند، شبیه همین لفظ را ملا باقر مجلسی در بحار الأنوار

هدایت، هدایت محمد است و بدترین امور نو درآمدهای آن است، (طبعاً در گستره دین) و تمامی بدعت‌ها گمراهی است».

همچنین در حدیث عریاض بن ساریه می‌خوانیم: «وإياكم ومحدثات الأمور فإن كل محدثة بدعة وكل بدعة ضلالة».

همچنین در حدیثی دیگر آن حضرت می‌فرماید: «... فإياكم وما ابتدع فإن ما ابتدع ضلالة» «فتنه‌هایی به دنبال شما می‌آید که مال در آن فتنه‌ها زیاد می‌شود و قرآن گشوده می‌گردد تا جایی که مؤمن و منافق، زن و مرد، صغیر و کبیر، عبد و حر، آن را در دست می‌گیرند، نزدیک است (در این احوال کسی بگوید: چرا مردم از من پیروی نمی‌کنند، در حالی که بر آنها قرآن را خواندم گویی آنها از دیگری و (من) پیروی نمی‌کنند مگر اینکه چیزی را برایشان ابداع کنم سپس رسول الله ﷺ می‌فرماید: «فإياكم ... (برحذر باشید از آنچه که وی ابداع می‌کند چون هر چه که وی ابداع می‌کند، گمراهی است»

همچنین در نامه‌ی عمر بن عبدالعزیز (رحمه الله)، (در جواب کسی که درباره قدر از وی سوال کرد، ضمن امر به تقوی و میانه‌روی و پیروی از سنت رسول خدا و

۱۳۰/۲ اینگونه روایت می‌کند: «إن احسن الحديث كتاب الله وخير الهدي هدي محمد وشر الأمور محدثاتها وكل محدثة بدعة وكل بدعة ضلالة».

۱- ابو عیسی محمد بن عیسی ترمذی، صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۴۴، ابو داوود ج ۵ ص ۱۳-۱۵ سنن دارمی صص ۴۴-۴۵.

۲- سلیمان ابن اشعث سجستانی، سنن ابوداود، ج ۵، ص ۱۷.

ترک بدعت مبتدعان وی بار دیگر به پیروی از سنت تأکید کرده و سنت را عصمت و پاکی دانسته و بدعت را لغزش می‌داند و آن را خطا و حماقت خوانده است.^۱ در ضمن منطوق و مفهوم «حدیث کل بدعة ضلالة» بر ضلالت بودن بدعت دلالت دارد.^۲

بدعت و قصد قربت

بدعت در واقع نوعی معصیت است. (گرچه بدعت در گناه و حکم) بر معصیت تفوق دارد. بدعت با معصیت یک فرق اساسی دارد. فرد عاصی معتقد نیست که با گناهِش به خدا نزدیک می‌شود و او را خشنود می‌سازد. اما مبتدع بر خلاف عاصی و گنهکار معتقد است که عملش موجب قربتش، به خدا می‌شود. البته این فرق مفاسدی دنیوی و دینی را به دنبال خود دارد، مفسده دنیویش تحریف دین در میان علاقه‌مندان به دین و انتشار فکر و عمل غلط بدعی در میان مردم و تأثیر اخروی آن دور شدن مردم از اعتقاد و عمل صالح و صحیح است که موجب رستگاری انسان‌ها می‌گردد.

و از همین جاست که سفیان ثوری (رحمه الله) می‌گوید: «نزد ابلیس بدعت محبوب‌تر از معصیت است، چون می‌توان از معصیت توبه کرد، اما از بدعت نمی‌توان توبه کرد.»^۱

۱- سلیمان بن اشعث، سنن ابوداود، ج ۵، ص ۱۷، باب لزوم السنه.

۲- در این مورد مفصلاً بحث خواهد شد.

علت عدم توبه مبتدع این است که وی با اعتقاد، گفتار و عمل بدعتیش، امیدوار است که به خدا نزدیک شود، لذا همواره از بدعتش دفاع می‌کند و آن را انجام می‌دهد، در حالیکه در معصیت فرد عاصی قلباً معتقد است که کارش گناه است و به هرحال باید آن را ترک کند. دلیل اینکه مبتدع کارش را به قصد قربت انجام می‌دهد همان حدیثی است که در آن آمده: (سه گروه از مردم به منزل ازواج پیامبر رفته و از آنها، در مورد عبادت پیامبر سوال کردند. یکی آنها پس از شنیدن سخن همسران پیامبر می‌گوید: من تمام شب را نماز می‌خوانم و نمی‌خوابم دیگری می‌گوید: من هر روز، روزه می‌گیرم و هیچ روزی را بدون روزه نخواهم بود. و سومی می‌گوید: من نیز، هیچگاه ازدواج نخواهم کرد وقتی که رسول خدا ﷺ آمد، فرمود: «شما بودید که چنین و چنان گفتید. «أما والله إنني لأخشاكم لله وأتقاكم له» «به خدا قسم من خشیتم در مقابل خدای متعال، از شما بیشتر است و بیشتر از شما نسبت به ذات وی موضع تقوی گرفته‌ام» و در نهایت فرمود: «ولی من روزه می‌گیرم (و بعضی روزها هم) روزه نمی‌گیرم. و قسمتی از شب را نماز تهجد می‌خوانم و (قسمتی دیگر از آن را) می‌خوابم و با زنان ازدواج می‌کنم. هر کس از روش سنت من کناره بگیرد (و مسیر دیگری را انتخاب کند) از من نیست»^۲

۱- ابونعیم اصفهانی، حلیة الاولیاء، ج ۷ ﷺ ۲۶ البته با پشیمانی کامل و دفع آثار بدعت، از فکر و درون کسانی که توسط مبتدع، فریفته‌ی بدعت شده‌اند، می‌توان از بدعت توبه کرد. منظور سفیان ثوری (والله أعلم)، محال بودن توبه مبتدع نیست.

۲- ابوعبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بخاری، صحیح بخاری، ج ۶ ص ۱۱۶، و ابوالحسین مسلم بن حجاج قشیری، صحیح مسلم، جلد ۲، حدیث شماره: ۱۰۲۰.

انکار کار آنها از طرف پیامبر، به این جهت است که آنها می‌خواهند با ترک لذت‌ها و خوشی‌های جسمی به خداوند نزدیک‌تر شوند و می‌خواهند این کار را خارج از محدوده مقرر شرعی انجام دهند.

همچنین وقتی که عثمان بن مظعون از رسول‌الله ﷺ درخواست می‌کند که به وی اجازه دهد از زنان دوری‌گزیند و ازدواج نکند و عمرش را کاملاً در عبادت صرف کند. پرچم‌دار بزرگ رستگاری، وی را از این کار منع کرده و به او اجازه نمی‌دهد که چنان کند.^۱

با توجه به این ادله‌ی شرعی (و دلائلی از این قبیل) است که امام شاطبی (رحمه الله) این قاعده را استنباط کرده است: «بدعت آن جا معنا پیدا می‌کند که عمل بدعتی، به نظر مبتدع مشروع است، در حالی که چنین نیست»^۲

(لذا کاری که اصل تشریح یا الحاق حکمی شرعی، (مانند استحباب یا وجوب) به آن مقترن می‌گردد، بدعت است و اگر به قصد وجوب یا استحباب مقترن نباشد، گناه و معصیت و یا مباح است).^۳

شیخ الاسلام ابن تیمیه با توجه به قضیه قربت در وضع و ایجاد بدعت می‌گوید: «بدعت دینی است که خداوند به آن امر نکرده است.»^۴ با اندکی تأمل در این تعریف

۱- همچنین بخاری در کتاب النکاح ۱۶/۶ این مطلب را روایت نموده است: مسلم بن حجاج قشیری،

کتاب صحیح مسلم، النکاح، بابت استحباب النکاح، ج ۲، شماره حدیث ۱۰۲۰.

۲- ابواسحاق شاطبی، الاعتصام، ج ۲، ص ۱۰۸.

۳- همان ج ۱، ص ۲۱۱.

۴- شیخ الاسلام تقی الدین ابن تیمیه، الاستقامه، ج ۱، ص ۵.

می‌بینیم که توجه به قصد قربت در کار نو درآمد، برای بدعت شدن، ملحوظ شده است.

لذا می‌بینیم شیخ الاسلام در ادامه بحث خود می‌گوید: «در قواعد مربوط به سنت و بدعت گفتیم که بدعت، دینی است که خدا و رسولش به آن امر نکرده‌اند، لذا هرکس برنامه‌ای را که خدا و رسولش به آن فرمان نداده‌اند وضع کند، مبتدع است و مفهوم آیه ۲۱ سوره الشوری هم همین است.»^۱

در جای دیگر ضمن تکرار تعریفی که از بدعت دارد، اضافه می‌کند (... **وإن كان متأولاً فيه** ^۲... گرچه مبتدع کارش را که به قصد قربت ساخته و آن را تأویل شرعی نماید).

ابوشامه نیز در کتاب - الباعث علی انکار البدع والحوادث - می‌گوید: «بدعت کاری است که مردم آن را قربت تصور می‌کنند، درحالی که چنین نیست»، سپس در ادامه می‌گوید: «و من این کتاب را برای تبیین این موضوع نوشته‌ام».

عثمان بن فودی نیز در کتاب - احياء السنه واخماد البدعة - در شرح حدیث: «**كل بدعة ضلالة وكل ضلالة في النار**» می‌گوید: «علماء در مفهوم حدیث مذکور می‌گویند که منظور تغییر حکم است. تغییری که لازمه‌اش اعتقاد به قربت

۱- همان ج ۱، ص ۵، منظور آیه ۲۱ سوره شوری است که می‌فرماید: ﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ تَشْرَعُونَ لَهُمْ مِنَ الَّذِينَ مَا لَمْ يَأْذُنْ بِهِ اللَّهُ﴾ «آیا آنها شریکانی دارند که چیزی را برایشان تشریع نموده‌اند که خداوند به آن اذن نداده است».

۲- تقی الدین ابن تیمیه، الاستقامه، ج ۱، ص ۴۲.

بودن چیزی است، که قربت نیست. نه مطلق نوآوری، چون شریعت با اصول کلی و فراگیرش در مورد هر نوع احداثی حکمی مخصوص دارد.^۱

منظور از قصد قربت، ملحق کردن یکی از احکام خمس (ایجاب، استحباب، کراهت، تحریم و اباحه) به امری محدث و نودرآمد است.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «هر کس امری را که منظور از انجام آن تقرب به خدا باشد، قولاً یا عملاً، مندوب، یا واجب بداند در صورتی که آن امر در دین و شریعت خداوند مأذون نیست، در واقع به خود اجازه تشریح داده است»^۲

همچنین اگر کسی بدعتی را نیکو بداند، در واقع نوعی حق تشریح به خود داده است. در ضمن قصد قربت متوجه و ناظر به اعمالی است که فقط به خاطر قربت به باری تعالی انجام می‌شود (مانند عبادات محض) که این اعمال حق خالص خدای پاک، هستند و لازم است فعل عابد و بنده با امر شرع، مطابقت داشته باشد)^۳

بدون شک تمام امور شرعی که بنده، حق تصرف در آن را ندارد، (چه عقل حکمش را درک کند و چه نکند) از اموری است که باید مکلف در آن توقف کند و بدون زیادت و نقصان آن را انجام دهد.^۴

لذا نوآوری و احداث در عبادت (که حق خداست و از انجام آن چیزی جز اراده قربت به ذات پاکش، متصور نیست) بدعت است. چه در ایجاد آن نوآوری، قصد قربت وجود داشته باشد و چه بالفرض، قصد قربت موجود نباشد.

۱- عثمان فودی، احیاء السنه، ص ۹.

۲- تقی الدین ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ج ۳، ص ۱۹۵، در این باره مفصلاً بحث خواهیم کرد.

۳- مراجع شود به الاعتصام شاطبی، ج ۲، ص ۳۰۸.

۴- مراجعه شود به الاعتصام شاطبی، ج ۲، ص ۳۱۸.

درکاری که محتمل وجوه مختلفی است، باز قصد قربت در حکم به بدعت بودن آن نقش اول را ایفاء می‌کند. (مثلا در امور دنیوی) در این موارد، توجه می‌کنیم که آن کار با چه وجهی انجام می‌شود آنچه که وجه غالب است، معین حکم ما، بر آن عمل است. به عنوان مثال اگر کسی لباسی را با رنگی معین بپوشد و منظور وی از پوشیدن آن، قصد قربت نباشد، این کار بدعت به حساب نمی‌آید (چون اصل بر اباحه است) مگر اینکه امری منهی عنه باشد، مانند اینکه اسباب ازار و یا قصد اشتهار به آن ملحق شود. که در آن صورت پوشیدن آن لباس معصیت است. اما اگر منظور انسان از پوشیدن آن لباس معین و یا رنگ مشخص، قربت باشد و یا وصفی مانند استحسان، استحباب، ندب یا ایجاب را به آن نسبت دهد، در این صورت پوشیدن آن لباس بدعت است.^۱

۱- مراجعه شود به کتاب الامر بالاتباع و النهی عن الابتداع، جلال الدین سیوطی صص ۹۸-۸۷-۹۶-۹۵-۹۴-۹۳. سیوطی می‌گوید: «اعتدال در لباس این است که انسان لباس توده مردم را بپوشد و خود را از آنها جدا نکند (به شرطی که لباس با قواعد شرعی مخالف نباشد) و خودآرایی، شهرت و اظهار پارسایی و ریا را ترک کند.» مشهور است که لباس مخصوص اهل علم پس از تحیر و سردرگمی مردمی که علما را در مناطق مختلف نمی‌شناختند (مثلا مسافران) و در عین حال سئوالی شرعی داشتند و از دسترسی سریع به علما عاجز می‌ماندند به پیشنهاد قاضی ابویوسف فقیه بزرگ حنفی و شاگرد امام ابوحنیفه، در میان علما رواج یافت البته ناگفته نماند که اهل علم در ابتدا فقط با بستن دستمال و نشانه‌ای بر دستشان از دیگران متمایز می‌شدند اما با گذشت زمان و نفوذ فرهنگ پیروان سایر ملل و نحل، در بین مسلمانان، کم کم زی مخصوصی در بین اهل علم رواج یافت، امتناع بسیاری از اهل علم از آراسته شدن به زی متداول علما از جهت فهم عمیق و صائب آنها از این موضوع است.

خلاصه مطلب اینکه هر کاری که به قصد قربت انجام یا ترک شود، (در صورتی که آن فعل و ترک، اصلی شرعی نداشته باشد) چنین فعلی و ترکی بدعت است. البته اگر قربت در نیت نبود انجام یا ترک عمل بدعت نامیده نمی‌شود، در صورت مخالفت با شرع، معصیت و در غیر اینصورت معفو است.

مثال کاری که به قصد قربت انجام نمی‌شود و معصیت است، تمامی گناهان «مثلاً نگاه کردن به نامحرم است» اما اگر مثلاً چنین کاری به قصد قربت انجام شود، این کار بدعت است.

و مثال کاری که به قصد قربت ترک نشده و گناه است، ترک اموری می‌باشد که شرع به انجام آن دستور داده است. مثلاً شرع دستور داده انسانی که توان ازدواج دارد ازدواج کند، در صورتی که شخص توانا، ازدواج را بدون هیچ عذر شرعی ترک کند کارش معصیت است. اما اگر کسی ازدواج را به قصد قربت ترک کند، این کار بدعت است و مثال کاری که انجامش مباح است (البته نه به قصد قربت) تراشیدن سر در غیر حج است، اما اگر این کار به قصد قربت انجام شود، بدعت است.

و مثال کاری که ترکش در صورت عدم قصد قربت مباح است، ترک خوردن گوشت (مثلاً برای گرفتن رژیم غذایی) است. اما اگر به عنوان کاری دینی انجام شود قطعاً بدعت است.

شیخ الاسلام ابن تیمیه نمونه‌های مختلفی را همانند آنچه که در این جا ذکر شد، برای تبیین این مسئله در کتاب‌هایش ذکر کرده است.^۱ همچنین قصد قربت، همان قیدی است که شاطبی در تعریفش از بدعت آن را ذکر کرده: (طریقه فی الدین تضاهی الشریعة)^۲ ... راهی در دین که با رفتار شرعی مشابهت دارد.)

وی این قید را اینگونه توضیح می‌دهد:

«یعنی بدعت شبیه روش شرعی است، بدون اینکه درحقیقت چنان باشد، بلکه بدعت در حقیقت از وجوه مختلفی، ضدشریعت است ... تا آنجا که می‌گوید: اگر امر نو درآمد، مشابه امور شرعی نباشد، بدعت نیست، چون در این صورت به منزله اعمال و افعال عادی است».^۳

این شباهت که شاطبی با لفظ مضاهاة از آن نام می‌برد، همان قربت به خداوند عزّوجل است.^۴

۱- برای آگاهی بیشتر مراجع شود به: اقتضاء الصراط المستقیم تألیف تقی الدین ابن تیمیه، ج ۱، ص ۳۲۶ و ۳۲۷ و ج ۲ صفحات ۶۳۰ و ۶۳۳ و ۶۳۷ و مجموع الفتاوی، تقی الدین ابن تیمیه، ج ۲۱، صفحات ۳۱۷-۳۱۹ و ج ۱۸ ص ۳۴۶.

۲- الاعتصام، ابواسحاق شاطبی، ض ۱، ص ۳۷.

۳- همان، ج ۱ ص ۳۹.

۴- متأسفانه دکتر عزت عطیه در کتاب البدعه خود به این قید شاطبی اعتراض کرده است در حالی که اگر تأملی بیشتر می‌نمود، دچار این اشتباه نمی‌شد. عزت عطیه، البدعه صص ۱۷۸، ۱۶۶، ۱۷۹،

و اساساً مضاهاة و مشابهت عمده‌ی بدعت یا سنت این است که با تأویل فاسد و به نامشرع و به قصد قربت به خدا انجام می‌شود و گزاف نیست اگر بگوییم شبیه‌ترین شباهت‌های بدعت یا سنت، همان مسئله قصد قربت است. بنابراین مضاهاة و مشابهت از لازم‌ترین صفات بدعت است چون «بدعت نمی‌تواند حق محض و موافق با سنت باشد، چون اگر چنین بود، دیگر باطل نبود و باز نمی‌تواند (درمرحله بینش و تشخیص نه اعتبار و جایگاه) باطل محض باشد چون اگر چنین بود بر مردم مخفی نمی‌ماند، بلکه بدعت مشتمل بر حق و باطل است، و باید گفت که مبتدع حق و باطل را به هم آمیخته است. (یا به خطا و یا به صورت عمد) که البته عمد آن به خاطر وجود صفت الحاد یا نفاق در شخص مبتدع است.^۱

بدعت و فعل و ترک:

یکی از اشکال بدعت این است که عملی بر اعمال شرعی افزوده شود، و در مقابل، یکی دیگر از اشکال آن این است که گوشه‌ای از قول، عمل یا عقیده‌ی مشروع ترک شود. به عبارت دیگر فعل آنچه که شارع آن را ترک کرده و یا ترک آن چه که شارع آن را تشریح کرده فاز انواع و اقسام بدعت است. نمونه آنچه که سنت (سنت به معنای عام آن در مقابل بدعت) نیست و در کنار سنت انجام می‌شود زیاد است مانند افزودن «ولا راد لما قضیت» بردعای مأثور: «اللهم لا مانع لما أعطیت

۱- تقی الدین ابن تیمیه، درء التعارض، ج ۲، ص ۱۰۴.

ولامعطی لما منعت ولاینفع ذا الجدمنک الجدم.»^۱ «بار الها! مانعی برای آنچه که تو عطا می کنی وجود ندارد و هیچکس بخشنده چیزی نیست که تو از بخشش آن دریغ می کنی و هیچ صاحب قدرت و جاهی نمی تواند در رد بلای تو کاری کند و نفعی برساند.»

و اما نمونه ترک مشروع هم (یعنی اینکه مکلف آنچه را که تشریح یا مباح شده، تدبیراً ترک کند) زیاد است و با تتبع در کتب حدیث و سیرت می توان آنها را به وفور از لابلائی مطالب نقل شده پیدا کرد.

به عنوان مثال ترمذی از ابن عباس رضی الله عنهما روایت می کند: مردی به خدمت پیامبر رسید و عرض کرد: «ای رسول خدا! صلی الله علیه و آله هر گاه گوشت می خورم، تمایل جنسی پیدا می کنم و شهوت بر من غالب می شود، لذا گوشت را بر خودم حرام کرده ام» پس از این گفتار، خدای تعالی این آیات را نازل فرمود:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿۸۶﴾ يَتَأَيَّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَحْرَمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ﴿۸۷﴾﴾

(مائده: ۸۷-۸۶)

۱- این حدیث یکی از اذکار مشهور نماز است که به طرق مختلفی روایت شده است. مراجعه شود به:

محمدبن اسماعیل بخاری، صحیح بخاری ۱ ص ۲۵۵.

۲- ترمذی کتاب التفسیر، ج ۵ ص ۲۵۵، همچنین این شأن نزول را طبری ج ۷ ص ۷ و سیوطی در

درالمنثور ج ۷ ص ۱۳۹ نقل کرده اند.

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چیزهای پاکی را که خدا بر شما حلال کرده حرام نکنید و از حدود خارج نشوید، حقا که خدا خارج شونده‌ها را از حدود خود دور نگه دارد و از آنچه که خدا به عنوان حلال و پاک به شما روزی داده است، بخورید».

و نمونه بدعت ترکی، ماجرای همان سه نفری است که هر کدام می‌خواست، امری مباح را تعبداً بر خود حرام کند.

همچنین امام بخاری و سایر ائمه حدیث از ابن عباس روایت کرده‌اند: «وقتی که پیامبر خطبه می‌خواند (سخنرانی می‌کرد) ناگهان مردی را دید که ایستاده است، پیامبر در مورد وی از یاران سوال فرمود. عرض شد: او ابواسرائیل است، نذر کرده که بایستد و ننشیند و در سایه نرود و سخن نگوید و روزه بگیرد، پیامبر فرمود: به او امر کنید که سخن بگوید و در سایه قرار گیرد و بنشیند و روزه‌اش را تمام کند.»^۱

باز امام بخاری از قیس بن حازم روایت می‌کند: «خلیفه‌ی رسول الله ﷺ ابوبکر صدیق رضی الله عنه زنی از احمس را که زینت نام داشت، دید که سخن نمی‌گوید. ابوبکر فرمود: چرا حرف نمی‌زند؟ به خدمتش عرض شد: حج همراه با سکوت را قصد کرده ابوبکر به وی فرمود: حرف بزن چون این کار حلال نیست، این کار از اعمال جاهلیت است و آن زن سخن گفت و پرسید: تو کیستی؟ ابوبکر صدیق رضی الله عنه در جواب فرمود: من مردی از مهاجرانم...»^۲

به هر حال مثال‌های زیادی در مورد بدعت ترکی وجود دارد. اما هر ترکی را نمی‌توان بدعت نامید و برای بدعت بودن امر متروک باید دو نکته را مورد توجه

۱- ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بن ابرهیم بخاری، صحیح بخاری، ج ۷، ص ۲۳۴، این حدیث را نقل کرده‌اند، واصل حدیث این است: «مره فلیتکلم، ولیستظل، ولیتقمعد، ولیتم صومه».

۲- ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بخاری، ج ۴، ص ۲۳۴.

قرار داد اول اینکه، باید قصد مکلف را از ترک عمل موردنظر نگاه کرد، دوم اینکه باید دید شرع آن کار را چگونه اعتبار و ملاحظه کرده است.

(اگر ترک، به خاطر امری باشد که مانند آن شرعاً معتبر است، مثل اینکه، کسی خود را از فلان غذای مخصوص منع کند، چون برای بدنش ضرر دارد، حال اگر بگوییم که تداوی شرعاً مطلوب است بنابراین آن ترک مطلوب است و اگر بگوییم که تداوی مباح است، آن ترک نیز مباح است.

و اگر ترک آن عمل مربوط به چیزی باشد که خود آن کار فی نفسه بی‌اشکال است اما مکلف آن را برای دوری از امری که اشکال دارد، ترک می‌کند (مثلاً آن امر شبیه است) در این صورت شخص تارک، برای حفاظت از دین و آبرویش، آن عمل را ترک کرده است، که این ترک از اوصاف متقین است و کار او عین تقواست و اما اگر ترک تارک برای امری باشد که شرعاً غیرمعتبر است (مثلاً مکلف گوشت، میوه و یا سبزی و یا ... را نمی‌خورد) در اینجا به قصد وی می‌نگریم، اگر این کار را به انگیزه دینی و تدبیراً انجام می‌دهد، کارش بدعت است و اما اگر به عبث و یا غیرهادف، آن کار را ترک می‌کند، کارش عبث و بیهوده است و بدعت به حساب نمی‌آید.^۱

یکی از مواردی که به بدعت ترکی مرتبط می‌باشد، آنجایی است که رسول خدا ﷺ در آن مورد سکوت اختیار کرده، که اتفاقاً اهل بدعت از این مدخل استفاده کرده و بدعت‌های زیادی را ایجاد کرده‌اند.^۲

در این مورد توجه به دو نکته، بسیار الزامی است:

۱- ابواسحاق شاطبی، الاعتصام، ج ۱، صص ۴۲-۴۳ با تصرف و تلخیص.

۲- مراجعه شود به: الاعتصام، ابواسحاق شاطبی، ج ۱، ص ۳۶۲.

۱. (اصل در عبادات بطلان است مگر آنجا که دلیلی بر آن امر اقامه شود و اصل در عقود و معاملات صحت است، مگر آنجا که دلیلی بر بطلان و تحریم آن نوع عقد یا معامله‌ی مشخص، اقامه گردد)^۱

۲. (همچنان که سنت، با قول، عمل و تقریر رسول خدا ثابت می‌شود، با سکوت آن حضرت نیز ثابت می‌گردد. (و این همان چیزی است که سنت ترکی نامیده می‌شود.) و محل آن جایی است که رسول خدا در مورد فعل غیرجلبی با وجود مقتضی و عدم مانع، ساکت شود.)^۲

لذا سکوت رسول خدا، به عنوان حکمی شرعی معتبر است، البته به شرط آنکه سکوت آن حضرت در ارتباط با فعل جلبی نباشد. چون ترک فعل جلبی، سنت ترکی به حساب نمی‌آید. همچنین همانطور که گفتیم باید مقتضای فعل، موجود مانعش نیز مفقود باشد. که البته این دو شرط در تمام امور عبادی که منظور از آن قربت به خداست، لازم است. لذا اگر پیامبر امری را ترک کند و به آن عمل نکند دال بر این است که ترک آن فعل سنت است و انجام آن بدعت. چون مقتضی که تقرب به خداست، موجود است و وقت، وقت تشریح است و پیامبر از کتمان معصوم.^۳ بنابراین با وجود مقتضی و رفع مانع، جائز نیست که پیامبر آنچه را که خدا تشریح کرده، ترک کند چون این کار تقصیر در بیان دین خدا است و قطعا

۱- این قییم جوزیه، اعلام الموقعین، ج ۱ ص ۳۴۴.

۲- این مطلب بسیار جای بحث است و متأسفانه در کمتر کتابی از کتب اصولی به صورت مفصل به آن پرداخته شده است، مراجعه شود به السکوت ودلالته علی الأحکام. رساله دکترای خانم صالحه دخیل، ص ۹۰.

۳- صالحه دخیل، السکوت ودلالته علی الأحکام، صص ۹۰-۹۱ و صص ۱۰۰ و ۱۰۲.

پیامبر مکرم اسلام ﷺ از این امر بری می‌باشد. لذا همانگونه که فعل پیامبر دلالت بر مشروعیت دارد ترک آن حضرت و سکوتش دال بر سنت بودن آن ترک و سکوت و بالطبع، بدعت بودن، ترک آن سکوت دارد.^۱

(البته برای اعتبار کردن ترک به عنوان سنت، مواظبت پیامبر بر ترک، شرط شده است.)^۲ لازم است در اینجا به صورت مختصر در مورد مقتضی و مانع با آوردن مثالی، مطلب را تبیین کنیم. «وقتی که قرآن به پیامبر و مسلمانان دستور دارد که با مهاجمان و معاندان بجنگند:

﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾
(البقره: ۲۴۴)

«و در راه خدا جنگ کنید و بدانید که خدا شنوا و داناست».

مقتضای جنگیدن که امر الهی و نیاز و ضرورت فعلی مسلمانان و همچنین تحصیل قرب الهی است، موجود بود. اما اینکه پیامبر چرا از توپ و تفنگ، برای قتال با مشرکان، استفاده نکرد، به جهت وجود مانع بود و آن مانع، عدم دسترسی پیامبر به آن وسائل، به جهت جبر تاریخ و قرار داشتن آن حضرت و صحابه کرام در مقطعی بود که عملاً آن وسائل معدوم بود. و شکی نیست که اگر پیامبر در ظروف و شرایطی بود که می‌توانست از ابزار و آلات جنگی مدرن استفاده کند استفاده می‌کرد. توجه به این مهم در فهم بدعت بسیار مهم است. چون بسیاری از مبتدعان و همچنین پیروانشان همین که با فرد مؤمنی که آنها را از بدعت باز می‌دارد، مواجه

۱- مثال این مورد از بدعت همانند تسبیحات عشره پس از اذان و پیش از اقامه که هیچ دلیلی بر جواز آن نیست و سکوت و ترک پیامبر، دال بر بدعت بودن آن است.

۲- همان ص ۹۹، ابواسحاق شاطبی، الاعتصام، ج ۱، ص ۳۶۰ و ج ۲، ص ۱۳۵ و ارشاد الفحول ۴۲ و

المستصفی ۲/۲۲۳ و اقتضاء الصراط المستقیم ۵۹۶/۲.

می‌شوند بلافاصله مغالطه کرده و می‌گویند: «تلفن هم بدعت است، چون در زمان پیامبر نبوده و یا بهتر است که بر اسب بچنگیم و از شمشیر استفاده کنیم چون اینها در زمان پیامبر نبوده و یا پیامبر به استفاده از آنها امر نکرده است» در حالی که این حجت همانگونه که گفتیم فقط نوعی مغالطه است، چون اسلام مکلفان را در انجام اوامر و ترک نواهی از اسالیب و امکانات موجود منع نکرده است کما اینکه پیامبر پس از شنیدن رأی سلمان فارسی مبنی بر کندن خندق، به کندن خندق امر فرمود، در حالی که پیش از آن، خندق را تجربه نکرده بود و در این زمینه اساساً خود قرآن هم فرموده:

﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾ (الانفال: ۶۰)

«و برای مقابله با آنها هر چه نیرو در توان دارید آماده کنید.»

بنابراین، مقاصد عامی که از نصوص و توجیهاات مختلف شرعی فهم می‌شود می‌تواند با وسائلی جدید و مدرن، حاصل شود و مثلاً برای وضوء گرفتن و غسل کردن از شیر آب و دوش حمام (آن هم از بهترین و جدیدترین آن استفاده کرد) و استدلال اهل بدعت برای ابقای بدعت با چنین ادله‌ای، فقط دست و پا زدنی، نافرجام است.

و البته نباید فراموش کرد که این قضیه در عبادت اینگونه نیست. یعنی وقتی که خداوند امر می‌کند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا ﴿٤١﴾ وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿٤٢﴾﴾ (الاحزاب: ۴۱-۴۲)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید خداوند را بسیار یاد کنید و در اول و آخر روز او را تسبیح کنید.»

هیچ‌کس نمی‌تواند با استناد به - ذکر کثیرا- و ادامه تسبیح، رکعتی به رکعات نماز، اضافه کند و یا در نماز عید فطر و قربان، اذان را تشریح کند یا درودی را بسازد و مکلفان را بر خواندن و ادامه آن ملتزم کند. (هر اندازه که مقام علمی و عملی والایی، نیز داشته باشد) چون عبادات در قالب خاص خود ریخته شده و کسی نمی‌تواند آنها را زیاد، کم و یا تغییر دهد. (مثلاً نماز صبح را سه رکعت و یا یک رکعت کند یا تشهد را در رکوع جای دهد).^۱

بدعت و متعلق خطابات شرعی

این بند یکی از مهم‌ترین بحث‌های مربوط به بدعت است. در بحث قبلی در مورد تعلق خطاب شرعی به ترک و سکوت بحث شد، در اینجا نقطه‌ی مقابل سکوت را که فعل است و خطاب شرعی نیز به آن تعلق می‌گیرد، مورد بررسی قرار می‌دهیم:

فعل از جهت تعلق خطاب شرعی به آن، دو نوع است.

۱. فعلی که متعلق به مراد شارع از جهت حظر و اباحه و شناخت حکمت و عدم آن است، که اصطلاحاً آن را عبادات و معاملات می‌نامند و بدعت در هر دو مورد ایجاد و صورت می‌گیرد.

۱- لیس من الإسلام - محمد غزالی با اندکی تصرف و تلخیص. صص ۸۳-۸۴ و ۸۵. اضافه کردن بسیاری از اواراد صحیح المعنی و اورادی با مفاهیم سقیم، در جاهایی که هیچ دلیل شرعی بر آن قابل اقامه نیست، حاکی از تساهل معنادار اهل علم، در مقابل آنهاست.

۲. آنچه که در ارتباط با فعل (به معنای عام آن، یعنی تمامی تصرفات مکلف) است، که سه نوع اعتقادات، اقوال و افعال را در بر می‌گیرد و باز ابتداء و بدعت‌سازی می‌تواند در هر سه مورد مذکور هم صورت گیرد. بی‌تردید با دقت و امعان نظر در متون اصلی اسلامی و آثار علمای سلف و خلف نتیجه می‌گیریم که بدعت در تمامی آنچه که فوقاً ذکر شد، صورت‌پذیر است. ما در اینجا تک تک موارد فوق‌الذکر، و تعلق بدعت به آنها را اختصاراً شرح می‌دهیم.

بدعت در عبادات و معاملات

چون در بحث مربوط به مفهوم اصطلاحی بدعت، دربارهٔ بدعت در عبادات به حدکفایت توضیح داده شد، در اینجا با پرهیز از تکرار آن مطالب به بحث بدعت در معاملات می‌پردازیم.

بدعت در معاملات و عادات: در این مورد ممکن است ابتداء، تصور شود که علی القاعده بدعت باید به عبادات (شعائر تعبدی مانند، نماز، روزه و حج و ...) تعلق گیرد. و چون شرع، معاملات را به عهده مردم نهاده و آن را به خودشان واگذاشته، لذا بدعت در معاملات چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ در جواب این سؤال، توضیح دو نکته الزامی است: اول اینکه درست است که، اصل در معاملات صحت و اباحه است ولی شرع اسلام اصولی کلی را برای معاملات وضع کرده که مخالفت با آن اصول کلی، معصیت و با شائبهٔ تقرب، بدعت است. مثلاً پیش از اسلام مضاربه در میان مردم رواج داشت اما اسلام برای مضاربه اصول کلی را تعیین

فرمود. لذا پس از تعیین آن اصولی کلی، قول به اینکه کیفیت مضاربه به عهده خود مردم گذاشته شده سخنی باطل است.^۱

دوم اینکه: عبادت، مفهومی بسیار وسیع‌تر از شعائر تعبدی دارد. در شریعت اسلامی عبادت به معنی سلب اختیار از خود، دادن اختیار به معبود و پیروی از اوامر و ترک نواهیش همراه با کرنش و تقدس است، با این وصف عبادات، جامع تمام اعمال، حرکات و سکانات، اقوال، نیات و حتی عقاید عابد است.

عبادت در اسلام، امری حاشیه‌ای یا قضیه‌ای ثانوی و یا مجموعه‌ای از شعائر و نسک نیست. بلکه عبادت، اصل اول وجود انسان و غایت اصلی حیات اوست. با دقت در قرآن و سنت و تأمل در آن دو می‌یابیم که این دو با تمامی اوامر، نواهی، وعده و وعید و اخباری که دارند بر حول تقریر و تثبیت الوهیت برای خدا و عبودیت برای انسان، دور می‌زنند. با اندیشه در خلقت انسان و تسخیر هستی برای او و ایجاد قوه عقل، قلب، اراده در وجودش و ارسال رسل و انزال کتب و خلق بهشت و جهنم و پیش و پس از همه اینها حکیم و علیم بودن خدا در ذات و افعالش و اینکه همه چیز را با تقدیری متقن آفریده و هیچکدام از اوامر و نواهیش عبث نیست و هیچ چیز را عبث نیافریده، و اینکه قرآن مجید برای تثبیت عبودیت در انسان نازل شده، چگونه می‌توان چنین پنداشت که عبادت فقط نیت پاک است و بس و یا فقط شعائری تعبدی است و یا فقط مخصوص برخی از فعالیت‌های انسانی است و یا تنها به برخی از احوال افعالش ارتباط دارد، لذا باید با یقین کامل تصریح کرد که دایره عبادتی که خداوند برای عبادتش تقریر کرده است بسیار وسیع‌تر از آن است که با نظری سطحی و بنا به عادت معهود ذهنی، در میان عامه مردم تصور

۱- سیدسابق، فقه السنه ج ۳، ص ۱۹۷.

می‌شود. وقتی که با تأنی راه رفتن و برخورد نیک با جاهلان و رها کردن آنها (به هنگامی که جاهلان عبادالرحمن را مورد خطاب قرار می‌دهند) عبادت است، طبیعی است که خرید و فروش، ازدواج، طلاق، کارمند خوب بودن، تولید، و ... عبادت باشد؛

﴿ وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ

الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا ﴾

(فرقان: ۶۳)

«بندگان خاص خداوند کسانی هستند که در زمین آرام راه می‌روند و وقتی که جاهلان آنها را مورد خطاب قرار می‌دهند آنها با جاهلان وداع می‌کنند.»

در احادیث نبوی می‌خوانیم که: «وفی بضع أحدکم صدقة»^۱. «و در آمیزش جنسی که انجام می‌دهید، صدقه منظور می‌گردد».

و همچنین: «كل سلامی من الناس علیه صدقة، كل يوم تطلع فيه الشمس تعدل بين الإثنين صدقة، وتعین الرجل علی دابته فيحمل علیها، أو ترفع له متاعه صدقة والكلمة الطيبة صدقة، كل خطوة تخطوها إلى الصلاة صدقة ودل الطريق صدقة، وتميط الأذى عن الطريق صدقة» «هر بندی از بندهای

۱- توجه به این نکته لازم است که سلام در این آیه سلام فراق و وداع است نه سلام لقاء.

۲- بخشی از حدیثی که امام مسلم قشیری در صحیح مسلم در کتاب الزکاة، باب (بیان ان اسم الصدقة يقع علی کل نوع من المعروف) ج ۱ ص ۶۹۷ آن را روایت کرده است.

امام نووی در شرح این حدیث می‌گوید: و این دلیلی است برای اینکه امور مباح با نیت صادقانه، طاعت و عبادت می‌شود. شرح صحیح مسلم اثر امام شرف الدین یحیی نووی ج ۷ ص ۹۲.

مردم صدقه‌ای بر آن نوشته شده، هر روز که خورشید طلوع می‌کند و تو در بین دو نفر به عدالت حکم می‌کنی صدقه است و اینکه فردی را بر سوار شدن بر مرکبش کمک می‌کنی و او بر آن سوار می‌شود صدقه است، یا اینکه کالایش را برایش بلند می‌کنی صدقه است و سخن پاک صدقه است و هر قدمی که برای نماز بر می‌داری صدقه است و راهنمایی کردن مردم بر راه صدقه است و اینکه چیزهای آزاردهنده را از مسیر مردم، بر می‌داری صدقه است.»

و همچنین در فرمایشات رسول خدا ﷺ می‌خوانیم:

«من غرس غرساً فأكل منه إنسان أو طير أو سبع أو دابة فهو له صدقة»^۱

«هر کس درختی را بکارد، در نتیجه انسان، پرنده، حیوان وحشی و یا جنبنده‌ای از آن بخورد، این غرس درخت، صدقه است.»

لذا می‌بینیم که شیخ الاسلام ابن تیمیه عبادت را اینگونه تعریف می‌کند:

«العبادة: هي اسم جامع لكل ما يحبه الله ويرضاه من الأقوال والأعمال الباطنة

والظاهرة»^۲ (عبادت اسمی جامع برای تمام آن چیزهایی است که خداوند آن را

دوست دارد و به آن خشنود است اعم از گفتار، و اعمال باطنی و ظاهری).

و باز می‌گوید: «نماز، زکات، روزه، حج، راستگویی، امانتداری، نیکی به پدر و

مادر، صلّه رحم، وفای به عهد، امر به معروف و نهی از منکر، جهاد با کفار و

۱- امام احمد، مسند احمد، ص ۵ ص ۴۱۵.

۲- تقی الدین ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ج ۱۰ ص ۱۴۹.

منافقان، نیکی به همسایه و یتیم و بینوا و در راه مانده و زیردستان و حیوانات، دعا، ذکر، قرائت قرآن و امثال این امور، همگی عبادت است.^۱

و امام غزالی می‌گوید: «هیچ کدام از امور مباح وجود ندارد، مگر اینکه محتمل نیت و یا نیت‌های مختلف است و با نیت از موجبات قربت انسان به خدا می‌گردد، لذا خسارت و زیان کسی که از آنها غافل می‌باشد، چه زیاد است! او این کارها را مانند بهائم و چهارپایان انجام می‌دهد و با سهو و غفلت به انجامشان مبادرت می‌ورزد. در حالی که برای بنده شایسته نیست که از چیزی از خطرات قلبی و قدم‌ها و اقدامات و لحظات، غافل باشد، چون در روز قیامت از تمامی اینها سوال می‌شود که مثلاً چرا آن را انجام داده و قصد وی از انجام آن چه بوده است؟»^۲

و شیخ الاسلام ابن تیمیه با توسیع قضیه می‌گوید: «محبت، خشیت، اخلاص، صبر، شکر، رضا، توکل، رجاء و خوف که همگی اعمال قلبند، عبادت هستند»^۳
و اما اینکه چرا در افواه (عوام و خواص)، عبادت فقط بر شعائر عبادی (مانند نماز و قرائت قرآن) اطلاق می‌شود، شاید به خاطر نمود بیشتر نیت و توجه اهتمام بیشتر اکثر بندگان در آنها، به خدای تعالی است. و به قول عالمان علم بلاغت، این کار اطلاق کل و اراده‌ی جزء است.^۴

۱- همان، ج ۱۰، ص ۱۴۹.

۲- تقی الدین ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ج ۱۰، ص ۱۴۹.

۳- همان، ج ۱۰، ص ۱۷۲.

۴- همانند کلمه‌ی اصابعهم به جای اناملهم در: ﴿يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ﴾ (البقره: ۱۹) این اطلاق

علی‌ایّ حال طبیعی است که امر و نهی و اباحه و سکوت همانگونه که در زمینه شعایر عبادی وجود دارد، (و طبعاً بدعت نیز به آنها تعلق می‌گیرد) به عادات و معاملات نیز تعلق می‌گیرد و در نتیجه در این موارد هم وجود بدعت امری طبیعی و اطلاق لفظ بدعت بر محدثاتش، صحیح می‌باشد (البته با توجه به آنچه که در توضیح مقتضا و مانع گفتیم).

در تکمله بحث قبل، لازم است چند نکته مهم را به عنوان ماحصل بحث ذکر کنیم:

۱- با توجه به معنای وسیع عبادات (که شامل شعائر عبادی، معاملات، عقود و عادات انسان است) به صورت جزم می‌توان گفت: همانگونه که عبودیت با مفهوم شاملش، سنت و طریق دینی دارد، در مقابل این سنت و طریق دینی، بدعت نیز موضوعیت دارد.

۲- نصوص شرعی نیز مؤید دخول معاملات و عادات، در مفهوم عبادت است (آیات و احادیث زیادی در دخول اموری مانند، تجارت، کسب، انفاق، اطعام، نکاح و جواب دادن سلام، خوشرویی، مهمان‌نوازی، نیکی به حیوانات و حتی خواب، به حوزه عبادت و در نتیجه دخولشان به موضوع بدعت دلالت دارند).

۳- تبیینات علمای سلف (همانند امام نووی، شاطبی، محمد غزالی و شیخ الاسلام ابن تیمیه) و همچنین معاصرین (شیخ محمد غزالی) مؤید شمول

می‌تواند به خاطر مبالغه مانند آیه مذکور و یا اهتمام مانند اطلاق عبادت به شعایر دینی صلاة، صیام، حج و مانند آن و یا به انگیزه‌ی مقاصد دیگری باشد.

دلالت لفظ عبادت بر تمام اعمال انسانی، از جمله معاملات و عادات دارد.

۴- امور شرعی یا عبادی است و یا عادی. و این دو از طرف شارع، مشروع گشته‌اند لذا همچنان که بدعت در یکی از آنها متصور است، در دیگری نیز (به خاطر وجود جامع مشروعیت شرعی) طبعاً باید متصور باشد.^۱

۵- در اصول شریعت این اصل ثابت است که: «در هر امر عادی، الزاماً شائبه و رنگی از تعبد، وجود دارد، چون به هر حال به صورت الزام، تخییر و یا اباحه مقید به اوامر، شرع است».^۲

بدعت در اصل در امور عادی داخل نمی‌شود مگر اینکه مکلف حکمی شرعی را به آن نسبت داده و به قصد قربت آن را، انجام دهد. (در حالی که آن حکم هم شرعی نیست).

در این صورت به بدعی بودن آن امر عادی، حکم می‌شود. (مثلاً لباس مخصوصی را، به قصد قربت و یا به نام استحباب می‌پوشد، در حالیکه هیچ دلیل شرعی معتمدی دال بر ادعای او نیست).

در این باره ابن رجب حنبلی می‌گوید: «هر کسی بخواهد با عملیکه خدا و رسولش، آن را وسیله قربت قرار نداده‌اند، به خدا نزدیک شود، عملش باطل و مردود است. مانند کسی که می‌خواهد با رقص به خدا نزدیک شود».^۳

۱- ابواسحاق شاطبی، الاعتصام، ج ۲ ص ۷۴.

۲- همان ج ۲، صص ۷۹ و ۸۰.

۳- ابن رجب حنبلی، جامع العلوم و الحكم، ص ۵۷.

برای تبیین بیشتر این موضوع به آوردن چند مثال اکتفا می‌کنیم: وضع مالیات‌های مختلف، اگر به صورت امری محتوم و دائمی و یا در اوقاتی معین، باشد بگونه‌ای که با زکات شرعی شبیه شود، بدعت است. اگر نکاح محلل با عدم اعتقاد به مشروعیت صورت گیرد حرام است (چون رسول خدا به انجام دهنده آن نفرین کرده و فرموده است: «لعن الله المحلل والمحلل له» و اگر با اعتقاد با حلّیت و جواز صورت گیرد بدعت است.^۱

و در مورد عادات هم، همان مورد که در مورد ابواسرائیل گذشت، کافی است. توضیح اینکه، او نذر کرده بود که بایستد و نشیند و در سایه قرار نگیرد و سخن نگوید و با تمام این احوالات روزه هم باشد که پیامبر از این کار وی نهی فرمود.

بدعت در عقیده، قول و عمل

از حدیث «کل محدثة بدعة وکل بدعة ضلالة» که موجه کلیه است و کلمه «کل» از الفاظ عموم است، و همچنین از «من أحدث فی أمرنا هذا، ما لیس منه فهو ردّ» که باز «ما» از الفاظ عموم است، چنین استنباط می‌شود، که بدعت در هر سه قسم از عقیده، قول و عمل، وجود دارد. (که البته این سه قسم از متعلقات فعل مکلف، به خطاب شرعی هستند). در ضمن از اطلاق بدعت بر عقائد و اقوال، از طرف سلف امت اسلامی، بر عقائد و اقوال غیر صحیح، این منظور تیز تأیید می‌شود.^۲

۱- ابواسحاق شاطبی، الاعتصام، ج ۲ ص ۸۰

۲- ابواسحاق شاطبی، الاعتصام، ج ۲ ص ۱۹۸، در این نوشتار، نمونه‌های مختلفی از اطلاق اسم بدعت بر عقائد در جاهای مختلف ذکر شده است.

بدعت در عقائد، همانند بدعت غالبان در توصیف بندگان خدا که گاهی آنها را تا حد الوهیت برده و مظاهری از الوهیت مانند، رازقیت، دفع مضرات و جلب منافع را به آنها نسبت داده‌اند، همچنین تفسیق و تکفیر علی و سایر صحابه کرام رضی الله عنهم توسط خوارج و دیگران، می‌تواند از جمله نمونه‌های بدعت در عقیده باشد.^۱

برای بدعت در قول هم، احداث ادعیه غیرتوحیدی و یا اشعار و اذکاری که متضمن غلو و خروج از قصد و توسط است، را می‌توان نام برد و بدعت در اعمال هم، مانند پوشیدن پشمینه و خودآزاری برخی از ناسکان با سختگیری بر جسم و جان را می‌توان نام برد.

بدعت و فقدان مبانی شرعی

از جمله عمده‌ترین نصی که دال بر این وجوه از بدعت، در فرهنگ اسلامی است حدیث: «**من أحدث فی أمرنا هذا ما لیس منه فهو ردّ**» «هر کسی در این امر ما «دین» چیزی را احداث کند که از آن نیست، کارش مردود می‌باشد» است. این حدیث دال بر این است که اساساً بدعت، اصل و اساس شرعی ندارد. که این بی‌اساسی می‌تواند با افزودن، کاستن و یا عوض کردن و تحریف نمودن، جلوه کند.

۱- و هم چنین تفسیق و تکفیر صحابه ی کرام رضی الله عنهم توسط روافض و غلاة شیعه قبیحهم الله. مصحح

حافظ ابن حجر در شرح حدیث «وشرّ الأمور محدثاتها» می‌گوید: محدثات جمع محدثه است و منظور از محدثه آن است که ایجاد و احداث شده و در شرع اصل و اساسی ندارد، که این در عرف شرع، بدعت نامیده می‌شود^۱ و در عمدة القاری، علامه عینی دقیقاً جمله ابن حجر را در توضیح کلمه محدثه آورده و می‌افزاید: «و آنچه که اصلی دارد و آن اصل بر ثبوت آن عمل دلالت می‌کند، بدعت نیست»^۲.

باز ابن حجر در شرح حدیث «من أحدث فی أمرنا هذا ما لیس منه فهورد» می‌گوید: «هر کسی در دین چیزی اختراع کند که اصلی از اصول دینی بر آن گواهی نمی‌دهد، به آن چیز اعتنا و التفاتی نمی‌شود»^۳. و ابن رجب می‌گوید: «مراد از بدعت آن است که امر احداث و ایجاد شده، اصلی در شریعت (که بر آن دلالت کند) ندارد، اما آنچه که اصلی شرعی دارد و آن اصل بر صحت آن دلالت می‌کند شرعاً بدعت نیست، گرچه لغة بدعت است»^۴. بهرحال باید توجه کرد که: (اعمال مردم) چه عبادات و چه عادات و چه عقائد، اقوال و یا افعال، در صورتی که اصلی در دین داشته باشد، قابل مخالفت نیست و نباید با آن مخالفت کرد.^۵

۱- ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، ج ۱۳، ص ۲۵۳.

۲- بدرالدین محمد عینی، عمدة القاری شرح البخاری، ج ۲۵، ص ۲۷.

۳- ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، ج ۵، ص ۳۰۲.

۴- ابن رجب حنبلی، جامع العلوم، ص ۲۵۲.

۵- تقی الدین ابن تیمیه، اقتضاء الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۵۸۲.

به عنوان مثال جماعت خواندن تراویح چون مبتنی بر فعل پیامبر است، بدعت نیست و بدعت خواندن آن ناشی از بی‌اطلاعی از ادله شرعی مربوط به مسنون بودن، آن است.

(اساس گمراهی در عبادات و معاملات، اتخاذ دینی است که خدا تشریح نکرده و یا تحریم چیزی است که خداوند آن را تحریم نکرده است).^۱

اتخاذ دینی که خدا تشریح نکرده، با مخالفت یکی از این دو قاعده و یا مجموع هر دو صورت می‌پذیرد:

۱- عبادت فقط باید برای خدا صورت گیرد.

۲- عبادت باید به روش تشریح خدایی انجام شود.^۲

﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ﴾

﴿أَحَدًا﴾

(کهف: ۱۱۰)

«هر کس به ملاقات پروردگارش امیدوار است، باید عمل نیک انجام دهد و هیچکس را شریک پروردگارش نکند».

تمامی مفسران و معتمدان مسلمان بر دو اصلی که گفته شد، اتفاق نظر دارند. همه می‌گویند: معبود واقعی الله است، لذا تمامی آنچه عبادت نامیده می‌شود، باید برای رضای وی انجام شود و عبادت او با برنامه‌ای که خود تشریح کرده است، صورت می‌گیرد.^۳

۱- تقی‌الدین ابن تیمیه، اقتضاء الصراط المستقیم ج ۲ ص ۵۸۱.

۲- تقی‌الدین ابن تیمیه، مجموع الفتاوی ج ۱، صص ۱۵۴ و ۱۸۶ و ۳۱۰.

۳- برای ارجاع این مطالب می‌توان به تمام کتب و آثار معتمد اسلامی استناد کرد.

در واقع مبتدع، هوی، رأی و یا ذوق خود را معبود گردانیده است، گرچه قصدش از بدعت، عبادت خدا باشد، چون او با این عبادت راهی را در پیش گرفته که خدا تشریح ننموده است. البته در این باره، باید بانی بدعت و یا عالم به بدعت بودن امر مستحدث را از عامل غیر عالم به بدعت، جدا کرد. این دو گرچه، یک راه را می‌روند، اما به اعتبار علم و شناخت، از هم متمایز می‌شوند و با هم فرق دارند. لذا تشدید می‌کند که در احادیث و آثار در مورد بدعت و بدعتی بودن وارد شده است آنچنان سخت گریبان آنها را نمی‌گیرد.

﴿ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ ﴾^۱

(توبه: ۶)

«این به آن جهت است که آنها قومی هستند که نمی‌دانند.»

قضیه توجه به بی اصل بودن بدعت، در صحت حکم مسلمانان بر بدعت بودن چیزی و همچنین قضاوت آنها در مورد همدیگر و در نتیجه شیوه برخورد با هم و در تالی تلو همه اینها اتحاد^۲ و همدلیشان، نقش بسزایی دارد.

امروزه در گوشه و کنار جهان، افرادی که به اصل مذکور توجه نمی‌کنند به راحتی دیگر مسلمانان را که با آنها در امر یا امری هم عقیده نیستند به بدعت متهم می‌کنند، و ای کاش مصیبت تا این حد بود، آری متأسفانه از حد حکم به مبتدع

۱- البته این آیه در اصل تعلیلی برای استجاره مشرکین است. و می‌تواند در غیر آن هم سرایت کند.

۲- چه خوب است به مفهوم کلمه وحدت که به معنی یکی بودن و مفهوم اتحاد که به معنی همبستگی است توجه کنیم. وحدت یعنی تمامی تعددها از بین بروند و فقط شاخصی باقی بماند ولی اتحاد یعنی هماهنگی مجموعه‌ای که زیر گروه‌های متفاوتی دارند. عملاً به خاطر تضارب آراء وحدت مسلمین محال است و نوع محال، ذاتی است ولی اتحاد ممکن است، اما همین ممکن می‌تواند محال بالغیر باشد.

بودن، به تفسیق و از آن فراتر به تکفیر هم رسیده است. که طبعاً این کار از حد گفتار فرا رفته و چه بسا به برخوردهای فیزیکی و زد و خوردهای خونین هم می‌رسد.^۱

منظور از اصل یا مبنا چیست؟

اکنون لازم است که منظور از اصل را بدانیم. اصل در لغت به معنی «ما یبنی» علیه شیء غیره^۲ است. و در این مبحث منظور از اصل، دلیل مقبول شرعی است. دلیلی که می‌توان در ثبوت عبادت و عمل شرعی به آن استناد کرد. اصول معتمد اسلامی برای سنت بودن چیزی، به گونه‌ای که با نبود آن می‌توان بر بدعت بودن آن حکم کرد، موارد زیر است:

۱- اصل اول: کتاب خداست.

۲- اصل دوم: سنت رسول خدا ﷺ است که با سند صحیح به صورت متواتر یا آحاد، قولی، عملی، تقریری و یا سکوتی ثابت است. به گونه‌ای که بر وصف خصوص و اختصاص برای پیامبر ﷺ ذکر نشده و خاص آن حضرت نباشد.^۳

۱- نمونه این نوع اعمال و احکام را متأسفانه هر ساله از جراید و رسانه‌های گروهی در مورد برخی

از کشورهای اسلامی و غیراسلامی، می‌شنویم و می‌بینیم.

۲- یعنی آنچه که چیزی غیر از خودش بر آن بنا می‌شود و جای می‌گیرد.

۳- مانند جواز جمع بیشتر از چهار زن که به اتفاق علمای امت اسلامی از اختصاصات النبی است و

جواز این کار فقط مخصوص رسول الله است و اینکه پیامبر چرا ازواج را بعد از نزول: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ

و نیز از افعال جبلی و شخصی آن حضرت نباشد.^۱ و یا از اعمالی نباشد که بر حسب اتفاق به آن حکم کرده است.^۲

۳- اصل سوم: اجماع است. اجماع یعنی اتفاق مجتهدان امت اسلامی، پس از رسول خدا ﷺ در عصری از عصور اسلامی بر حکم شرعی (بر امری از امور) چه آن امر متعلق به فعل باشد و چه ترک)

در این که اجماع هم می‌تواند، اصلی از اصول قابل اعتماد، در احکام شرعی و در نتیجه بحث بدعت باشد ادله زیادی وجود دارد.

از جمله حدیث: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ أَجَارَ أُمَّتِي مِنْ أَنْ تَجْمَعَ عَلَيَّ ضَلَالَةٌ»^۳ الله متعال امتم را از اینکه بر گمراهی اجماع نمایند محفوظ داشته است.

أَلَّا تُقْسَطُوا فِي آلَيْتَنِي فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْقِي وَتُلْثَ وَرُبِعٌ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً ﴿﴾ طلاق نداد به خاطر موقعیت مخصوص پیامبر از لحاظ عاطفی و ایمانی بود توجه به این نکته الزامی است که رسول خدا هیچ‌گاه ازدواج موقت نکرده و علمای فریقین بر این مطلب متفق‌اند. توضیح این مطلب لازم است که ازدواج موقت یکی از انواع ازدواج رایج پیش از اسلام بود و رسول خدا به ابطال و تحریم آن حکم کرد.

۱- مانند علاقه آن حضرت به نوعی مخصوص از غذا.

۲- مانند اینکه وقت نماز فرا رسیده است و پیامبر در جای مخصوصی، نماز خوانده چون قرار گرفتن در آن محل، با وقت نماز مصادف شده است. مراجعه شود به احمد بن عبدالرحمن، الفتح، ج ۱ ص ۵۰۶، ج ۳ ص ۵۴۷، ج ۱۲ ص ۱۰۵، ج ۱۳ ص ۳۲۳، ج ۲ ص ۱۸۵ و همچنین فتح الباری ج ۱ ص ۵۰۶ و ۲۷۲ و ج ۳ ص ۱۳.

۳- ابوعاصم در السنه ج ۱ ص ۴۱، ابن ماجه ج ۲ شماره حدیث: ۱۳۰۲. این حدیث را روایت کرده‌اند.

همچنین آلبانی آن را حسن دانسته است. سلسله الأحادیث الضعیفة ۳/۳۲۰.

با تأملی دقیق در کتب اصول فقه، شرح حدیث و عقیده، می‌توان این چند نکته مهم را در مورد اجماع به عنوان شاخصه‌هایی برجسته در نظر گرفت، تا اهمیت اجماع به عنوان حجتی مستقل بعد از کتاب و سنت، (آنگونه که باید باشد) مورد امعان و التفات قرار گیرد.

۱. اجماع امت حق است و امت بر ضلالت جمع نمی‌شود.^۱
۲. اجماع امت در صورتی که وقوعش قطعی باشد، قطعی است و اگر وقوعش ظنی باشد ظنی است.^۲
۳. وقتی که اجماع امت بر حکمی از احکام ثابت شد، هیچ‌کس حق ندارد از این اجماع خارج شود.^۳
۴. اجماع سکوتی هم، حجت است و در احتجاج به آن انتفای موانع انکار، شرط شده است.^۴
۵. ممکن است اجماع برخلاف دلیلی صحیح، صریح و غیرمنسوخ صورت گیرد.^۵

۱- تقی‌الدین ابن تیمیه، مجموع الفتاوی ج ۱۹ ص ۱۷۶، امام شافعی (محمد بن ادريس) ص ۴۰۳ و خطیب در الفقیه والمتفقہ ج ۱ ص ۱۶۹.

۲- فتح الباری ج ۱۳ ص ۴۰۷، تقی‌الدین ابن تیمیه، مجموع الفتاوی ج ۱۹ ص ۲۷۰ و ج ۶ ص ۳۶-۴۰.

۳- تقی‌الدین ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ج ۲ ص ۱۰ به تبعیت از گفتار رسول خدا ﷺ علی مرتضی هم، در یکی از نامه‌هایش به امیر معاویه به همین قضیه تصریح می‌کند. رک نامه شماره: ۶ نهج البلاغه «فإن اجتمعوا علی رجل و سموه إماماً».

۴- تقی‌الدین ابن تیمیه فتح الباری ج ۱۲ ص ۲۰ و خطیب بغدادی، الفقیه والمتفقہ ج ۱ ص ۱۷۰.

۵- محمد بن ادريس الشافعی، الرسالة ص ۳۲۲ و ۴۷۰ و ۴۷۲ و الأصول من علم الاصول ۷۶.

۶. اجماعی با ثبوت خلاف وجود ندارد.^۱

اصول سه گانه (کتاب، سنت و اجماع) عمده اصول اهل سنت و جماعت در شناخت تمامی اصول و فروع احکام است لذا در برخی از کتب می بینیم که بدعت را اینگونه تعریف کرده اند:

(بدعت آن است که با کتاب یا سنت و یا اجماع سلف امت در گستره اعتقادات و عبادات و ... مخالف است).^۲

۴- اصل چهارم قول و عمل صحابی است.

لازم است از صحابه تعریفی مختصر را ارائه دهیم، سپس به صورتی بسیار مختصر به حجیت قول و عمل صحابی پردازیم.

جمهور اصولیها^۳ صحابی را اینگونه تعریف می کنند: (صحابی کسی است که پیامبر را ملاقات کرده و به او ایمان آورده و ملازمتی طولانی^۴ با پیامبر داشته است).

۱- ابن حجر عسقلانی، فتح الباری ج ۹ صفحات ۴۱۷ و ۶۶۵.

۲- تقی الدین ابن تیمیه، مجموع الفتاوی ج ۱۸ ص ۳۴۶ الباحث ابوشامه ۱۷-۱۸ درء التعارض ۲۴۴/۱ عمدة القاری ۳۷/۲۵، تعریفات جرجانی ۴۳ و معارج القبول ۵۰۳/۲.

۳- محب الله ابن عبدالشکور، مسلم الثبوت ج ۲ ص ۱۲۰، شرح العضد علی مختصرالمنتهی ج ۲ ص ۶۷ شرح الجلال المحلی علی جمع الجوامع ج ۲ ص ۱۴۶ به نقل از جلد دوم اصول الفقه الاسلامی اثر وهبه زحیلی.

۴- محدثین ملازمت طولانی را در تعریف صحابی شرط نکرده اند، به نظر می رسد تعریف اصولیها دقیق تر باشد چون: اولاً ماده صحب یصحب صحبه مستلزم همراهی و ملازمت طولانی است، در متون اصیل عربی و در قرآن که فصیح ترین کلام است، در تمام مشتقات این ماده ملازمت طولانی را می بینیم ترکیباتی مانند: أصحاب الجنة، أصحاب النار، أصحاب الاعراف، أصحاب مدین، ثانیاً استعمال قرآن و حدیث نیز مؤید همین معناست، در قرآن ابوبکر صدیق را که سالها پیش از اسلام

ایمان، عمل و خیریت صحابه و اهل نجات بودن آنها در آیات متعددی از قرآن صریحاً بیان شده است و اساساً اولین مدلول‌های اوصافی مانند، متقین، مهتدین اولوالفضل والسعة، صابرين، قانتين، مخبتين و ... در قرآن، از امت رسول الله ﷺ صحابه هستند که اگر چنین نباشد باید کلام خداوند در عصر اولیه اسلام، اهمال شود، که طبیعتاً اعمال کلام اولی از اهمال آن است، آن هم جایی که متکلم اصدق القائلین باشد.

قرآن صحت ایمان اهل کتاب را در صورتی تأیید می‌کند که ایمانی همانند ما آمن به الصحابة داشته باشند:

﴿ فَإِنَّ ءَامِنُوا بِمِثْلِ مَا ءَامَنَ بِهِ فَمَنْ يَهْتَدُوا ﴾ (البقره: ۱۳۷)

«اگر اهل کتاب به مانند آنچه که شما ایمان آوردید، ایمان آورند، هدایت می‌یابند». و آنها را امت میانه‌رو و معتدل معرفی می‌کند که گواهان حق بودن دین الله هستند:

﴿ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ ﴾ (البقره: ۱۴۳)

«و این چنین شما را امتی میانه‌رو قرار دادیم که گواهان حقانیت دین خدا، بر مردم باشید». همچنین آنها را بهترین امت‌ها معرفی می‌کند:

و پس از آن دوست و ملازم پیامبر بود صحابی معرفی می‌کند: ﴿ثَانِيَ آثَنِينَ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ و در فرموده پیامبر معنای مسلمان غیرملازم از مفهوم صحابه خارج شده است، آن جا که مسلمانی با یکی از دوستان پیامبر نزاع می‌کند و حضرت خطاب به وی می‌فرماید: «الله الله فی أصحابی». اگر همه مسلمانان هم عصر پیامبر که او را دیده‌اند اصحاب وی باشند، این خطاب خاص نمی‌تواند بلیغ باشد.

﴿ كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ ﴾

(آل عمران: ۱۱۰)

«شما بهترین امتی که برای مردم خارج شدید».

و در جاهای متعددی به آنها وعده بهشت می‌دهد.

﴿ يَوْمَ لَا تُخْزِي اللَّهَ النَّبِيُّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ ﴾^ط

(التحریم: ۸)

«روزی (قیامت) که خداوند پیامبر و کسانی را که به او ایمان آوردند، خوار نمی‌کند».

جان کلام اینکه: شاگردان رسول الله ﷺ به عنوان اولین مخاطبان قرآن، که فضل سبقت را از آن خود کردند^۱ به علت قرار گرفتن در ظروف و شرائط تکوین دین اسلام و مصاحبت با پیامبر ورعایت الهی، طبعا درک صحیح‌تری از دین خدا دارند، لذا مراجعه به برداشت آنها از خطاب‌های الهی و تبیینات نبوی، سرمشقی عملی برای مسلمانان ادوار بعدی است. قول و عمل صحابی نه به عنوان یک فرد، حجت است. چون آنها معصوم نبوده‌اند و با همدیگر اختلاف نظر هم داشته‌اند. مراد از حجیت گفتار و کردار آنها، قول و عمل جمعی آنها به عنوان فرهنگ دینی است.^۲

در توضیح این مطلب باید گفت که صحابه آیات قرآنا از پیامبر می‌شنیدند و اگر مشکلی در فهم آن داشتند به رسول خدا مراجعه می‌کردند و در صورت عدم دسترسی به رسول خدا ﷺ به زبندگان و نخبگان خود مراجعه می‌نمودند، لذا، آنها از سرچشمه‌ی شرعه و شریعت الهی بهره‌ور بودند، به همین جهت فرهنگی صحیح از حدود و مفاهیم دینی اصیل را دارا بودند که متأسفانه ادوار بعدی، آن چشمه زلال،

۱- چرا که الفضل لمن سبق - و بی‌تردید: ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ﴿۱۰۰﴾ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ﴿۱۰۱﴾﴾

۲- جمع قرآن در یک مصحف و أم و مرجع قرار دادن آن، در زمان امیرمؤمنین عثمان ذی النورین

رضی الله عنه بر اساس همین امر، و یکی از مصادیق مصالح مرسله است.

صافی خود را به علل مختلف از جمله مرور زمان و وارد شدن فرهنگ‌های دیگر به نام دین در دین و احداث بدعت‌ها و اعمال سلیقه‌های شخصی، از دست داد. به عنوان مثال آنها عبادات را نوعی حقیقت ایمانی و نیازی بسیار حیاتی در حیاط طیبه خود می‌دانستند و در مواظبت بر آن بسیار جدی بودند تا جایی که اگر یکی از آنها پتک کارش را بلند می‌کرد و در همان حال صدای مؤذن را می‌شنید، پتک را بر زمین گذاشته و به مسجد می‌رفت.^۱ و یا در مدینه آن چنان مسلمانان به نماز جماعت، خصوصاً نماز عصر اهمیت می‌دادند که حتی منافقین هم از ترک آن شرم داشتند و صحابه کسی را که آن را ترک می‌کرد و دیر به مسجد می‌رسید، تسلیت می‌گفتند.^۲

اما این به آن گونه نبود که کار و کسب را رها کرده و سربار دیگران شوند. این قضیه را می‌توان نوعی تلقی جمعی (و نه اجماع) صحابه از روح دین دانست که بعدها با تأثیر تصوف هندی، سلامت خود را از دست داده و به عزلت انجامید. بنابراین می‌توان عدول از آن نوع اشتیاق به عبادت و اختیار رهبانیت و عزلت را نوعی بدعت دانست که با تلقی جمعی صحابه از دین ناسازگار است.

مفهوم صحیح حجیت قول و فعل صحابی

در مورد قول و عملی که حکم مرفوع را نداشته باشد، در میان علما، اختلاف نظر وجود دارد، برخی آن را حجیت می‌دانند و عمل به آن را واجب. (این قول به امام مالک، امام شافعی در قول قدیم، و امام احمد در روایتی، و اکثر فقهای حنفیه،

۱- تهذیب التهذیب ج ۱ ص ۱۷۳ و ۴۴۷.

۲- همان منبع.

از حنبله به ابن عقیل و از شافعیه به خطیب بغدادی و علائی نسبت داده شده است. همچنین ابن قیم در اعلام الموقعین و شاطبی در موافقات و ابن تیمیه در فتاوايش این نظر را اختیار کرده‌اند.^۱

گروهی دیگر آن را مطلقاً حجت نمی‌دانند. (جمهور شافعیه از جمله غزالی و آمدی و همچنین معتزله و نیز ابن حزم قائل به این قولند).^۲

گروهی دیگر آن را در صورتی حجت می‌دانند که از مسائلی باشد که در آن مجالی برای رأی نباشد. (گروهی از حنفیه قائل به این قولند).^۳

گروهی دیگر از علما قول ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را حجت می‌دانند و گروه دیگری نیز قول خلفای راشدین را حجت دانسته‌اند.^۴

البته آنچه که مخالفت با آن صحیح نیست و در این کتاب مورد نظر ما است، تلقی جمعی صحابه از دین است که از قول و عمل آنها، استنباط می‌شود که تشخیص آن نیاز به کاری کارشناسانه و دقیق دارد و همچنین قولی است که حکم مرفوع را دارد. لذا به این اعتبار، سخن رسول الله صلی الله علیه و آله و عمل آن حضرت به حساب می‌آید. در این جا به صورت مختصر انواعی از مرفوع را ذکر می‌کنیم. این موارد

۱- حجیة مذهب الصحابی اثر محمدعلی ابراهیم ص ۳۹ و تیسیر التحریر ج ۳ ص ۱۳۴ و بغدادی، الفقیه والمتفق ج ۱ ص ۱۷۴ و ابن قیم جوزی، اعلام الموقعین ج ۴ ص ۱۲۰ و موافقات ج ۴ ص ۷۴ تقی الدین ابن تیمیه مجموع الفتاوی ج ۵ ص ۴۱۳.

۲- حجیة قول الصحابی ص ۳۹، الاحکام آمدی ج ۴ ص ۱۹۷ و اصول الأحکام ج ۵ ص ۸۱.

۳- حجیة قول الصحابی ص ۳۹ و تیسیر التحریر ج ۳ ص ۱۳۲.

۴- حجیة قول الصحابی ص ۴۰ و الاحکام آمدی ج ۴ ص ۱۳۰ البته در این دو منبع به تصریح و تحدید، قائلان این دو قول مشخص نشده‌اند.

گرچه در بین علماء محل خلاف است، ولی چون قول راجح، آنها را به مرفوع ملحق می‌کند، تأمل در آنها الزامی است.

۱. آنجا که صحابی بگوید: «من السنة كذا»^۱

که طبعاً منظور از سنت در چنین جمله‌ای سنت رسول خدا ﷺ است. چون صحابی عادل است و نسبت به زبان شرع و لغت عرب آگاه و سنت در عرف آنها، سنت رسول الله ﷺ است. نمونه این مورد روایتی است که بخاری^۲ در صحیحش آن را از سالم بن عبدالله بن عمر از پدرش نقل می‌کند، که سالم به حجاج گفت: «إن كنت تريد السنة فاقصر الخطبة وعجل الوقوف»... «اگر تو می‌خواهی به سنت عمل کنی خطبه را کوتاه کن و در وقوف عجله کن» با تتبع در سیره، صحت این امر روشن می‌شود چون رسول خدا ﷺ در حجة الوداع، چنین کرد.

۲. اینکه صحابی بگوید: «أمرنا بكذا (ویا) نهینا عن كذا»^۳

چون اسناد امر و نهی با این لفظ مطلق، بنا به ظاهر کلام، باید به کسی داده شود که حق امر و نهی دارد، که طبعاً چنان کسی رسول الله ﷺ است و احتمال این که امر و ناهی شخصی دیگر غیر از رسول خدا باشد، احتمالی مرجوح است و نیاز به دلیل دارد و اطلاق چنین نسبتی به غیر پیامبر، از طرف صحابه، متصور نیست چون

۱- نزهة النظر شرح نخبة الفكر اثر ابن حجر عسقلانی ص ۵۴، تدریب الراوی، عبدالرحمن سیوطی،

ج ۱ ص ۱۸۸.

۲- ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بخاری، صحیح بخاری، ص ۱۷۴.

۳- نزهة النظر ابن حجر عسقلانی ص ۵۵، محمد بن نظام الدین انصاری، فواتح الرحموت، ج ۲ ص

صحابه صحیح العقل و فصیح بودند. البته باید توجه داشت که با وجود قرینه صارف‌های که دال بر امر و یا ناهی بودن، والی یا فرمانده نظامی و یا ... باشد، چنین قولی دیگر حکم مرفوع را از دست خواهد داد.

۳. اینکه صحابی بگوید: «کنا نفعل کذا ونقول کذا».

که این نوع به دو دسته تقسیم می‌شود.

الف) آنکه به زمان پیامبر اضافه می‌شود مانند آنکه صحابی بگوید: «کنا لانری بأساً بکذا فی حیاة الرسول» و یا همان جمله را بگوید و در آخر تصریح کند: «وهو فینا» و یا بگوید: «فعلنا کذا وهو بین أظهرنا» یا بگوید: «کانوا یقولون أو یفعلون کذا وکذا فی حیاة ﷺ» مانند روایت جابر رضی الله عنه: «کنا نعزل والقرآن ینزل» یعنی ما برای جلوگیری از بارداری زنانمان، عزل می‌کردیم در حالی که قرآن هم نازل می‌شد، یعنی خدا و پیامبر ما را نهی نکردند. چنین حملاتی حکم مرفوع را دارند.^۱

ب) در مرفوع بودن جمله‌ای که به زمان رسول خدا و یا حیاتش نسبت داده نشود در بین علماء اختلاف نظر وجود دارد.^۲ حافظ ابن حجر، حاکم، رازی و آمدی^۳ این نوع را نیز مرفوع دانسته‌اند.

۱- عبدالرحمن سیوطی، تدریب الراوی، ج ۱ ص ۱۸۵ و ۱۸۶. نزهة النظر اثر ابن حجر عسقلانی ص ۵۵.

۲- مقدمه امام نووی بر شرح مسلم، ج ۱ ص ۳۰.

۳- سیف الدین آمدی، أصول الاحکام، ج ۲ ص ۱۴۰.

۴. اینکه صحابی بر فعل و کاری حکم کند که آن کار طاعت خدا و رسول و یا معصیت آنهاست.^۱

این قسم هم، حکم مرفوع را دارد چون شناخت اینکه فلان کار طاعت و یا معصیت خدا و رسول است، امر اجتهادی نیست، مثال این مورد مانند سخن عمار رضی الله عنه که فرمود: «من صام اليوم الذی یشک فیہ فقد عصی أبا القاسم^۲» (هرکس که در روزی که در رمضان بودنش شک می‌شود، روزه بگیرد، در واقع پیامبر را نافرمانی می‌کند).

جزم به عصیان صائم در یوم الشک و مخالفت وی با پیامبر، دال بر این است که عمار این مفهوم را از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دریافت داشته است.^۳

۵- وقتی است که صحابی سخنی را بگوید که مخالف قیاس است. گروه کثیری از علما این نوع را نیز در حکم مرفوع می‌دانند. چون مخالفت صحابی با قیاس نشان دهنده توقیفی بودن نظر اوست و مشعر به این است که از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آن حکم به وی رسیده است حنفیه، جمهور حنابله و امام شافعی در قول جدید و قدیم و همچنین امام احمد (رحمة الله علیهم أجمعین) قائل به این نظر هستند.^۴

۱- عبدالرحمن سیوطی، تدریب الراوی، ج ۱ ص ۱۸۵.

۲- ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح بخاری، ج ۲ ص ۲۲۹.

۳- نزهة النظر، ابن حجر عسقلانی ص ۵۵، تدریب الراوی، عبدالرحمان سیوطی ج ۱ ص ۱۹۱.

۴- التمهید فی أصول الفقه ج ۳ ص ۱۹۴، إعلام الموقعین، ابن قیم جوزی ج ۴ ص ۱۵۶.

مانند نظر امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه در مورد کسی که چشم خود را در بیاورد،
که فرمود: بر عاقله اش واجب است که دیه چشم را بپردازد.^۱

۱- این مطلب را عبدالرزاق در مصنف نقل کرده ج ۹ ص ۳۳۰.

فصل سوم: مذمت بدعت - ذم بدعت

اساس سعادت انسان بر عبودیت است. عبودیت به معنی نفی اراده از خود، دادن اراده و امر به معبود و تسلیم و انقیاد همراه با کرنش و گردن کجی به اوامر معبود است. خداوند همانگونه که انسان را عبث نیافریده، همچنان نیز او را در امور زندگی مهمل و سرخود رها نکرده است. لذا در مسیر بندگی، کتاب و میزان را نازل کرده و رسول ناصح و امین را برای هدایت وی مبعوث فرموده است. راهنمای انسان در این مسیر کتاب و مبین کتاب نیز، رسول است. لذا هر کس باب رسالت و کلید نبوت را انتخاب نکند، در پشت در می ماند و دنیا و آخرتش را تباہ می کند.

به همین جهت در نصوص قرآن و سنت و همچنین کلام راهیان راه این دو، نصوص زیادی دال بر توجه به اعتصام و پایبندی به وحی منزل (صراط مستقیم) و دوری از کژراهه‌های مختلف (که بدعت است)، وارد شده است. در اینجا به علت اهمیت این نصوص (و به جهت دوری از اطناب) آنچه را که قَلَّ و دل است، ذکر می کنیم:

بخش اول: ذم بدعت در کتاب و سنت

مبحث اول: کتاب

آیات متعددی از قرآن، انسان را به انقیاد و اطاعت از سبیل الله (و طبعاً ترک غیر آن امر کرده است)، که نمونه‌هایی از آن را در اینجا ذکر می کنیم:

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرٍ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ﴾ (آل عمران: ۷)

«او کسی است که کتاب را بر تو نازل کرد، بخشی از آن کتاب، آیات محکمت است که اینها ام کتاب است و دسته دیگر متشابهات است، اما کسانی که در دلشان زیغ وجود دارد، متشابهات آن را پی می‌گیرند، به این غرض که فتنه‌گری را در پیش گیرند، و یا متشابهات را تاویل کنند.»

در تفسیر این آیه روایت شده که رسول خدا ﷺ به ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها فرمود: «فاذا رأيت الذين يتبعون ما تشابه منه فاولئك الذين سمي الله، فاحذورهم»^۱ «اگر کسانی را که متشابهاتش را جستجو می‌کنند یافتی (بدان) که آنها، همانهایی هستند که خداوند از ایشان نام برده است، لذا از آنها دوری کنید». آجری با سند خود از ابن عباس رضی الله عنهما دقیقاً تفسیری را مانند آن چه که از رسول الله ﷺ روایت شده نقل کرده می‌گوید: «وقتی که نزد ابن عباس، از خوارج و قرآن خواندنشان بحث شد، گفت: «اینها به محکم قرآن ایمان دارند اما در مورد متشابهش گمراه شده‌اند، تاویل متشابه آن را فقط خدا می‌داند و راسخان در علم می‌گویند که ما به هر دو (محکم و متشابه) آن ایمان داریم»^۲.

۱- محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح بخاری ج ۵ ص ۱۶۶ و همچنین ابوالحسین مسلم قشیری، صحیح

مسلم ج ۳ ص ۲۰۵۳.

۲- محمد بن آجری، الشریعة، ص ۲۷

﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ^ط وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ^ج ذَٰلِكُمْ وَصْنُكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾
 (الانعام: ۱۵۳)

«و این راه من است که مستقیم و راست می‌باشد، بنابراین، شما از آن پیروی کنید و از راه‌های دیگر پیروی ننمایید که شما را پراکنده کند و از راه او جدا نماید، این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می‌کند، باشد که ملکه تقوی را به دست آورید.»

صراط مستقیمی که خدا به پیمودن آن امر کرده است، راه خداست و سبیل (راه‌های دیگری) که خداوند از پیمودن آن نهی کرده، راه اهل بدعت است. دلیل این ادعا حدیثی است که عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت کرده و می‌فرماید: «رسول خدا با دستش خطی کشید، سپس فرمود: «هذا سبيل الله مستقيماً» «این راه خداست که حالت آن راست و مستقیم است»^۱ سپس در طرف راست و چپ آن خط، خطوطی کشید و فرمود: «بر هر کدام از این راه‌ها شیطانی وجود دارد که به آن دعوت می‌کند» سپس این آیه را تلاوت فرمود: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا

فَاتَّبِعُوهُ^ط وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ﴾^۲.

۱- مستقیماً حال است، یکی از مواردی که جمله اسمیه می‌تواند حال داشته باشد این است که مبتدا اسم اشاره باشد.

۲- امام احمد، مسند، ج ۱ ص ۴۶۵.

همچنین در تفسیر آیه مذکور ابونعیم در کتاب حلیة الاولیاء از مجاهد که یکی از اعظم تابعین و مفسران مشهور سلف است، روایت کرده که فرمود: سبل، بدعت‌ها و شبهه‌ها است.^۱

﴿ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۱۰۷﴾ يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿۱۰۸﴾ وَأَمَّا الَّذِينَ أَبْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَنَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴾ (آل عمران: ۱۰۵-۱۰۷)

«مانند کسانی نباشید که تفرقه را گزیدند و با هم اختلاف نمودند (پس از آنکه آیات روشنگر برایشان آمد) اینها عذابی بزرگ را در انتظار دارند، آنروز که روهای سفید و روهای سیاه می‌شود (به کسانی که رویشان سیاه شده گفته می‌شود) آیا پس از ایمانتان کفر ورزیدید؟ پس به خاطر کفری که در پیش گرفتید، عذاب را بچشید و اما کسانی که رویشان سفید شده در رحمت الهی هستند و در آن جاودانند».

در تفسیر این آیه از رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده که فرمود: «اهل کتابین (یهود و نصاری) بر دینشان به هفتاد و دو گروه تقسیم شدند و این امت به هفتاد و سه ملت (فرقه و اهواء) تقسیم می‌شوند که همگی در آتشند مگر یکی، که آن گروه، جماعت پیرو سنت است و بی‌تردید در امت من گروهی خارج می‌شوند که پایبای هوسایشان حرکت می‌کنند، همانگونه که سگ با صاحبش همراه می‌شود، هیچ رگ و مفصلی نمی‌ماند مگر آنکه شیطان داخل آن شود».^۲

۱- ابونعیم اصفهانی، حلیة الاولیاء، ج ۳ ص ۲۹۳.

۲- سلیمان بن اشعث ابوداود، السنه ج ۵ صفحات ۶-۵ و امام احمد، مسند، ج ۴، ۲-۱.

همچنین مفسر بزرگ صحابه یعنی ابن عباس آیه: ﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ

وُجُوهٌ﴾ را اینگونه تفسیر کرده است «کسانی که رویشان سفید می شود پویندگان راه سنت و همراهان جماعت و دارندگان علمند و کسانی که رویشان سیاه می شود، اهل بدعت و ضلالت هستند»^۱.

﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾

(النور: ۶۳)

«کسانی که با امر و روش او (پیامبر) مخالفت می کنند، باید بر حذر باشند از اینکه فتنه یا عذابی سخت آنها را دریابد».

مفسر بزرگ قرآن ابن کثیر می فرماید: (یعنی باید از مخالفت با امر رسول الله ﷺ بر حذر باشند، و امر رسول خدا، راه و روش و سنت و شریعت اوست. گفتار و اعمال همگان، با گفتار و عمل رسول الله ﷺ وزن و سنجش می شود، هر چه موافق آن باشد مقبول است و هر چه که مخالف آن باشد، مردود است. «از هر کسی که باشد» همچنان که در صحیحین و دیگر کتب معتبر حدیث روایت شده که آن حضرت فرمود: «من عمل عملاً لیس علیه أمرنا فهو رد» «هر کس کاری کند که امر و روش ما بر آن و مطابق با آن نیست، آن کار مردود است».

لذا مفهوم آیه چنین است: باید کسانی که به صورت ظاهر و باطن با شریعت رسول خدا مخالفت می کنند بترسند از اینکه فتنه‌ای از کفر، نفاق یا بدعت، دلشان را بگیرد و به آن فتنه دچار گردند.^۲

۱- لالکائی، شرح اصول اعتقاد اهل السنه، ج ۱ ص ۷۲.

۲- ابوالفداء الحافظ ابن کثیر، تفسیر ابن کثیر ج ۵ ص ۱۳۱.

﴿ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا ﴾ (الحشر: ۷)

«و هر چه را که رسول خدا برایتان آورده، بگیرید و به آن عمل کنید و از آنچه که او شما را از آن نهی می‌کند، دوری کنید.»

﴿ وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ ﴾

﴿ تَوَلَّاهُمْ مَا تَوَلَّوْا وَنُصَلِّهِمْ جَهَنَّمَ ۖ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴾ (النساء: ۱۱۵)

«و هر کس پس از اینکه راه هدایت برایش روشن شد با پیامبر به مخالفت برخیزد و راهی غیر از راه اهل ایمان در پیش گیرد، او را با آن راه باطل که برگزیده او می‌گذاریم و او را به جهنم در می‌افکنیم که جهنم بدسرنوشت و منزلگاهی هست.»

مبحث دوم: سنت

الف) احادیث اهل سنت:

احادیث دال بر نکوهش و رد بدعت فراوانند ولی از آنجایی که این احادیث دارای مضمون واحد هستند به نقل مشهورترین آنها اکتفا می‌شود.

۱. «... أما بعد فإن خير الحديث، كتاب الله وخير الهدى هدى محمد

وشر الأمور محدثاتها وكل بدعة ضلالة»^۱ در روایت نسائی این جمله

هم آمده است:

۱- ابوالحسین مسلم، صحیح امام مسلم ج ۱ ص ۵۹۲ بخاری ۱۳۹/۸ ترمذی ۴۴/۵ و همچنین ابوداود، ابن ماجه این را روایت کرده‌اند و نسائی کل حدیث را همراه زیادت آن نقل کرده، و آلبانی در تخریج مشکاة المصابیح آن را با زیاده‌اش، صحیح دانسته است.

«وکل ضلالة فی النار» بهترین گفتار، کتاب خداست و بهترین هدایت، هدایت محمد است و بدترین امور ساختگی و محدث است و تمام بدعت‌ها گمراهی است و تمام گمراهی‌ها در آتش است».

۲. «من أحدث فی أمرنا هذا، ما لیس منه فهو رد»^۱ «هر کس در دین ما، چیزی احداث و ایجاد کند که از آن نیست، آن امر محدث، مردود و غیرمقبول است».

۳. «أوصیکم بتقوی الله والسمع والطاعة وإن کان عبداً حبشیاً فإنه من یرعش منکم فسیری اختلافاً کثیراً فعلیکم بستی وسنة الخلفاء الراشدين المهديين، عضوا علیها بالنواجذ وإیاکم ومحدثات الأمور فإن کل محدثة بدعة»^۲ ... «شما را به تقوای در مقابل خدای عز و جل و شنیدن و اطاعت کردن (فرمان امیراسلامی) امر می‌کنم، هرچند آن ولی امر، بنده‌ای حبشی باشد. چون کسانی از شما که می‌مانند در آینده اختلافی زیاد را خواهند دید لذا بر شما باد که از سنت و روش من و سنت جانشینان هدایت یافته من پیروی کنید با دندانهایتان بر این روش محکم بگیرید. و برحذر باشید از امور محدث و بدعت‌ها، چون تمام نوآوری‌ها (در دین) بدعت است».

۱- ابوالحسین مسلم، صحیح مسلم ج ۲ ص ۱۳۴۳-۱۳۴۴، ابوداود ۱۲/۵، احمد ۱۴۶/۶ و صحیح بخاری ۱۶۷/۳.

۲- امام شرف الدین یحیی نووی، اربعین نووی، چاپ نشر احسان.

«من رغب عن سنتي فليس مني»^۱ «هر کس به سنت و روش من پشت کند، از من نیست».

(ب) روایات امامیه:

۱. از رسول خدا روایت شده: «من أحدث في أمرنا هذا ما ليس منه فهو رد»^۲

۲. «إياكم والبدع، فإن كل بدعة ضلالة وكل ضلالة تسير إلى النار»
«برحذر باشید از بدعت‌ها، چون تمام بدعت‌ها گمراهیند و تمام گمراهی‌ها به طرف آتش حرکت می‌کنند»^۳

۳. «لا يقبل قول إلا بعمل ولا يقبل عمل إلا بنية ولا يقبل قول وعمل ونية إلا بإصابة السنة»^۴ ... «هیچ گفتاری جز با عمل پذیرفته نیست و هیچ گفتار و عملی به جز با نیت پذیرفته نمی‌شود و هیچ گفتار عمل و نیتی جز با مطابقت داشتن با سنت پذیرفته نیست».

۱- محمدبن اسماعیل، صحیح بخاری ج ۶ ص ۱۱۶ صحیح مسلم ج ۵ حدیث ۸۰۱۸ نسایی ج ۵ ص ۶۰ دارمی ج ۱ ص ۵۲۹ و احمد ج ۲ ص ۱۵۸.

۲- دقیقاً مطابق حدیث روایت شده در کتب اهل سنت است. این حدیث در کنز العمال علاءالدین هندی ج ۱ ص ۲۱۹ روایت شده ترجمه این حدیث پیش از این آمد.

۳- علاءالدین هندی، کنز العمال ج ۱ ص ۲۲۱.

۴- ملا باقر مجلسی، بحار الأنوار ج ۲ ص ۲۶۱ این حدیث پیش از این ترجمه شد.

۴. «ألا وكل بدعة ضلالة ألا وكل ضلالة في النار»^۱

بخش دوم: ذم بدعت در آثار سلف و اقوال علماء مبحث اول: آثار سلف

۱. از معاذبن جبل رضی الله عنه روایت شده که فرمود: «فتنه‌هایی به دنبال شما خواهد آمد که در آن وقت مال و ثروت افزایش می‌یابد و قرآن به گونه‌ای باز می‌شود (در دسترس همگان قرار می‌گیرد) که مؤمن و منافق، زن و مرد، کوچک و بزرگ، برده و آزاد آن را در دست می‌گیرند. و نزدیک است که کسی بگوید: چرا مردم از من پیروی نمی‌کنند و دنبال من نمی‌افتند؟ در حالی که من قرآن را بر آنها خواندم، آنها از من پیروی نمی‌کنند مگر اینکه چیزی غیر از قرآن را بر ایشان ابداع کنم، هان! بر حذر باشید از بدعت، چون هرچه که ابتداء شود گمراهی است...»^۲
۲. از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده که فرمود: «بر شما باد استقامت و پیروی و بر حذر باشید از بدعت گذاری».^۳
۳. از ابن مسعود روایت شده: «از شریعت پیروی کنید و بدعت گذاری نکنید چون شما از تمام گمراهی‌ها (بدعت‌ها) بی‌نیازید».^۱

۱- محمدباقر مجلسی، بحار الانوار ج ۲ ص ۲۶۳.

۲- ابن وضاح، البدع ص ۲۵، امروزه موارد و مصادیق زیادی از این نظیر را در گوشه و کنار جوامع مسلمانان به عیان می‌بینیم.

۳- همان ۲۵.

از عثمان ازدی روایت شده است که گفت: «بر ابن عباس وارد شدم، به او گفتم مرا نصیحتی کن، او گفت: بر تو باد که راه تقوی و ماندگاری و ادامه خیر را در پیش گیری، از سنت پیروی کن و بدعت‌سازی مکن.»^۲

بیهقی از ابن عباس روایت می‌کند که وی می‌گفت: «مبغوضترین امور نزد خدای تعالی بدعت‌هاست و از جمله بدعت‌ها، اعتکاف در مساجد است که در خانه‌ها قرار دارد»^۳

عمر بن عبدالعزیز، دوستانش را اینگونه سفارش می‌کرد: «شما را به تقوای الهی، و میانه‌روی و پیروی از سنت پیامبر سفارش می‌کنم و شما را سفارش می‌کنم، آنچه را که اهل بدعت، پس از وی ساخته‌اند، ترک کنید»^۴.

محمد بن اسلم می‌گوید: «هر کس صاحب بدعتی را احترام بگیرد، بر نابودی اسلام کمک کرده است»^۵

از حسن بصری هم روایت شده که گفت: «فضل و مقام مهاجران را بشناسید و آن را در نظر بگیرید و از آنها پیروی کنید و بر حذر باشید از آنچه که مردم، در دینشان ساختند، چون بدترین امور محدثات و بدعت‌ها است»^۶

۱- همان ۱۰.

۲- عبدالرحمن سیوطی، الأمر بالاتباع ص ۱۷.

۳- همان ۱۷.

۴- همان ۱۷.

۵- همان ۱۸.

۶- امام احمد بن حنبل، الزهد ص ۳۳۴.

ایوب سختیانی می‌گوید: «صاحب بدعت بر تلاشش در مسیر بدعت، نمی‌افزاید، مگر آنکه به اندازه‌ی آن افزایش، از خدا دور می‌شود»^۱

ابن عمر می‌گوید: «تمام بدعت‌ها گمراهی است، گرچه مردم انرا نیک و حسنه بدانند.»^۲

لیث بن سعد می‌گوید: «اگر فرد بدعتی را ببینم که بر آب راه می‌رود، او را قبول نخواهم کرد.»^۳

ابوالحسن بغوی می‌گوید: «صحابه، تابعان و تبع تابعان و علمای سنت، همگی بر دشمنی و دوری از اهل بدعت، اتفاق نظر دارند.»^۴

یک نفر به عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گفت: «کلماتی جامع و مانع را به من یاد بده». او در جواب گفت: «هیچ چیز را با الله شریک مگردانف، و با قرآن حرکت کن، (هر جا که قرآن به آنجا حرکت می‌کند). و هرکس سخن حقی را به تو گفت، آن را از او قبول کن، گرچه آن فرد شخصی دور و منفور باشد. و هرکس باطل را به تو گفت آن را رد کن، گرچه نزدیک و محبوب هم باشد»^۵

ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: «سه چیز را برای خود و برادران و دوستانم، بیشتر از هر چیز دیگر دوست دارم: سنت و روش پیامبر را، که آن را یاد بگیرند و در مورد آن

۱- ابونعیم اصفهانی، حلیة الاولیاء ج ۳ ص ۹.

۲- سیوطی، الأمر بالاتباع ص ۱۸.

۳- همان ص ۱۹.

۴- همان ص ۲۱.

۵- همان ص ۲۲.

تحقیق کنند، قرآن، که آن را عمیقاً یاد بگیرند و درمورد آن سوال و تحقیق کنند، و اینکه مردم را به راه خیر و صلاح دعوت کنند.^۱

اوزاعی رحمه الله می گوید: «اصحاب پیامبر، بر پنج چیز حرص و مداومت داشتند، همراهی با جمع و جماعت، پیروی از سنت، آباد کردن مسجد، تلاوت قرآن و جهاد در راه خدای عز و جل»^۲

مبحث دوم: اقوال علما

مرحوم محمد غزالی (دانشمند مشهور مصری) در مورد بدعت می گوید: «کسی که بدعتی می سازد، می خواهد با مظهر دین مشابَهتی برقرار کرده و چیزی را مانند ظاهر آن بسازد، این کار در واقع مخالفت با جوهر و اساس دین است. درواقع مبتدع مانند جاعل اسکناس است. جاعلان اسکناس وقتی که می خواهند، پول تقلبی بسازند، تلاش می کنند پولی بسازند که از لحاظ، رنگ، شکل و ظاهر، شبیه اسکناس اصلی و رایج باشد، تا بتوانند مردم ساده و غیرمتخصص را با پول تقلبی خود، فریب دهند.

متقلبان و جاعلان در ساختن درهم، دینار، طلا و جواهر تقلبی هم، از مخلوط کردن مقداری طلا و جواهر نفیس با فلزات کم قیمت ابائی ندارند، آنها با کار کردن بر این ترکیب و نقش و حالت دادن به آن، کاری می کنند که دقیقاً شبیه جواهرات اصل باشد، تا مردم بدل بودن آن را تشخیص ندهند.

۱- جلال الدین سیوطی، الأمر بالاتباع ص ۲۳.

۲- همان ص ۲۳.

پیشوایان گذشته و علمای سلف امت، حرص زیادی بر پیگیری و نقد و رد بدعت داشتند، همانگونه که حکومت‌های معاصر، بر شناسائی پول تقلبی و جواهرات بدل، حرص دارند. مستند آنها در این مسیر سخن و فرموده پیامبر بوده که فرمود: «من أحدث فی أمرنا هذا، ما لیس منه فهو رد» و همچنین حدیث «من عمل عملاً لیس علیه أمرنا، فهو رد» هر دو حدیث در مقام معارضه با بدعت است، اولی بر اختراع و ساخت آن، و دومی بر اقرار و پیروی از آن، اگر امور بدعتی با یک دهم مقاومت و برخوردی که پول تقلبی با آن مواجه شد، روبه‌رو می‌گشت، امروز جوهره اسلام، پاک از هر بدعت و کژی بود و مورد رغبت قرار می‌گرفت و از هر نوع آلودگی و تیرگی مبرا و دور بود. اما با کمال تأسف مردم شأن دین را آنچنان که بایسته و شایسته است، در نظر نگرفتند، در نتیجه بدعت‌ها رواج یافت، تا جایی که نزدیک بود که دین حق از بین رفته و ذوب و متلاشی گردد. دشمنان اسلام همیشه در تلاش بوده‌اند (و هستند) که بدعت‌ها را ترویج دهند، تا چشم جاهلان، متوجه آن گردد و چنان تصور کنند که دین، این بدعت‌های ساختگی است. و در نتیجه فراگیر شدن بدعت، فطرت‌های خالص و ذوق‌های سلیم از دین روی‌گردان شوند و از آن منصرف شوند.

امروزه آثار شری را که آنها، نسبت به اسلام و پیروانش، در دل پنهان کرده‌اند، به وضوح در اینجا و آنجا می‌بینیم. روزنامه تایمز در مقاله‌ای که با نام اسلام و استعمار منتشر کرد، می‌گوید: «اسلام به سرعت در غرب آفریقا در حال انتشار است؛ جایی که گروه‌های تبشیر مسیحی و اروپایی‌ها، از این مسئله به شدت نگران هستند. آنها از آثار این انتشار که تمامی منطقه را در برگرفته، به شدت نگرانند. در گذشته اعتقاد بر این بود که اسلام در اصل دین مردم صحرائشین است، که گاهی به شهرها روی

می‌کند و به ندرت در آنها نفوذ می‌نماید اما سیر امور چنان نشان می‌دهد که دایره اسلام در حال گسترش است، در گذشته هیچ‌کس نمی‌توانست باور کند که اسلام مناطق استوایی را در می‌نوردد و به ناحیه جنوب، یعنی سیرالئون، ساحل عاج و داهومی، خواهد رسید».

محمدغزالی در پایان مقاله، نظرات آن نویسنده و متفکر استعماری را، در مورد انتشار اسلام بیان می‌کند و می‌گوید: «اسلام تا زمانی که در محدوده خطوطی باشد که استعمارگران می‌خواهند، نمی‌تواند به حال مصالح استعماری، ضرری برساند. در حالی که عده‌ای از متفکران استعمارگر معتقدند، باید با انتشار بدعت‌ها و خرافات در اسلام، از پیشرفت واقعی آن، جلوگیری کرد، تا بدعت به مثابه دیواری محکم در مقابل گسترش و نفوذ رو به افزایش اسلام بایستد.

آری! آیا می‌بینی که چگونه بدعت می‌تواند، مانع پیشرفت اسلام شود، و چگونه نیروی آن را به ضعف کشانده و دولت‌ش را از هم بپاشد؟!

ویژگی بارز بدعت این است که شبیه تقلب‌های تجارتي و بازرگانی است. همانند ترفندها و دغل‌های کلاهبردار و متقلبی است که اصناف مختلف را با کالای نامرغوب فریب داده (و با عرضه آنها در بازار، به نام کالای مرغوب و بی‌عیب) آنها را گول می‌زند. کسی که می‌خواهد، چیزی را به اسلام تحمیل کند، امری را که بدی آن آشکار است، مستقیماً و بدون مقدمه به نام اسلام به مردم عرضه و قالب نمی‌کند؛ بلکه رنگ یا رنگ‌هایی از تلبیس و فریب را بر آن زده و آن را زینت می‌دهد تا آن را شبیه شریعت و یا قواعد و نصوص آن کند (که صد البته این کار، عملی باطل و ناخوشایند است).

به عنوان مثال، مشرکان برای روا دانستن شرک، به تعلیل پناه برده و ادعا می‌کردند، بت‌هایشان، سفیر و رابط الله با آنهاست!!
و برای عریان طواف کردنشان می‌گفتند که نمی‌خواهند با لباسی که با آن گناه کرده‌اند، طواف کنند!!^۱

دل همانند بدن، غذا، دارو و همچنین بیماری و بلا دارد (شریعت‌های آسمانی، غذای دل است، وقتی که دل با بدعت و چیزهایی غیر از شریعت الهی تغذیه شود، به منزله کسی است که غذایی ناسالم، تناول کرده است، لذا جایی برای سنت نمی‌ماند که وی از آن استفاده کند).^۲

بلکه می‌توان گفت که مبتدع مانند کسی است که سموم مهلک می‌خورد، چون فرد بدعتی با اعتقادات واجب سرستیز دارد و با تعالیم انبیاء منازعه می‌کند، لذا دلش دچار نفاق می‌شود).^۳

تقی الدین شیخ الاسلام ابن تیمیه معتقد است که بدعت از گناه بدتر است، و برای این ادعا به حدیثی که در مورد عبدالله حمار وارد شده استناد می‌کند. (وی مردی بسیار شوخ بود که رسول خدا را می‌خندانند، اما به نوشیدن خمر عادت داشت، روزی رسول الله ﷺ حد خمر را بر او اقامه کرد، در این حال یکی از

۱- محمدغزالی، لیس من الإسلام صص ۶۶-۶۷ با اندکی تلخیص و تصرف.

۲- تقی الدین ابن تیمیه، اقتضاء الصراط المستقیم ج ۲ ص ۵۹۷.

۳- تقی الدین ابن تیمیه، اقتضاء الصراط المستقیم ج ۲ ص ۶۰۸.

صحابه او را لعنت کرد، رسول الله ﷺ فرمود: «او را لعنت نکن، چون او خدا و رسولش را دوست دارد».^۱

می بینیم که عبدالله خمر نوشید، اما چون صحیح الاعتقاد بود و خدا و رسولش را دوست داشت، پیامبر از لعن کردنش نهی نمود.

شیخ الاسلام در ادامه در مورد ناروا بودن بدعت و خطر آن به حدیث مردی استدلال می کند که به پیامبر ﷺ گفت: (رضای خدا در تقسیم می که تو کرده ای، مورد نظر نبوده است)

رسول خدا ﷺ درباره او فرمود: «از اصل و ریشه این مرد، قومی خارج می شود که شما نمازتان را با نماز آنها کم می شمارید و روزه هایتان را باروزه آنها، اندک می دانید... اینها از اسلام منحرف می گردند، همچنان که تیز از کمان، خارج می شود»^۲

به هر حال تألیفات و تصانیف علمای اسلامی مالاتمال از ذم بدعت و مبتدعه است و ذکر این چند مورد فقط از باب یکی از هزاران است.»

۱- بخاری این حدیث را در کتاب الحدود در باب کراهت لعن کردن شارب خمر و اینکه او خارج از

ملة اسلام نیست، روایت کرده است و اصل حدیث این است: «لا تلعنه فإنه یحب الله ورسوله».

۲- اشاره است به اصل و اساس خوارج، بخاری در کتاب الأئبیا باب علامات نبوت ۱۶۸/۴-۵۲/۸ و

مسلم در باب ذکر خوارج و صفاتشان ۷۴۱/۱ این حدیث را روایت کرده اند همچنین نگاه کنید به

ابوداود ۱۲۰/۵-۱۲۷ نسائی ۸۷/۵ ابن ماجه ۵۹/۱ و احمد ۳۱/۵.

اصل حدیث این است: «یخرج من ضیء هذا قوم یحقر أحدکم صلاته مع صلاتهم وصیامه مع صیامهم ... یمرقون من الإسلام كما یمرق السهم من الرمیة». برای تحقیق بیشتر بنگرید به: تقی الدین ابن

تیمییه، مجموع الفتاوی ج ۱۱ ص ۴۷۳، ج ۲۸ صص ۴۷۰-۴۷۱.

فصل چهارم: علل پیدایش و گسترش بدعت

بخش اول: علل پیدایش بدعت

در خلال تأمل در آثار علمای اسلامی می‌بینیم که آن بزرگواران در مورد علل ظهور و شیوع بدعت، مطالبی را ذکر کرده‌اند. از جمله مسائلی که برخی از آنها فرموده‌اند این است که: ایجاد بدعت به عنوان یک اختلاف^۱ با حق، پیش از هر علت دیگر، دلیلی قدری و ازلی دارد. چرا که قرآن کریم می‌فرماید:

﴿ وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً ۗ وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ ﴿۱۱۸﴾ إِلَّا مَنْ

رَّحِمَ رَبُّكَ ۗ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ ۗ ﴿۱۱۹﴾

«و اگر پروردگارت بخواهد مردم را امتی واحد می‌کند و مردم به استمرار اختلاف می‌کنند مگر آنکه پروردگارت رحم کند و به همین جهت آنها را آفریده».

خدای تعالی قادر است که همه مردم را یک ملت واحد کند اما به خاطر حکمتی که خود می‌داند انسان را به گونه‌ای خلق کرده که بتواند راهی غیر از آنچه که صواب است، بی‌یابد. و اینجاست که برخی از سر عناد و جهل راهی غیر مرضی را در پیش گرفته‌اند و خواهند گرفت.

«ولو شاء ربك لآمن من في الأرض كلها جميعاً» ... «و اگر پروردگار تو

بخواهد تمام کسانی که در زمین هستند ایمان می‌آورند».

۱- اختلاف از ریشه خلف (پشت) در اصل به معنی پشت کردن دو نفر به هم و سپس راه رفتن هر کدام از آنها در جهتی که به آن روی نموده، می‌باشد. طبعاً این دو نفر هیچگاه به هم نخواهند رسید مگر آنکه یک یا هر دو نفر مسیرشان را عوض کنند. اختلاف معنی دیگری هم دارد و آن توالی و پشت سر هم آمدن است. معمولاً منظور از اختلاف انسان‌ها با هم مورد اول است.

البته ناگفته نماند که خداوند برای ارشاد مردم، به جز کشش درونی و تمایل فطری انسان به حق، عقل و پیامبران را به عنوان دو مأمور بر انگیخت که جانب حق را بگیرند و فطرت انسان را در جبهه حق، تقویت کنند.

﴿وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ﴾ (فصلت: ۱۷)

«و اما قوم ثمود را راهنمایی کردیم ولی آنها گمراهی را بر هدایت ترجیح دادند». مفسران قرآن در مورد اختلافی که در آیه ۱۱۸ سوره هود به آن اشاره شده می‌گویند: «منظور از این اختلاف، می‌تواند اختلاف بین مسلمانان با سایر ادیان و همچنین اختلاف اهل بدعت و اهواء با پیروان شریعت و سالکان راه مستقیم عبادت حق باشد. و منظور از مرحومان کسانی است که راه انبیاء و در رأس آنها محمد رسول الله ﷺ را برگزیده‌اند».^۱

به هر حال ما این علت را فقط به عنوان دقت در ذکر انواع علل ظهور بدعت ذکر کردیم چون آنچه که بیشتر مدنظر ما است، ذکر علل کسبی ظهور و شیوع بدعت است.^۲

عمده‌ترین علل ظهور بدعت و ریشه‌ای‌ترین اسباب ابتلای مردم به آن و اساسی‌ترین عوامل شیوع این بیماری مهلک، دوازده علت است که ما آنها را در اینجا ذکر کرده و مختصراً به شرح آنها می‌پردازیم:

۱. عدم علم به کلام عرب و اسلوب آنها در تعبیر از آنچه که در نظر دارند. از آن جهت که زبان قرآن و احادیث نبوی، عربی است، علمای اسلامی

۱- ابی الفداء الحافظ ابن کثیر، تفسیر ابن کثیر ج ۳ ص ۵۸۶.

۲- ناگفته نماند که آیه: ۱۱۸ سوره هود و همچنین آیه: ۹۹ سوره یونس و آیات مانند مشعر به مختار بودن انسان در قدر و مشیت الهی است.

بر کسی که خواهان تعمق در قرآن و سنت است لازم می‌دانند که زبان عربی را به صورتی دقیق و کلاسیک فرا بگیرد. چون با دقت در اقوال و استدلالات مبتدعه و کسانی که در زمینه عقاید و احکام به خطا افتاده‌اند می‌بینیم که یکی از عمده‌ترین علل خطایشان، عدم فهم دقیق اسلوب عرب در خطاب و تکلم و تعبیر است.

این مورد به قدری شایع است که ذکر مثال برای آن شاید حشو باشد اما چون ما درصدد تبیین بیشتر مطلب هستیم به چند مورد بسنده می‌کنیم.

در یکی از ترجمه‌های فارسی قرآن در ترجمه آیه: ۳۱ سوره یوسف آیه:

﴿فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ﴾ ... «هنگامی که زنان یوسف را

دیدند او را بزرگ دانستند و دستشان را بریدند» می‌خوانیم که مترجم مرقوم فرموده است:^۱

«چون یوسف را زنان مصری دیدند در جمال او زبان به تکبیر گشودند و دست‌ها را بریدند».

مترجم محترم در اینجا «اکبرن» را به معنای «کبرن» گرفته در حالی که اکبرن مفعول دارد و قرآن فرموده اکبرنه، در ضمن اکبرن فعل ماضی از باب افعال است و اکبار به معنی بزرگ دانستن و تکبیر به معنی گفتن الله اکبر است.

ب) در بسیاری از ترجمه‌های قرآنی و اشعار ادب فارسی می‌بینیم که آیه؛

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ﴾ (البقره: ۳۴)

۱- بهتر است نامی از مترجم نبریم، چون فتوت حکم می‌کند که آبروی اشخاص را حتی در مجال نقد

و بررسی علمی خصوصاً در چنین محل‌هایی رعایت کنیم.

«و آنگاه که به ملائکه گفتیم: در محضر آدم به خدا سجده کنید و آنها سجده کردند، به جز ابلیس».

را به گونه‌ای ترجمه و دریافت نموده‌اند که گویا خداوند امر فرموده ملائکه به آدم سجده کنند، علت این برداشت و ترجمه، عدم توجه به دو امر مهم است: اول اینکه سجده از بالاترین اشکال عبودیت است و تمامی هستی و از جمله ملائکه یک معبود دارد و بس، او ذات بی‌همتای الله است. و دوم اینکه یکی از مفاهیم حرف جر (ل) ظرفیت است و (ل) به معنای (عند) است. همچنان که قرآن می‌فرماید:

﴿ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ ﴾ (الاسراء: ۷۸)

«یعنی اقم الصلوة عند دلوک الشمس».

زیرا مسلم است که خداوند امر به عبادت خورشید نخواهد کرد. بنابراین اسجدوا لآدم، یعنی اسجدوا عند آدم لله تعالی. و سرّ این امر این است که خداوند پس از خلقت آدم، می‌خواست به ملائکه دقائق خلقت وی را نشان دهد، لذا به آنها امر فرمود در کنار موجودی با این همه شگفتی، به من که خالق او هستم سجده کنید.^۱

استدلال ناشی از عدم علم به کلام عرب، گاهی چندان هم، سطحی به نظر نمی‌رسد، بلکه ممکن است علی‌الظاهر متقن و قوی جلوه کند. همانند استدلال خوارج به آیه ﴿إِنَّ أَحْكُمْ إِلَّا لِلَّهِ﴾ (یوسف: ۶۷) «حکم و قضاوت فقط از آن الله

۱- البته در مورد اینکه اسجدوا لآدم به معنی سجده شرعی و مصطلح به آدم نیست، علما و مفسران اسلامی نکات دیگری نیز گفته‌اند که به علت رعایت اختصار از ذکر همه آنها خودداری شد. مراجعه شود به فصل نگاهی به علل پیدایش قول به تحسین بدعت. صص ۱۶۵-۱۶۶.

است»، در مورد عدم جواز تحکیم انسان در کتاب الله. در اینجا آنها به اسلوب کلام عربی در اجمال و تفصیل و همچنین اطلاق و تقیید توجه نکردند چون در قرآن می‌خوانیم که قرآن حکمیت انسان را برای قضیه‌ای مانند صلح زوجین نیز تأیید کرده است آنجا که می‌فرماید:

﴿ فَاَبْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ اَهْلِهِمْ وَحَكَمًا مِّنْ اَهْلِهَا ﴾ (النساء: ۳۵)

«پس، داوری از خانواده مرد و داوری از خانواده زن بفرستید».

۲. جهل به مقاصد و اهداف شریعت: چون دین در زمان حیات رسول

خدا ﷺ (بنا به نص صریح قرآن) کامل شد و اتمام یافت.

﴿ الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ

دِينًا ۚ ﴾ (المائدة: ۳)

«امروز دینتان را برایتان کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام کردم و به اسلام به عنوان دین برای شما، راضی شدم».

بنابراین آنچه که مربوط به امور اساسی و اصلی دین است در زمان رسول خدا

ﷺ (در قرآن و سنت) بیان شده است اما با این حال علما و صاحب نظران قواعدی

شامل را که ناظر بر مقاصد اصلی شریعت است از آن اصول کلی گرفته‌اند، تا مسائل

مستحدثه و مبتلا به، با آنها رفع و رجوع شود. (لذا هیچ قاعده‌ای که انسان‌ها به آن

نیاز دارند، نمانده مگر آنکه در شریعت بیان شده، قواعد کلی در زمینه ضروریات،

حاجیات، تکمیلیات و سایر مسائل، همگی به صورت کامل در لابلای آیات قرآنی

و احادیث نبوی تقریر شده‌اند).^۱

نوازل و مسائل مستحدثه و جدید، مندرج در تحت آن قواعد کلی هستند. لذا از پنجره دین به تمامی آنها نظر می‌شود تا پس از بررسی و کاوش دقیق حکم رد یا قبول، بر آنها داده شود. فرقی ندارد که آن قضیه مستحدثه در زمینه عبادات باشد و یا در گستره معاملات، بهرحال هر چه باشد، فرمولی کلی برای برخورد با آن، در شریعت غرای محمدی وضع شده است. یکی از آن قواعد کلی حدیث شریف نبوی است که می‌فرماید: «... وإياكم ومحدثات الأمور فإن كل محدثه بدعة وكل بدعة ضلالة»^۱ ... بر حذر باشید از امور نو درآمد، چون هر امر محدثی بدعت است و تمام بدعت‌ها گمراهی هستند».

خود این قاعده شرعی، قواعد دیگری را تقدیر دارد، قواعدی که مبتدعه از آن غافل شده‌اند، در نتیجه هم خود گمراه گشته‌اند و هم دیگران را به گمراهی کشانده‌اند، از جمله اینکه باید با نگاه کمال به شرع خداوندی نگریست نه نگاه نقص، به گونه‌ای که از چارچوب آن نباید خارج شد،^۲ با این نگرش هیچ‌کس به خود حق نمی‌دهد بر خدا و رسولش پیشی بگیرد و چیزی را اختراع کند، که از شاهراه قرآن و سنت نمی‌تواند عبور کند. و مسلم است آنکه از دین خدا می‌کاهد و یا چیزی را بر آن می‌افزاید (مبتدع) گر چه با زبان قال، به عدم تکمیل دین تصریح

۱- ابوداود سلیمان بن الأشعث سبجستانی، ترمذی، دارمی، ابن ماجه، حاکم و احمد این حدیث را نقل کرده‌اند.

۲- و عرب چه زیبا گفته است که: «الزيادة على الكمال نقصان» و مگر نه این است که انگشت ششم در دستی که کمالش پنج است، نقص است.

نمی‌کند، اما عملش مشعر به این است که دین نقصی دارد و وی با بدعتش، آن نقص را کامل می‌کند.^۱

۳. عدم تسلیم به نصوص شرعی: می‌توان گفت از بارزترین صفات اهل بدعت، عدم تسلیمشان به نصوص دینی اعم از آیات قرآنی، احادیث نبوی و آثار صحابه است.

به همین جهت می‌بینیم امیرالمؤمنین عمر بن خطاب رضی الله عنه آنها را (أعداء السنن) می‌نامد.^۲

همچنین تسمیه آنها به اهل اهواء، اهل قیاس فاسد، اهل ابتداع و أصحاب رأی مذموم، در فرهنگ اسلامی، به همین سبب است. از خلال ویژگی‌ها و خصوصیات اهل بدعت به خوبی در می‌یابیم که آنها به آسانی نصوص شرعی را اهمال کرده و آن را ترک می‌کنند. از جمله این ویژگی‌ها می‌توان با اهم آنها به این ترتیب اشاره کرد:

الف) تبعیت از ادله متشابه از طریق حمل ادله محکم بر ادله متشابه و یا متشابه کردن محکم همانند کاری که جهمیه^۳ در مورد صفات باری تعالی کرده‌اند و یا آنکه عقاید خود را محکم پنداشته و تعالیم انبیاء را متشابه می‌دانند.^۱

۱- ابواسحاق الشاطبی، الاعتصام ج ۲ ص ۳۱۰-۳۱۱.

۲- برای تحقیق بیشتر در این مورد مراجعه کنید به الاعتصام: ج ۱ صص ۲۲۰ و ۲۲۴ و همچنین ج ۲ صص ۱۷۵ و ۱۸۲.

۳- جهمیه: اصحاب جهم بن صفوان هستند که به اعتقاد آنان انسان دارای هیچ نوع استطاعت و توانایی نیست، نه قدرت خلق دارد و نه قدرت کسب. انسان موجودی بی‌اختیار در حد جمادات است.

ب) مخالفت با نصوص شرعی به وسیلهٔ اهواء و مسائل بی‌اساس از جمله کشف و ذوق، رأی و منطق، بینش و قیاس فاسد. و یا حتی اموری که آن را قواعد قطعی، ذوقی و یا عقلی می‌نامند.^۲

ج) در احادیثی که با بدعت‌هایشان مخالف است با ایراد گرفتن در رواة ثقه و عادل حدیث و یا نفی حجیت حدیث آحاد، و یا آوردن تأویلات فاسد و یا اینکه این نصوص مفید ظن است و قواعد آنها مفید یقین.^۳

د) استدلال هادف و زیرکانه به برخی از نصوص برای تقویت آراء و نظراتشان و اهمال و عدم توجه به نصوص دیگری که اگر با مستندات آنها جمع شود، عقیده سالم و صحیح را شفاف و روشن معرفی می‌کند. مانند استدلال خوارج به نصوص وعید و استدلال مرجئه به نصوص وعد و عدم توجه به نصوص وعید و...^۴

ه) اعتماد به حکایت و روایات و احادیث واهی و ضعیف که این اعتماد موجب ترک نصوص صحیح شرعی می‌شود. که البته امثله این مورد بسیار زیاد است.^۵

۱- مراجعه شود به: محمد ابن ابی بکر ابن قیم جوزی، اعلام الموقعین ج ۲ صص ۲۷۵، ۲۷۶ و

همچنین ابواسحاق الشاطبی، الاعتصام ج ۱ صص ۲۲۱-۲۳۹

۲- ابواسحاق الشاطبی، الاعتصام ج ۱ صص ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۶۰ و همچنین: محمدابن ابی بکر ابن قیم جوزیه اغاثة اللهفان ج ۲ صص ۱۳۸.

۳- الاعتصام ج ۱ صص ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۳۵، ۲۳۶ و همچنین ج ۲ اعتصام صص ۳۰۲-۳۰۶.

۴- الاعتصام ج ۲ صص ۲۵۳-۲۵۵.

۵- الاعتصام ج ۱ صص ۲۶۰-۲۴۴ و تقی الدین ابن تیمیه، اقتضاء الصراط المستقیم ج ۲ صص ۶۸۷.

۴. وضع و احداث قواعد و نظریات عقلی، ذوقی و یا سیاسی و پیروی مبتدع از آن:

این بلا در خلال گفته‌های متکلمان و فلاسفه به روشنی دیده می‌شود. آنها وضعیات خود را عقلیات، قطعیات و براهین می‌نامند و خود را اهل تحقیق، نظر، استدلال، و یقین به حساب می‌آورند. همچنین گروهی دیگر خود را اهل حقیقت و دیگران را اهل شریعت نامیده‌اند و با احداث سخنانی به نام حقیقت و یقین با نصوص شرعی مقابله و مکابره کرده‌اند، متکلمان هم روش خود را سیاست حسنه و بدیعه نامیده و گاهی نصوص را برخلاف مدلولش تأویلات فاسدی نموده‌اند. این گروه اگر به قرآن و سنت هم استدلال کنند در واقع می‌خواهند عقیده خویش را با آن تقویت کنند و گرنه اسلوبشان در استدلال و قرآن و احادیث نبوی، اسلوبی نیست که بتوان با مقدمه قرار دادن آن به تالی صحیح برسند.^۱

گرچه بسیاری از قواعدی که به آن استدلال می‌کنند، خود دلیلی برای بطلان عقائدشان است و در جاهای دیگر، نوعی تعارض آشکار در استدلالات و مقدمات آنها مشاهده می‌شود.

۵. سوء فهم قرآن و سنت و عدم شناخت آراء و اقوال سلف امت اسلامی.

نمونه این بند هم بسیار زیاد است به عنوان مثال عبدالوهاب شعرانی در مورد آیه؛

﴿ وَعَلَّمَنَّهُ مِن لَّدُنَّا عِلْمًا ﴾ (الکهف: ۶۵)

۱- ابواسحاق الشاطبی، الاعتصام ج ۱ ص ۲۶۰ و ابن قیم جوزی مدارج السالکین ج ۲ ص ۶۹، ۳۳۴

و علی ابن عز حنفی، شرح عقیده طحاوی ص ۹.

می‌گوید که: «مراد از این آیه علم لدنی است که به ولی داده می‌شود. علم لدنی به مثابه وحی است و بنابراین ولی افضل از نبی است و یا در مقام و منزلت مساوی با نبی است»^۱ و یا استدلال خوارج به این که اهل کبائر روز قیامت همگی در جهنم معذبند، به این آیه:

﴿فَمَنْ ثَقَلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۸﴾ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ

﴿فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلُمُونَ﴾ (الاعراف: ۸-۹)

«پس کسانی که ترازوی خوبی اعمالشان سنگین شود، رستگار هستند و کسانی که کفه خوبی ترازوی اعمالشان سبک می‌شود، افرادی هستند که خود را زیان‌بار کردند به خاطر ستمی که به آیات ما نمودند».

آنها می‌گویند: هر کس که ترازویش از عمل صالح سبک شود، کافر است و مشخص است که ترازوی اهل کبائر سبک شده، بنابراین آنها کافرند.^۲

متأسفانه اهل بدعت نسبت به سنت نیز سوء فهم زیادی دارند. گاهی حدیثی را که متعلق به ظروف و شرائطی مخصوص است، مطلق کرده و یا مطلق را مقید می‌کنند در نتیجه مطلبی را می‌گویند که از دایره شرع الهی خارج است. در مورد فهم و شناخت کلام سلف امت هم وضعشان تعریف چندانی ندارد. آنها قول صحابه و تابعین را در مورد آیات و احادیث نمی‌دانند و در بسیاری از موارد آن را نشنیده‌اند، در جایی هم که اقوال سلف امت را شنیده‌اند، همراه با تحریف و یا نقص و اضافه محرّفان است لذا می‌بینیم گاهی در مورد مطلبی یک، دو، سه و یا

۱- عبدالوهاب شعرانی، البواقیت والجواهر فی بیان عقائد الأكابر ج ۱ صص ۲۱-۱۶

۲- قاضی عبدالجبار، شرح الأصول الخمسة ص ۷۲۵.

چند قول بیشتر را، نقل می‌کنند اما آنچه که در میان این اقوال وجود ندارد آیه قرآن و حدیث نبوی و آراء مسلمانان صدر اسلام (که خیر اُمه) بوده‌اند، است.^۱

۶. ادعای اجماع و اصل قرار دادن اجماعات مجعول و عدم قبول حق:

به عنوان نمونه برای این بند می‌توان به نقل رازی استناد کرد. وی می‌گوید:

«اهل اعتبار (معتبرین) اجماع کرده‌اند به امکان وجود موجودی که نه داخل عالم است و نه خارج آن»^۲

با وجود اینکه منقول از انبیاء، صحابه و تابعین متناقض این ادعا است.^۳

و اینکه حق را فقط از طائفه و جماعت مورد علاقه خودشان می‌پذیرند، همانند

حالتی که قرآن از یهود نقل می‌کند:

﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ

يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ

اللَّهِ عَلَى الْكٰفِرِينَ﴾ (البقره: ۸۹)

«و هنگامی که کتابی از جانب خدا (قرآن) به نزد آنها (یهود) آمد با وجود آن که آن کتاب آنچه را که با آنان بوده (تورات) تصدیق می‌کرد و نیز با وجود آن که آنها از پیش فتح و پیروزی را بر کافران به وسیله آن، انتظار می‌کشیدند، اما هنگامی که آنچه که می‌شناختند بر

۱- مراجعه کنید به: ابن قیم الجوزیه، الروح ص ۶۳، تقی الدین ابن تیمیه، درء التعارض ج ۷ ص ۳۸۱ و

ابواسحاق الشاطبی، الاعتصام ج ۱ ص ۲۳۷، ۲۵۲، ۲۸۵.

۲- تقی الدین ابن تیمیه، درء التعارض ج ۵ ص ۳۹۱.

۳- تقی الدین ابن تیمیه، درء التعارض ج ۵ ص ۳۹۱.

آنها آمد، به آن کفر ورزیدند و آن را انکار کردند، پس لعنت خداوند بر منکران حق (کافران) باد».

قرآن در این جا یهود را این گونه معرفی می‌کند: آنها حق را پیش از ظهور ناطق به حق (رسول خدا)، می‌شناختند اما همین که ناطق حق و داعی آن ظهور کرد (از آن جهت که از طایفه مورد علاقه آنها نبود) وی را انکار کردند و تسلیم دعوت حق وی نشدند. این درد، درد بسیاری از متفکمه و مدعیان تربیت است؛ درد کسانی است که دل به راه مرشد و رهبری غیر از رسول خدا ﷺ بسته‌اند و فقط رأی و روایتی را می‌پذیرند که طایفه آنها، آن را قبول دارد و به آن دعوت می‌کند.^۱

۷. سوال در مورد معضلات و کنکاش محظورات.

عادت بشر بر این است که همیشه افرادی که در سطوح پایین هستند، (در مشاکل و مسائل) به سطوح بالاتر از خود مراجعه می‌کنند. گستره علم نیز خالی از این عادت معهود بشری نیست. و سؤال کردن بار این مسئولیت را به دوش گرفته و حاجت انسان را در این راستا برآورده می‌کند. انسان برای لبیک گفتن به حس کنجکاو و اطلاع‌یابی و مطلع شدن از امور اطرافش، به سوال پناه می‌برد. قرآن برای اثبات حقانیت رسالت رسول الله ﷺ اهل کتاب را به سؤال کردن از اهل ذکر (علمای اهل کتاب) دعوت می‌کند:

﴿ فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْمُونَ ﴾ (النحل: ۴۳)

«اگر نمی‌دانید از اهل ذکر (یعنی علمای خودتان) سؤال کنید».

و رسول خدا ﷺ می فرماید: «لا تسألونی عن شیء إلى یوم القیامة إلا لاحدثکم» (از هیچ چیز (از امور دینی) تا روز قیامت سؤال نمی کنید، مگر اینکه من برایتان از آن سخن می گویم (اگر سؤال کنید، جواب می دهم)).

قرآن نیز سؤالات اصحاب را از پیامبر در چند مورد نقل کرده است. از جمله:

﴿ یَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ ﴾ (البقرة: ۲۱۷)

«در مورد جنگ کردن در ماه حرام از تو سؤال می کنند».

﴿ یَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ ﴾ (البقرة: ۲۱۹)

«از تو در مورد خمر و قمار، سؤال می کنند».

﴿ وَیَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ ﴾ (البقرة: ۲۲۰)

«از تو در مورد یتیمان سوال می کنند».

﴿ وَیَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ ﴾ (البقرة: ۲۲۲)

«از تو در مورد عادت ماهانه زنان سوال می کنند».

﴿ یَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ ^ط ﴾ (الانفال: ۱)

«در مورد انفال از تو سؤال می کنند».

لفظ یسألونک برای موارد دیگر از جمله: ماذا ینفقون، عن الأهله، ماذا أحل لهم، عن الساعه، عن الروح، عن ذی القرنین، عن الجبال، در قرآن نقل شده است.

گاهی سؤال به قدری مهم است که جبرئیل به شکل انسانی تمثیل کرده و به محضر رسول الله ﷺ می‌رسد و برای تعلیم صحابه سواتی از آن حضرت می‌پرسد، و در مواردی خود رسول خدا بنا به محل و موقعیت و مخاطب سؤالی را مطرح می‌کند:

ابوموسی رضی الله عنه روایت می‌کند که پیامبر به وی فرمود:

«هل أدلك على كنز من كنوز الجنة؟» قال: «الله ورسوله أعلم» قال:

«لا حول ولا قوة إلا بالله!»^۱ ... «آیا ترا به گنجی از گنج‌های بهشت راهنمایی کنم؟»

ابوموسی عرض کرد: خدا و رسولش عالم‌ترند، حضرت فرمود: آن گنج، لا حول ولا قوة إلا بالله است.»

و یا آنکه روزی رو به صحابه کرد و فرمود: «هل تدرّون ما الغيبة؟» قالوا: الله

ورسوله اعلم، قال: «ذكرک أخاک بما ليس فيه»^۲. «آیا می‌دانید که غیبت کردن

چيست؟ صحابه جواب دادند: خدا و رسولش داناترند و حضرت فرمود: غیبت این است که برادر (دینیت) را به گونه‌ای یاد کنی که آن ویژگی در او نیست.»

سوال محمود و پسندیده در دین، سوالی است که علم انسان مسلمان را افزایش می‌دهد و موجب رشد و ارتقاء ایمانی و عملی وی می‌شود. اما اگر سوال از روی لجاجت و خیره‌سری باشد و یا در مورد تفصیل شرعی باشد که مسکوت گذاشته شده (که گاهی این نوع سوال حاصل بی‌مبالاتی و انگیزه خلاص شدن از احکام دینی است)، جایز نیست چون ممکن است موجب دل‌زدگی سائل و یا فرار وی از

۱- احمد بن حنبل، المسند ج ۴ ص ۴۰۲.

۲- احمد بن حنبل، المسند، ج ۲ ص ۱۶۸.

احکام شرعی گردد. نمونه مشهوری از این نوع سوال، پرسش بنی اسرائیل از موسی عَلَيْهِ السَّلَام در مورد بقره‌ای بود که قرار شد ذبح گردد. لذا می‌بینیم در قرآن از این نوع سوال‌ها نهی شده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءَ إِن تَبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ﴾ (المائدة: ۱۰۱)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در مورد چیزهایی سوال نکنید که اگر برایتان آشکار شود، شما را بد باشد».

همچنین در تأیید همین معنا رسول خدا می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ فَرَائِضَ فَلَا تَضِيعُوهَا وَحُدُوداً فَلَا تَعْتَدُوهَا وَحَرَمَ أَشْيَاءَ فَلَا تَقْرُبُوهَا، وَتَرَكَ أَشْيَاءَ عَنِ غَيْرِنَسِيَانٍ فَلَا تَبْحَثُوا عَنْهَا»^۱ «خداوند واجباتی را فرض کرده، شما آن را ضایع نکنید و آن را به جا آورید و حدودی را مقرر کرده، از آن حدود خارج نشوید و چیزهایی را حرام کرده، به آنها نزدیک نشوید و چیزی را (نه از روی فراموشی) رها کرده و از آن سخنی به میان نیاورده، شما نیز در مورد آنها جستجو و کنکاش نکنید». لذا در تاریخ اسلام می‌بینیم که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از برخی سوالات، صحابه را نهی کرده، همچنین آنها را از بحث و گفتگو در اموری (که بعدها بدعت‌هایی را ببار آورد) منع نموده است: «خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَنَحْنُ نَتَنَازَعُ فِي الْقَدْرِ، فَغَضِبَ حَتَّى إِحْمَرَ وَجْهَهُ حَتَّى كَأَنَّهَا فِقْيٌ فِي وَجْنِيهِ الرِّمَانِ، فَقَالَ: أَفْبَهَذَا أَمَرْتُمْ؟ أَمْ بَهَذَا أَرْسَلْتُ إِلَيْكُمْ؟ إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كُنَّ قَبْلَكُمْ حِينَ تَنَازَعُوا فِي هَذَا

۱- محمد ابن اثیر جوزی، جامع الأصول فی أحادیث الرسول ج ۵ ص ۵۹.

الأمر عزمتم علیکم، عزمتم علیکم، ألا تنازعوا فیہ»^۱ ... «پیامبر ﷺ در حالی که ما، در موضوع قدر بحث و گفتگو می‌کردیم. بر ما وارد شد آن حضرت خشمگین شد، تا جایی که چهره وی برافروخت چنانکه گویی آب اناری در چهره‌اش پاشیده باشند، فرمود: آیا شما به این امر شدید؟ یا من به خاطر این فرستاده شدم؟ بی‌تردید امت‌هایی که پیش از شما بودند آنگاه که در این امر نزاع کردند نابود شدند. تأکید می‌کنم، تأکید می‌کنم در این موضوع با هم بحث نکنید».

قریب به همین معنا را ملا باقر مجلسی در کتاب بحار الانوار از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل می‌کند که: «آن بزرگوار وارد مجلسی شد که حاضران آن مجلس، از مهاجران و انصار نبودند و در مورد امر قدر سخن می‌گفتند، طوری که صداهایشان مرتفع گشت و جدلشان شدت یافت.

علی مرتضی سلام کرد و آنها جواب دادند و جا را برای وی باز کردند و از او خواستند بنشیند اما او به تعارفشان توجه نکرد سپس به آنها فرمود: ای سخنوران و متکلمان! مگر نمی‌دانید که خداوند بندگانی دارد که خشیت او، آنها را ساکت کرده، بدون آنکه غیر فصیح و لال باشند. بلکه آنان فصیح و بلیغ و باهوشند، به خدا و ایام خدایی آگاهند، اما آنها زبانشان به هنگام ذکر عظمت خدا، بند می‌آید و دل‌هایشان پاره پاره می‌گردد و عقلشان متحیر و خیالاتشان پریشان ... تا آنکه فرمود «فأین أنتم

منهم یا معشر المتدعین» یعنی: «شما کجا و آنها کجا ای بدعتیان؟!». همچنین در کتاب التوحید می‌خوانیم که: به امیرالمؤمنین علی علیه السلام عرض شد که مردی در مورد مشیت سخن می‌گوید: علی علیه السلام فرمود: او را فرا بخوانید که نزد من بیاید (او را

۱- ابو عیسی ترمذی، سنن ترمذی ج ۴ کتاب القدر ص ۳۸۶.

فراخواندند) ابوالحسن رحمته خطاب به وی فرمود: ای بنده خدا! خداوند تو را به خاطر آنچه که خود خواست، آفرید یا به خاطر آنچه که تو خواستی؟! او جواب داد: به خاطر آنچه که او خواست. باز فرمود: ترا آنگاه که می‌خواهد مریض می‌کند یا آنگاه که تو می‌خواهی؟ جواب داد آنگاه که او می‌خواهد. سوال فرمود: تو را آنگاه که خود می‌خواهد شفا می‌دهد یا آنگاه که تو می‌خواهی؟ جواب داد آنگاه که می‌خواهد. علی فرمود: تو را آنجا که می‌خواهد وارد می‌کند یا آن جا که تو می‌خواهی؟ آن مرد عرض کرد: آنجا که می‌خواهد، در نهایت فرمود: اگر غیراین را می‌گفتی آنجا را که چشمانت در آن است می‌زدم.^۱

نقش سوال سودمند و آثار مخرب سوال نابجا به صورت مفصل در کتب و آثار اسلامی مورد بحث قرار گرفته است که جهت اختصار به همین مقدار بسنده می‌کنیم.^۲

۸. پیروی از هوی و هوس

نفس اماره بالسوء انسان، در برخورد با جریان‌های شهوانی و میول متعدد جسمی و روحی، چه بسا تسلیم شده و از جاده حق و صواب خارج شود. در این راستا به عنوان نوعی فرار از سرزنش‌های نفس لوامه و همچنین برخورد حقیقت خواهان و داعیان آن، به دنبال توجیهات و علل واهی به همه طرف رو می‌کند. گاهی انانیت و خودخواهی چنان موجب حس مخالفت و مقابله با حق در انسان می‌شود که به هیچ‌وجه پذیرای حق نمی‌گردد.

۱- ابوجعفر صدوق، التوحید ص ۲۳۷

۲- رشیدرضا، تفسیر المنار جلد ۷ ص ۱۳۰ ذیل آیه: ﴿لَتَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِن تَبَدَّلَ لَكُمْ تَسْوُكُم﴾.

در این راستا یکی از کارهای بسیار ناپسند، که ممکن است از متبع هوی سرزند، تحریف و تبدیل تعالیم آسمانی برای توجیه کار خود است. او با اینکار هم عمل خود را توجیه می‌کند و هم موجب انحراف دیگران می‌شود. عامل پیروی از هوی و هوس در تکوین و ایجاد بدعت از زمان ظهور انسان بر کره‌ی خاکی وجود داشته است و تا زمانی که انسان بر زمین بماند، ادامه خواهد داشت، چون یکی از ملزومات انسانی، وجود نفس در اوست. لذا قرآن امر می‌کند:

﴿ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ۚ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا ذُوبُوا يَوْمَ الْحِسَابِ ﴾
(ص: ۲۶)

«از هوس پیروی نکن که تو را از راه خدا، گمراه می‌کند، کسانی که از راه خدا گمراه و سرگشته می‌شوند، به خاطر اینکه روز حساب را فراموش کردند، عذاب شدیدی را در پیش دارند».

و به راستی چه غمگین است که راهبر انسان هوی باشد.

﴿ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ ﴾ (ص: ۵۰) «چه کسی

گمراه‌تر از فردی است که از هوایش، (و نه هدایت الهی) پیروی می‌کند؟!». در آثار اسلامی می‌بینیم که اهل بدعت را، اهل اهواء می‌نامند، چون آنها هوایشان را مساوی با نصوص شرعی دانسته‌اند و یا حتی آن را بر نصوص ترجیح داده‌اند و حتی گاهی هوی و ذوق را اساس قرار داده و ادله شرعیه را با تحریف، به عنوان تأیید ذکر کرده‌اند.

صاحب إغاثة اللفهان می‌گوید:

«سلف امت اسلامی، دارندگان آراء مخالف سنت و روش پیامبر را، در مسائل علمی و اعتقادی، خیریه می‌نامیدند و در احکام عملی اهل شبهه و هوی می‌نامیدند.

چون رأی مخالف سنت جهل است نه علم، و هوی است نه دین، لذا صاحب چنین نظری از کسانی است که با دوری از هدایت الهی از هوایش پیروی می‌کند که سرانجام این کار، گمراهی در دنیا و شقاوت و بدبختی در آخرت است.^۱

همچنین استادش می‌گوید: «و اصل گمراهی و اساس آن، پیروی از ظن و هوی است»^۲

و امیرالمؤمنین عمر فاروق رضی الله عنه مسلمانان را از این خطر هشدار داده و می‌فرماید: «برحذر باشید از کسانی که با رأی و نظر شخصی در مسائل دینی سخن می‌گویند، چون اینها دشمن سنت هستند، از حفظ احادیث ناتوان شده‌اند، در نتیجه به رأی پناه برده و هم خود گمراه شدند و هم دیگران را گمراه می‌کنند.»

اساساً عادت اهل بدعت این است که رأیشان را اساس قرار می‌دهند، سپس برای اثبات ادعاهایشان به دنبال ادله شرعی افتاده و با توجیهاات غلط، در پی اثبات رأی باطلشان، تلاش می‌کنند.^۳ برعکس اهل حق، ابتدا به ادله توجه می‌کنند، سپس تسلیم آنها شده و پس از استدلال حکم می‌کنند. اما اهل هوی، وقتی که با ادله متقنی که مخالف آرایشان است برخورد می‌کنند آنها را به ناحق توجیه کرده و گاهی آنها را تحریف نموده و یا آن نصوص را از مفاهیم واقعی، به طرفی که می‌خواهند سوق می‌دهند.^۴

۱- ابن قیم الجوزیه، اغاثة اللفهان ج ۲ ص ۱۳۸.

۲- تقی الدین ابن تیمیه، مجموع الفتاوی.

۳- ابواسحاق الشاطبی، الاعتصام ج ۱ ص ۲۲۳.

۴- همان ج ۱ ص ۲۴۹.

و از بارزترین چیزهائی که دال بر پیروی اهل بدعت از هوی است، این است که آنها نصوص صریح را با توجیهاتی واهی رد می‌کنند که از جمله آنها کار خوارج با نصوص مثبت مقام صحابه است.^۱

(هوی و هوسی که موجب ایجاد بدعت می‌شود گاهی هوای خود انسان است و گاهی هوای دیگری است، اهل بدعت در این صورت، از بانی بدعت پیروی می‌کند، گاهی هوی، هوای تحسین و تقبیح امور است و گاهی هوای پیروی از آراء و نظرات، ذوق و وجد یا حب و بغض است.)^۲

شریف رضی در نهج البلاغه از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل می‌کند که فرمود:

«أیها الناس! إنما بدء وقوع الفتن أهواء تتبع وأحكام تبتدع، يخالف فيها كتاب الله، يتولى فيها رجال رجلاً، فلو أن الباطل خلص، لم يخف على ذي حجب، ولو أن الحق خلص، لم يكن اختلاف، ولكن يؤخذ من هذا ضعف، ومن هذا ضعف، فيمزجان فيجئان معاً، فهناك استحوذ الشيطان على اولیاءه، ونجا الذین سبقت لهم من الله الحسنی»^۳

(ای مردم! آغاز وقوع فتنه‌ها، هوس‌هایست که دنبال می‌گردد و احکامی است که ابداع می‌شود، در آن احکام با کتاب خدا مخالفت می‌شود، مردانی در آن، به مردانی دیگر اقتداء و رو می‌کنند اگر باطل خالص باشد، ترسی بر انسان عاقل نیست

۱- همان ج ۱ صص ۲۳۱ و ۲۳۶.

۲- ابن قیم الجوزیه - اغائة اللفهان ج ۲ ص ۱۳۸ و ابن قیم الجوزیه، اعلام الموقعین ج ۲ ص ۲۷۵. و تقی الدین ابن تیمیه، دره التعارض ج ۱ ص ۲۷۱.

۳- شریف رضی، نهج البلاغه کلام ۵۰.

و اگر حق خالص باشد، اختلافی وجود ندارد، ولی کمی از این و کمی از آن برداشت می‌شود و با هم ترکیب می‌شوند و اینجاست که شیطان بر دوستانش احاطه می‌کند، اما کسانی که از طرف خدا بر آنها نیکی ثبت شده، نجات می‌یابند.)
همچنین هنگامی که بر کشته‌های خوارج، عبور کرد، فرمود:

«بؤساً لكم! لقد ضرکم من غرکم، فقیل: ومن غرهم؟ فقال: الشیطان المضل، والنفس الأمارة بالسوء، غرهم بالأمانی، وفسحت لهم فی المعاصی، ووعدهم الأظهار، فافتحمت بهم النار»^۱ (بیچارگان! کسی که شما را فریب داد، به شما ضرر رساند، گفته شد: چه کسی آنها را فریب داد؟ در جواب فرمود: شیطان گمراه کننده و نفس اماره بالسوء آنها را با آرزوهای باطل فریب داد و گستره معاصی را در پیش آنها گستراند، و به آنها وعده پیروزی داد، در نتیجه آتش آنها را نابود کرد).

شاطبی در اعتصام نمونه‌ای جالب از پیروی از هوی را، که موجب تأویل باطل کتاب خداست، (بدعت در تفسیر قرآن) نقل می‌کند:

گروهی از مردمان شام شراب نوشیدند (در آن وقت یزیدبن ابی سفیان امیر آنجا بود). آنها گفتند: که این کار برای ما حلال است و با تأویل این آیه بر صحت کار خود، استدلال کردند: ﴿لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَءَامَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَءَامَنُوا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ سَحِيبٌ الْحَسِينِ﴾ (مائده: ۹۳)

۱- ابن ابی الحدید شرح نهج البلاغه ج ۱۹ ص ۲۳۹.

«بر کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند گناهی در آنچه که می‌خورند نیست، اگر تقوی‌گزینند و اینکه ایمان آورده‌اند و اعمال صالح انجام می‌دهند. سپس تقوی را رعایت می‌کنند و ایمان می‌آورند. سپس تقوا را رعایت می‌کند و نیکی می‌کنند و خداوند نیکوکاران را دوست دارد».

ولی امر آنها در مورد احوال و تأویلشان نامه‌ای به امیرالمؤمنین، عمر بن خطاب رضی الله عنه نوشت. عمر در جواب نوشت: آنها را پیش از آنکه اطرافیانت را فاسد کند نزد من بفرست. و وقتی که آنها نزد عمر رسیدند، عمر درمورد آنها با صحابه مشورت کرد. مردم گفتند: ای امیرمؤمنان، نظر ما این است که اینها برخدا دروغ بسته‌اند و در دین او چیزی را تشریح و ابداع کرده‌اند که خدا به آن راضی نیست. لذا گردنشان را بزن. در این اثناء علی (رضی الله عنه) ساکت بود. عمر فاروق رضی الله عنه فرمود: ای ابالحسن! نظر تو چیست؟ وی فرمود: نظر من این است که آنها را به توبه دعوت کن، اگر توبه کردند، آنها را به خاطر شرب خمر ۸۰ ضربه تازیانه بزن و اگر توبه نکردند گردنشان را بزن، چون آنها بر خدا دروغ بسته‌اند و چیزی را که خدا به آن راضی نیست، تشریح کرده‌اند.^۱

بخش دوم: علل گسترش بدعت

همانگونه که عواملی در ایجاد بدعت نقش دارند، عوامل دیگری نیز در گسترش آن مؤثر هستند، بدون شک هر دعوت پاک و ایمانی برای نفوذ در دل انسان‌ها، نیاز به وجود استعداد و قابلیت‌هایی در درون مدعوین دارد. در تاریخ اسلام می‌خوانیم

۱- ابواسحاق الشاطبی، الاعتصام ج ۲ ص ۴۶

که رسول خدا دعا نمود: بار الها! اسلام را با یکی از دو عمری^۱ که نزد تو محبوب تر است، تقویت کن. که عمر بن خطاب ایمان آورد. سیدقطب در مورد ایمان عمر بن خطاب می‌گوید: وی تقوایی مقدماتی داشت که آن تقوی موجب هدایت او گشت.^۲

و آن ویژگی در عمرو بن هشام موجود نبود که دعای پیامبر شامل وی نگشت. در پذیرش دعوت‌های شیطانی و بدعتی نیز، وجود زمینه‌هایی از پذیرش باطل، در درون مدعوان، یکی از علل گسترش بدعت است. در اینجا به صورت مختصر مهم‌ترین علل گسترش بدعت را ذکر می‌کنیم.

۱. پیروی کردن از هوی و هوس

این علت را در بحث علل ایجاد بدعت ذکر کردیم، در گسترش بدعت و انتشار آن نیز هوس، نقش عمده و مخربی دارد. چه بسا کسانی که به خاطر پیروی از نفس و شیطان از بدعت و مبتدعان دفاع می‌کنند و دینشان را به دنیا می‌فروشند. در تاریخ عریق اسلام نمونه‌هایی متعددی از این افراد آمده و رفته‌اند. افرادی که دعوت مبتدعان صاحب زر و زور را پذیرفته و مست تزویر آنها گشته‌اند. زر دلشان را نرم کرده و تزویر فکرشان را تباه.

۱- منظور عمر بن خطاب و عمرو بن هشام است.

۲- سیدقطب، التصوير الفنی فی القرآن کریم ص ۹.

۲. فهم سطحی دین و نگرش قشری به تعالیم آن

نگرش قشری و سطحی به اعتقادات و احکام دینی در طول تاریخ موجب انحراف افراد زیادی از طریق مستقیم الهی و افتادن در چاه بدعت و دام مبتدعه بوده است.

محمد غزالی از یکی از صالحان نقل می‌کند؛ «زمانی که در بلاد شام گردش می‌کردم، عابدی را خارج از شهر، در کوه‌ها دیدم. وقتی که وی مرا دید به پشت درختی رفت و خود را مخفی کرد.»

گفتم: سبحان‌الله! نسبت به اینکه ترا بینم بخل می‌ورزی؟! او گفت: فلانی! من مدتی طولانی است که در این کوه عزلت را اختیار کرده‌ام. و دلم را از دنیا و اهلش پاک و تطهیر می‌نمایم. برای این منظور مدت زمانی طولانی، در اینجا مانده‌ام. و عمرم را در این خلوت سپری کرده‌ام. از خدا خواسته‌ام که بهره‌ام را در تربیت قلبم استیفاء کند و در این ایام دلم را پاک نماید. خداوند نیز پریشانی و اضطراب را از دلم زدوده، و آن را با تنهائی و عزلت الفت داده، وقتی که ترا دیدم ترسیدم به حالت پیش از عزلت بازگردم، لذا از من دور شو! من از شر تو به خدای عارفان و قانتان پناه می‌برم!»^۱

حال تصور کنید که تمامی مسلمانان یا اکثر آنها چنان کنند، آیا مفهومی از امت اسلامی باقی خواهد ماند؟! قابل یاد آوری است که اسلام برای این کار تدبیری اندیشیده است و آن تدبیر، اعتکاف است.

۱- ابوحامد محمد، غزالی، احیاء علوم الدین ج ۲ ص ۲۴۹.

این نوع بینش (عزت‌طلبی و تحسین آن) نه تنها انسان را از امور دنیوی و زندگی اجتماعی دور می‌کند، بلکه در زمینه فهم دینی و ارتباط آن با شخصیت متکامل انسانی، به انسان لطمه می‌زند.

فراموش نشود که کسی منکر صحت و درستی نماز و روزه چنین افرادی از جهت شکلی و صوری نیست. آنچه که مورد عنایت است دین درهم ریخته و دل و عقل و فکر بیمار این افراد است.

امروز لازم است مسلمانان بدانند که طاعات و عباداتی که شارع آنها را برایشان ترسیم کرده است چیزی جز بخش کمی از اصلاح شاملی که خداوند در تمامی حرکات و سکنات مسلمان مقرر کرده است، نیست.

﴿فَمَنْ ءَامَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (الانعام: ۴۸)

«کسانی که ایمان می‌آورند و اصلاح می‌کنند، خوفی بر آنها نیست و آنها غمگین نخواهند شد.»

کلمه‌ی آمنوا و عملوا الصالحات که در جاهای مختلفی به عنوان توصیف اهل ایمان آمده، امتی را به تصویر می‌کشد که حب خیر (با تمامی مفهوم کلمه) دل و درونش را گرفته و اجازه نمی‌دهد، گوشه‌ای از مفهوم خیر، تباہ شود.

امتی که شئون اقتصادی و اجتماعیشان را بر محور زیرکی و فهم صحیح، همراه با ذوق سلیم و عقل صحیح، اداره می‌کند. چون لفظ (عمل صالح) شامل هر کار نیکی است که فکر و نظام آن را تأیید می‌کند و هوی و هوس از آن دور است. آری تمام اعمال، لذا از وقتی که انسان چشمانش را از خواب نوشین شب باز می‌کند و به میدان اعمال روزانه‌اش می‌رود و تکالیف روزانه‌اش را انجام می‌دهد، مادام که

فکر و قلبش بر محور ایمان صحیح به الوهیت الله است، عملش (به شرط مطابقت با شریعت الله) عمل صالح است.

چگونه ممکن است انسانی که به قدر الهی اجتماعی آفریده شده عبودیت را در عزلت محض به جا آورد، در حالی که بسیاری از اوامر عبودیت، در بطن جمع و جماعت انجام می‌شود؟!

راستی آیا قاضی مؤمنی که در دادگاه حکم خدا را اجرا می‌کند، معلم دانشمندی که در کلاس، میوه‌های درخت علمش را به کام تشنگان علم، گوارا می‌کند، خیاطی که در دکانش، لباس را برای مشتریان می‌دوزد، دکتری که بهترین و مقدس‌ترین شغل را دارد و بیماران را از دست آلام و دردها (به اذن خداوند) نجات می‌دهد. و مجاهدی که در راه خدا جهاد می‌کند و ...، کارش عمل صالح نیست؟!

﴿ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطْءُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نِيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٢٠﴾ وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًّا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴾

(التوبه: ۱۲۰-۱۲۱)

«این به آن جهت است که آنها را نه تشنگی، نه خستگی و نه گرسنگی شدید در راه خدا نمی‌رسد و هیچ قدمی نمی‌گذارند که کافران را خشمگین کند و بر هیچ دسترسی و تسلطی بر دشمن دست نمی‌یابند، مگر آنکه به خاطر این اعمال، برایشان عملی صالح ثبت و نوشته می‌شود، حقا که خداوند اجر نیکوکاران را تباه نمی‌کند و آنها هیچ نفقه‌ای کوچک

یا بزرگ را انفاق نمی‌کنند و هیچ بیابانی را در نمی‌نوردند، مگر آنکه برایشان نوشته می‌شود، تا خداوند بهتر از آن چه که کردند آنها را پاداش دهد».

و چه زیبا گفته‌اند: «کافر در دنیا فنا می‌شود و دنیا در مؤمن!!»

ضمن اینکه می‌دانیم دنیا برای کسانی که دل کوچکی دارند خطری بزرگ است اما خطرش از خطر نماز و روزه‌ای که در نفس و درون انسان غرور و کبرياء درست می‌کند، کمتر نیست و یا نماز و روزه‌ای که از شستن کبر درون و پلیدی آن عاجز است.^۱

به هر حال این نگرش قشری که موجب ترک دنیا به صورتی ناصحیح و پرداختن به بخشی از عبادات و نسک است، از طرف رسول‌الله ﷺ به شدت انکار شده است. در احادیث صحیح می‌خوانیم. «گروهی از مسلمانان به خانه ازواج نبی آمدند و از آنها در مورد عبادت رسول‌الله ﷺ سوال کردند. وقتی که ازواج (رضی الله عنهن) از عبادات پیامبرخبر دادند، آنها گفتند: ما کجا و عبادت پیامبر کجا، در حالی که خداوند از ما تقدم و ماتأخر پیامبرش، در گذشته است. یکی از آنها گفت: من برای همیشه شب‌ها را نماز می‌خوانم و دیگری گفت: من همه روزها را روزه می‌گیرم و دیگری گفت: من از زنان دوری می‌کنم و هرگز ازدواج نمی‌کنم.

رسول خدا ﷺ آمد و فرمود: «أنتم الذین قلم کذا و کذا؟ أما والله إني أخشاکم لله واتقاکم له، لکنی أصوم وأفطر واصلی وارقد وأتزوج النساء، فمن رغب عن سنتی فلیس منی» «شما بودید که چنین و چنان گفتید، اما به خدا قسم من خشیتم از خشیت شما بیشتر است و بیشتر از شما در مقابل ذاتش موضع

۱- محمدغزالی، لیس من الإسلام ص ۱۸۸ ص ۱۶۶.

تقوی گرفته‌ام، اما من بعضی از روزها را روزه می‌گیرم و برخی از روزها، روزه نمی‌گیرم، و بخشی از شب را نماز می‌خوانم و بخشی دیگر را می‌خوابم و با زنان ازدواج می‌کنم، بنابراین هر کس از سنت من کناره بگیرد از من نیست».

همچنین روایت شده که گروهی از اصحاب رسول الله ﷺ خواستند دنیا را رها کنند و زنان را ترک نمایند و رهبانیت اختیار کنند. رسول الله ﷺ در میان آنها برخاست و با جدیت با آنها صحبت نمود و فرمود: «إِنَّمَا هَلِكُ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِالتَّشْدِيدِ شَدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ، فَوَلَّكْ بَقَايَاهُمْ فِي الدِّيَارِ وَالصَّوَامِعِ، اْعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تَشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَحَجُّوا وَاعْتَمَرُوا وَاسْتَقِيمُوا، يَسْتَقِمُ بِكُمْ» قال ونزلت فيهم:

﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ

اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾

(المائدة: ۸۷)

«کسانی که پیش از شما بودند، با سختگیری هلاک شدند (منظور راهبان و عابدان سایر ادیان است) آنها بر خودشان شدت گرفتند و خداوند نیز بر آنها شدت گرفت. و این بقایای آنهاست که در دیرها و صومعه‌ها مانده‌اند. الله را عبادت کنید و هیچ‌کس و هیچ چیز را با او شریک نکنید و حج و عمره را به جا آورید و بر طریق حق ثابت و استوار باشید تا شما را راست و استوار کند»، روای می‌گوید: و این آیه در حق آنها نازل شد: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چیزهای پاک‌ی را که خداوند برایتان حلال کرده حرام نکنید و از حدود الهی تجاوز ننمایید، حقا که خدا تجاوزکنندگان از حدود را دوست ندارد».

نمونه چنین احادیثی در کتب حدیث و سیرت فراوان است. به هر حال این نوع نگرش همراه با آثار وارداتی از هند و رهبانیت مسیحی در طول زمان، روز به روز

در میان مسلمانان، اسلوب‌های تربیتی را ایجاد کرد که ضمن ایجابیات زیادی که داشت، بدعت‌هایی را به بار آورد. از جمله پدید آمدن اصطلاحاتی در مقابل اصطلاحات اسلامی و قرآنی (مسلم، مؤمن، تزکیه، دین، شریعت)، و پدید آمدن اماکنی در مقابل مکان عبادت مسلمانان (مسجد) درست شدن اذکار و و اوراد و ادعیه‌ای، در مقابل اذکار و اوراد و ادعیه قرآنی و سنتی، اهتمام زیاد به برخی از امور و اهمال جوانبی دیگر از جوانب اسلام و انسان، و تأویل و تبدیل برخی از مفاهیم و پیام‌های قرآنی و همچنین اضافه شدن اشکالی از رفتار و گفتار و غلو و زیاده‌روی در مورد شخصیت‌ها و انسان‌ها.^۱

۳. ناآشنایی با نصوص اصیل شرعی

هر اندازه مخاطبان مبتدع نسبت به نصوص دینی و ادله شرعی کم اطلاع باشند، یاوران و ناصران بدعت در شیوع افکار خود موفق‌ترند. جهل و کمی دانش می‌تواند در زمینه‌های مختلفی باشد از جمله: جهل به آیات و احادیث، جهل به آراء و نظرات مسلمانان صدر اسلام و تابعین و تبع تابعین، جهل به مقاصد شرعی، جهل نسبت به کلام عرب، جهل به قواعد علمی مانند قواعد فقه و اصول فقه، جهل به همبستگی تعالیم دینی به عنوان یک ساختمان مرتبط و منسجم و ... حرکت‌هایی مانند: بابیه، بهاییه، بریلویه و قادیانیه، از جهل مخاطبان خود استفاده نموده و در محیطی که سراسر کم‌اطلاعی و بی‌خبری بود، نسج پیدا کردند.^۲

۱- در اینجا به خاطر اختصار به همین مختصر اکتفاء می‌شود.

۲- سلسله مقالات و کتبی که در این عصر هم به نام قرائت‌های جدید از دین و کلام جدید، به قشر

دانشگاهی و مدرک‌دار تزریق می‌شود، از این مقوله است.

۴. دفاع صاحبان زور و قدرتمندان از مبتدعه:

جانبداری قدرتمندان از بدعت و سکوت آنها در مقابل بدعت‌پردازان یکی دیگر از علل نشر بدعت در تاریخ بوده است. بدعت‌های معتزله توسط حکومت عباسی‌ها تقویت می‌شد و معتزله از خلال تأثیر بر خلفای عباسی زمینه را برای دعوت و تبلیغ دعوتشان، آماده می‌کردند، همچنین حاکمان خراسان موجب انتشار بدعت خوارج شدند، کما اینکه در بحرین نیز قرامطه از طرف حکومت تقویه می‌شدند. لالکائی در شرح اصول اعتقادی خود، گفتارش را در مورد اهل بدعت اینگونه تکمیل می‌کند:

«سخن مبتدعان یا به وسیله سلطان قاهر و یا شیطان معاند و فاجر، ظاهر و منتشر می‌گردد. قدرتمندان برای انتشار بدعت از زورشان استفاده می‌کنند و یا با مالشان، جاهلان را تطمیع می‌کنند. و آنها اینکار را به خاطر حمایت از بدعت و دفاع از گمراهی انجام می‌دهند.»^۱

رسول الله ﷺ می‌فرماید «**إِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْرًا**»^۲... حقا که سخنوری از سحر و جادو است». افرادی مانند ابن ابی داود و ابوهذیل علاف از همین مدخل راه به دل‌های مخاطبان خود پیدا کردند. عنصر ادبیات و هنر نیز به کمک سخنوری پرداخته و آن را تقویت می‌کند. چه بسا قطعه‌ای ادبی و یا شعر و متنی که اهل قلم نگاشته‌اند، آنچنان در زوایای وجودی روح بشری نفوذ کند، که مجالی برای اندیشیدن و تأمل در مضمون و محتوای آن نباشد. یکی از علل شیوع بهائیت در

۱- لالکائی، شرح اصول اعتقاد ج ۱ ص ۱۵.

۲- محمدابن اسماعیل، صحیح بخاری، کتاب النکاح ج ۶ ص ۱۳۷.

ایران استفاده از این مدخل بوده است که از مشهورترین موارد آن استفاده آنها از سخنوری قره العین مشهور است.

۵. پیروی از عرف و عادت رایج

این نوع تبعیت یکی از بدترین انواع تقلید است، چون برخی برآنند که اگر بدعتی درمیان مردم شیوع پیدا کند و یا در میانشان عرف و عادت شود، قابل معارضه و مقابله نیست و برخورد با آن غلط است و بدتر از این، برخی فکرمی‌کنند که امر ناپسند (از لحاظ شرعی) به محض استقرار در فرهنگ مردم و متعارف و شایع شدن، جنبه شرعی پیدا می‌کند در حالی که با تمام احترامی که شرع برای عرف صحیح قائل است، عرف غلط و مخالف شریعت را نمی‌پذیرد و اساساً یکی از قواعد مشهور شرعی این است که: «شیوع الفعل لاتدل علی جوازه»^۱ «شایع بودن یک کار، دال بر جواز آن نیست».

در حالی که بسیاری از مردم فقط به خاطر شایع بودن یک بدعت از آن پیروی می‌کنند و در این راستا توجهی به ادله شرعی ندارند و حتی گاهی شیوع بدعت به قدری در عامه مردم کارگر است که آن را سنت می‌دانند و اگر در برخورد با اهل علم هم به بدعت بودن آن واقف گردند، به علت عادت به آن، آن را حسنه!! می‌دانند. و گاهی آن را همانند اجماعی که مخالفت با آن، غیرممکن است تلقی می‌نمایند.^۲

۱- طوطوشی، الحوادث ص ۶۹.

۲- تقی الدین ابن تیمیه اقتضالاصراط المستقیم ج ۱ ص ۵۸۴.

و متأسفانه در این میان گاهی دیده می‌شود که کسانی که اهل علمند و یا برزخی بین اهل علم و غیرعالمانند، عوام‌زده شده و شیوع بدعت، موجب کم شدن حساسیت آنها و یا حتی انقیاد و پیروی آنها از بدعت می‌شود و اینجاست که اهل بدعت به اعمال آنها احتجاج کرده و بر صحت آن بدعت، استناد می‌کنند. و کم‌کم کار به جایی می‌رسد که با قیاس‌های باطل یا ذکر تجربه‌های عملی بر صحت یک بدعت، استدلال می‌شود.^۱

۶. مناسبات مریدی و مرادی^۲

این تقلید مذموم موجب می‌شود که مقلد آراء و نظرات رجالی را که به هر علت مجذوبشان شده، اصل و اساس قرار داده و با تعصب و تقلیدی بسیار جدی و نفوذناپذیر از آن، پیروی کند. و از عینک عشق به مرادش، ادله و عقائد مبتنی بر آنها را بنگرد. این نوع وابستگی ضمن اینکه موجب جمود فکری می‌گردد، گاهی منجر به تنش‌های سخت و در مواردی رو در رو نیز گشته و می‌گردد. در ادامه این روند، پدیده تقدیس و غلو در مورد مراد، عکس العمل بعدی مرید در مقابل کسانی است

۱- ابواسحاق الشاطبی، الاعتصام ج ۲ ص ۱۸۰- جالب این است که گاهی مبتلایان به بدعت چنان با حرارت از پیرانشان سخن می‌گویند که انگار از فقهای مدینه و امام مالک و بزرگانی چون ابن مسیب نقل قول می‌کنند، در حالی که نمی‌دانند در این مسیر روش کسانی را در پیش گرفته‌اند که می‌گفتند: ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ﴾

۲- باید دانست که منظور از ارادت و مناسبات مرادی و مریدی عام‌تر از چیزی است که از شنیدن این کلمات، به ذهن متبادر می‌شود این نوع مناسبات می‌تواند ارادت یک پسر به پدر و یا بالعکس، شاگردی به استاد و یا ... باشد. بنابراین تصور نشود که منظور از ارادت، ارادت موردنظر صوفیه است. چون در این کتاب شمول مباحث مورد نظر است نه نقد فرق و نحله‌های ویژه.

که نظر دیگری، غیر از نظر مراد وی، دارند و کار به جایی می‌رسد که مراد به مقام (لا يُسأل عما يقول ويفعل ... از آنچه که می‌گوید می‌کند نباید پرسید)!! می‌رسد و تمامی افکار و عقایدش صحیح و مقبول و همه اوامر و نواہیش مطاع، تلقی می‌شود، (بسیاری از متدینان کسانی را که نزدشان معظم و بزرگواری، چنان اطاعت می‌کنند که اگر آن اطاعت متضمن تحلیل امری حرام و یا تحریم امری حلال باشد، نه تنها دست از آن نمی‌کشند بلکه به آن خرسندند) ^۱ تا جایی که به می سجاده رنگین می‌کنند، چون پیر مغانشان چنان گفته است!! و اینجاست که عبارت (من اعترض فقد انطرد) در میان پاکبختگان و مریدان و دلشدگان مرادها، عبارتی شایع است.^۲

و راستی آیا درست است بگوییم (هر کس اعتراض کند مطرود و بایکوت می‌شود)؟!؟

۷. تحزب مذهبی

مذهب فرایند زمان، مکان و تراوشات فکری در نگاه به ادله شرعی و فهم‌های مختلف صاحب‌نظران عرصه شریعت، از پیام‌های دینی است. با این نگرش می‌توان مذاهب را جریاناتی که در پی تبیین پیام دین در فروعات هستند، دانست. لذا مذاهب، از این زاویه رقیبانی هستند که با توجه به فرمول‌های کلی، درصدد تویق و

۱- تقی‌الدین ابن تیمیه، اقتضاء الصراط المستقیم ج ۱ ص ۷۶.

۲- ابواسحاق الشاطبی، الاعتصام ج ۱ ص ۲۶۰.

نگارش خواست دین، دربخش عملی آن (آن هم در حیطه صوری)، هستند. برخورد منطقی یک انسان دینی با مذهب می‌تواند به یکی از این سه نحو باشد.

۱- یا آنکه با مذهبی هم مسیر شود، چون فرمول‌ها و روش کلی آن را در پاسخ به مسائل فروع می‌پسندد و پیروان سایر مذاهب را رقیبی در مسیر پیدا کردن جواب صحیح می‌داند و این همان است که ما چنین شخصی را متدین پیرو مذهب شافعی، احمدبن حنبل و یا ... مذهب می‌دانیم.

۲- و یا آنکه در چارچوبه مذاهب موجود با استدلال و پیدا کردن بنیه علمی در پی یافتن فروع دین است، که این کار را تلفیق و ترجیح می‌نامیم.

۳- و یا آنکه با استفاده از روش مذاهب موجود و با عنایت به دیگر فرمول‌ها و اصول کلی که در دایره مذاهب محدود نشده‌اند (اما از جهت شرعی قابل دفاعند)، به دنبال حل و فصل مسائل فقهی تلاش می‌کند. این شق سوم طبعاً به علم و فراست و اخلاص بیشتری نیاز دارد. اما در مقابل این سه راه، روش دیگری نیز وجود دارد، و آن دفاع محض بدون استدلال از آراء فقهی یک مذهب و حمله بی‌مورد به دیگر مذاهب است. این مورد در تاریخ اسلام بسیار مشکل‌ساز بوده و در واقع آنچه بدعت‌ساز است همین است، آن که مدافع بدعت می‌شود، همین انسان مذهبی است. تبعیت از یک دین و یا مذهب و تخطئه سائرین (به نحوی که گفته شد)، امری ناپسند است که قرآن آن را رد می‌کند، در این مورد قرآن نقل می‌کند که: یهودیها پیش از آمدن پیامبر اسلام می‌دانستند که پیامبری خدایی ظهور خواهد کرد اما همین که

رسول الله ﷺ مبعوث شد آنها با وی به مخالفت پرداختند، چون پیامبر از طایفه و ملت آنها نبود.

﴿وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا

كَفَرُوا بِهِمْ^ع فَلَعَنَ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾
(البقره: ۸۹)

«و این چیزی است که بسیاری از منتسبان به طایفه و گروهی معین (علمی، دینی، مذهبی، فقهی، تربیتی ... با تحزب نسبت به گروه خود و یا اطاعت محض (ناشی از محبت شدید) به پیشوایی بزرگ و یا غیربزرگ، به آن مبتلا هستند».

اینها هیچ چیزی را به عنوان دین (رایاً و روایه) نمی‌پذیرند، مگر آنکه از ناحیه گروه و یا پیشوای خودشان باشد).^۱

۱- تقی الدین ابن تیمیه، اقتضاء الصراط المستقیم ج ۱ صص ۷۳-۷۴.

فصل پنجم: تقسیمات بدعت

بدعت به اعتبارهای معین انواع مختلفی دارد، که ما در اینجا مهمترین آنها را ذکر می‌کنیم.

بخش اول: تقسیم بدعت به اعتبار دلیل

مبحث اول: بدعت حقیقی

علماء در تعریف این نوع بدعت می‌گویند: «بدعت حقیقی آن است که هیچ دلیل شرعی، از کتاب، سنت، اجماع و استدلال معتبر نه جمله و نه تفصیلاً بر مسنون بودنش، دلالت ندارد و به همین جهت، چنین امری بدعت نامیده شده، چون مخترع بر غیر مثال سابق است، گر چه مبتدع از قبول خروج آن از محدوده شرع ابراء دارد و مدعی است: به مقتضای ادله، آن بدعت، از شرع استنباط شده و داخل در آن است.

«این ادعا هم از جهت ظاهری و هم فی نفسه غیر صحیح است»^۱

از جمله موارد این بدعت می‌توان به تقرب الی الله به وسیله فعل حرام، همانند رهبانیت و ترک ازدواج اشاره کرد و مثال دیگر بدعت حقیقی اختراع عبادتی است که خداوند آن را مقرر نفرموده، مانند افزودن چند سجده بر سجده‌های نماز ظهر (مثلاً) و یا ادای نماز بدون وضو و غسل، انکار احتجاج به سنت، تقدیم عقل بر نقل، قول رفع تکلیف از مکلف به هنگام رسیدن به درجه‌ای از بقای عقلی و مدارج ایمانی، از دیگر مثال‌های بدعت حقیقی است.

امر عجیبی که در بدعت حقیقی به چشم می‌خورد این است که: صاحبان آن ادله‌ای دال بر صحت بدعت خویش می‌تراشند که نه بر حسب ظاهر و نه فی نفسه

برصحت آن دلالت ندارد. این افراد از نصوص شرعی دور می‌شوند، لذا دل‌هایشان از نور ابتدای به آن محروم می‌ماند و عقلشان از فطرت سلیم و نصوص نبوی محبوب می‌گردد. «اینها نصوص شرعی را بر بدعت خود تطبیق می‌دهند، اگر با آن موافق بود، آن نص را محکم می‌نامند و اگر مخالف آن بود آن را رد کرده و به آن متشابه می‌گویند و این رد سخیف را، فیض می‌نامند و یا آنکه نص شرعی را تحریف می‌کنند و این کار را تأویل می‌گویند.»^۱

امام بخاری از یکی از علماء روایت می‌کند: «ما نزد امام شافعی رحمه‌الله بودیم، مردی به خدمت او رسید و سوالی را از وی پرسید، امام شافعی در جواب گفت: پیامبر در مورد این قضیه اینگونه حکم کرده است. آن مرد گفت: تو چه می‌گویی؟!»

شافعی گفت: سبحان الله!! مگر مرا در کلیسا یا کنیسه می‌بینی؟
مگر بر من زنار دیده‌ای؟! به تو می‌گویم رسول خدا چنین حکم کرده و تو می‌گویی نظر تو چیست؟!»

نظیر چنین جملاتی در کلام سلف صالح، در موضع پایبندی به سنت، بسیار دیده می‌شود^۲ و بالعکس کسانی که مروج بدعت حقیقی هستند، مأول محرف و حتی گاهی منکر نصوص شرعی هستند.

مبحث دوم: بدعت اضافی

بدعت اضافی بدعتی است که دو شائبه دارد:

اول: ادله‌ای دارد که از این جهت نمی‌تواند بدعت باشد.

۱- ابوجعفر الطحاوی، العقیة الطحاویة ج ۱ ص ۳۹۹.

۲- توفیق یوسف واعی، البدعه، ص ۱۷۸.

دوم: دستاویزی ندارد و از این جهت شبیه بدعت حقیقی است، و چون این عمل بدعتی، دو شائبه دارد و به هیچکدام از دو جانب اتصال کامل ندارد، آن را بدعت اضافی نامیده‌اند.

بدعت اضافی در ارتباط با یکی از دو جانب مذکور، سنت است، چون مستند به دلیل است. و در ارتباط با جنبهٔ مقابل، بدعت است، چون مستند به شبهه است نه دلیل، و یا اصلاً مستند نیست و فرق بین این دو مطلب این است که اولی (یعنی دلیل شبه‌ای) علی‌الظاهر دلیل است ولی از جهت تفصیل و کیفیات دلیل به حساب نمی‌آید.^۱

انواع بدعت اضافی:

علماء بدعت اضافی را به دو دسته تقسیم کرده‌اند.^۲

۱- بدعتی که نزدیک به بدعت حقیقی است، تا جایی که ممکن است حقیقی تصور شود.

۲- بدعتی که دور از بدعت حقیقی است، لذا ممکن است، سنت محض تلقی شود.

مثال اولی این است که مکلف دو راه را برای سلوک و رسیدن به قرب‌الهی داشته باشد، راهی سهل و آسان و دیگری سخت و مشکل، و این دو راه، هر دو به

۱- ابواسحاق الشاطبی، الاعتصام، ج ۱ ص ۲۸۷ به بعد. برای بدعت اضافی در تقسیم آن به دو دسته مثال ذکر شده است.

۲- ابواسحاق الشاطبی، الاعتصام ج ۱ ص ۲۸۷.

اندازه هم، وی را به مطلوبش برسانند. اما مکلف سخت گیر، راه سخت را انتخاب می کند و از پیمودن راه آسان خودداری می نماید.

مانند فردی که برای غسل کردن دو آب در دسترس دارد، آب گرم و آب سرد و هوا هم سرد است، اما وی آب سرد، را انتخاب می کند، طبیعتاً این کار مخالف قاعده رفع حرج است؛

﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾ (الحج: ۷۸)

«خداوند حرجی را بر شما در دین مقرر نکرده است».

از جمله مثال های دیگر این بدعت، پوشیدن لباس خشن، خوردن غذای غیرلذیذ با وجود دسترسی بر آن به قصد تقرب و بدون غرضی صحیح، مانند پیری یا مقاومت در مقابل شهوت باطل، را می توان نام برد.

در این مورد آیات و احادیث زیادی وارد شده که به برخی از آنها در فصول گذشته اشاره شد.^۱

و اما برای فهم نوع دوم بدعت اضافی که آن چنان از بدعت دور می باشد که نزدیک است سنت محض تلقی شود، باید توجه داشت که اصل عمل در این بدعت ها مشروعیت است، اما به جهت سد ذرائع، جاری مجرای بدعت قرار می گیرد. مانند اینکه فرد، همانند التزام به سنن رواتب به صورت دائمی یا در اوقاتی محدود و بر شیوه ای محدود، به نوافل ملتزم شود. و مثلاً نوافل غیررمضان را به صورت جماعت در مسجد برپا کند. که این کار ابتداع است و دلیل بدعت آن این است که چنین امری از پیامبر و صحابه و سلف صالح گزارش نشده است. چنین

۱- مراجعه شود به: مفهوم بدعت در نصوص اسلامی و علل ظهور و گسترش بدعت در همین کتاب.

کاری موجب می‌شود عوام هم به سنت بودن آن معتقد گردند و این امر فساد و تباهی دین را به دنبال دارد.

بخش دوم: تقسیم بدعت به اعتبار شمول

مبحث اول: بدعت عادی و تبعدی

۱- بدعت عادی:

امر عادی است که مقصود از آن تقرب به خدا و طمع به ثواب نیست^۱. شاطبی در تعریف امر عادی می‌گوید: «امر عادی امری است که معنایش معقول است و مصلحت و مفسدت آن قابل شناخت است»^۲.

۲- بدعت تبعدی:

و امر تبعدی امری است که به جهت خضوع و تسلیم به نیروی غیبی و لایق احترام، انجام می‌شود و در آن تقرب به خدا و چشم‌داشت به ثواب ملحوظ است. شاطبی امر تبعدی را اینگونه تعریف می‌کند: «امر تبعدی امری است که معنای آن تفصیلاً قابل فهم نیست و ممکن است مسئله موردنظر، مأموریه و یا منهی عنه باشد»^۳.

دخول بدعت در عبادیات و عادیات

۱- علی محفوظ، الابدأ ص ۶۳.

۲- ابواسحاق شاطبی، الاعتصام ج ۲ ص ۷۹.

۳- ابواسحاق شاطبی، الاعتصام ج ۲ ص ۷۹.

در بحث تعریف اصطلاحی بدعت به گونه‌ای مختصر و مفید توضیح دادیم که دخول بدعت در مسائل عبادی غیرمتنازع‌فیه است و اما دخول آن در عادیات مختلف‌فیه است و قول راجح این است که در آن دسته از عادیاتی که شائبه‌ای از تعبد دارند، بدعت مورد دارد و می‌توان بدعت را به آن بخش، نسبت داد.^۱ برای بدعت در عادیات، مظالم مختلف و نودرآمد، تقدیم جهال بر علماء در محل‌های مختلف و در امور کشورداری، سپردن امور شریف به ناهلان به علت توارث و یا امثال آن، را نام برده‌اند.^۲

مبحث دوم: بدعت فعلی و ترکی

محققان براین باورند که ترک فعل، از افعال مندرج در تحت مقوله اختیار است. بنابراین ترک هم می‌تواند طاعت باشد و هم معصیت و بدعت همچنان‌که شامل فعل مخالف سنت است، بر ترکی که لازمه‌اش مخالف با سنت است نیز اطلاق می‌شود. وقتی که مسلمانی تصمیم می‌گیرد امر مباح را بدون دلیلی (مانند بیماری، رژیم غذایی، مداوا و ...) ترک کند، و یا آنکه نذر می‌کند که مطلقاً از تناول چیزی خودداری کند، با این کار مرتکب بدعت می‌شود. اصل و سند این موضوع این آیه شریفه است:

﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ

اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾ (المائدة: ۸۷)

۱- مراجعه شود به: فصل تعریف بدعت و همچنین: ابواسحاق الشاطبی، الاعتصام، ج ۲ ص ۷۹.

۲- توفیق سلیم، البدعه، ص ۱۹۸.

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! امور پاکی را که خداوند برایتان حلال کرده، تحریم نکنید و از حدود خارج نشوید، حقا که الله متجاوزان از حدود را دوست ندارد».

در تاریخ اسلام موارد متعددی از ترک طیبات صورت گرفته، که از طرف رسول الله ﷺ و شاگردان دانا و حکیمش مورد مؤاخذه و نکوهش و نهی، قرار گرفته است.^۱

از جمله بدعت‌های ترکی، تغییر اذکار نبوی و جایگزین کردن ادعیه و اذکار غیرمسنون به جای آن، ترک زکات دادن به بهانه دادن مالیات، ترک نماز جمعه به حجت نیافتن امام امثل، ترک نماز تراویح در مساجد^۲ و اموری از این قبیل را می‌توان نام برد.

مبحث سوم: بدعت اعتقادی، قولی و عملی

یکی از اصلی‌ترین تقسیمات بدعت، تقسیم مذکور است. در واقع این تقسیم شمول مصداقی بر دیگر تقسیمات بدعت دارد. از جمله بدعت‌های اعتقادی، قول به وحدت وجود، نظریه حلول روح، عدم کارایی کلیات دینی در امور اقتصادی و

۱- به عنوان مثال به مواردی که در فصل علل ظهور بدعت در این کتاب به آنها اشاره شده مراجعه کنید.

۲- البته در این مورد به تفصیل در این کتاب توضیحاتی ارائه شده که به توفیق خدا، مسنون بودن اقامه تراویح به صورت جماعت در مسجد، به اثبات رسیده است.

حکومتی، متأثر شدن رسول خدا و آئین نبوی از فضای جزیره العرب و فرهنگ عربی را می‌توان نام برد.^۱

از جمله بدعت‌های قولی، می‌توان به اشعار برخی از شعرا در توصیف تزکیه و سلوک تربیتی اسلام، و جایگزین کردن الفاظی به جای اصطلاحات دینی، اشاره کرد.

و بدعت‌های عملی، خود نیاز به کتابی مستقل دارند و از جمله‌ی آنها، به جا آوردن عبادات به گونه‌ای که مخالف با سنت رسول خداست را، می‌توان نام برد. بدعت را به اعتبار احکام خمسه‌ی تکلیفیه به پنج دسته واجب، مندوب، مباح، مکروه حرام تقسیم کرده‌اند اما چون این اقسام خود در تقسیم بدعت به سیئه و حسنه مندرج است و بدعت‌های واجب و مندوب و مباح خود از اقسام سنت‌های حسنه و بدعت‌های مکروه و حرام از جمله بدعت‌های سیئه محسوب می‌شوند، لذا این تقسیم زائد به نظر رسید و به همین خاطر از آوردن آن احتراز شد.

۱- مباحثی که اخیراً توسط برخی از مترجمان آثار پوپر، شلایرماخر، با عنوان‌هایی مانند بسط تجربه نبوی، و مقوله‌هایی مانند ذاتیات و عرضیات دین و تلفیق این مقوله‌ها با اشعار شعرای فارسی زبان و تحمیل آنها به مفاهیم و نصوص شرعی، از بدعت‌های بدیع امروزی است. گویا این افراد نمی‌دانند یا دانسته نمی‌دانند که تفسیر دین باید با نصوص و ادله دینی صورت گیرد نه با اشعار و آثار دیگران، و راستی که: ﴿وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ﴾ (الشعراء: ۲۲۴)

بخش سوم: تقسیم بدعت به اعتبار تحسین و تقیح

مبحث اول: بررسی علل پیدایش نظریه بدعت حسنه

در مورد علت تقسیم بدعت به سیئه و حسنه، در ابتدای فصل تعریف اصطلاحی بدعت، سه علت را ذکر کردیم و متذکر شدیم، اثر مشهور (نعمت البدعة هذه) غالب کردن بار مفهوم لغوی بر معنای شرعی و اصطلاحی آن و همچنین تقلید علما از همدیگر عمده‌ترین علل تقسیم بدعت به حسنه و سیئه از طرف گروهی از علماست.

در اینجا برای تبیین بیشتر مطلب، مروری مختصر بر این سه علت می‌نمائیم تا مقدمه‌ای برای رد این تقسیم و مدخلی برای ورود به آن باشد.

۱- اثر مشهور «نعمت البدعة هذه»

قائلان به بدعت حسنه می‌گویند: «هنگامی که امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه مردم را برای نماز تراویح، به صورت اقتداء به یک امام جمع کرد، در نهایت فرمود: «نعمت البدعة هذه» بنابراین وقتی فردی مانند عمر رضی الله عنه و سابقین اولین و مسلمانان صدر اسلام، قائل به تحسین بدعتی باشند، تحسین بدعت‌های دیگری همانند آن، چه ایرادی می‌تواند داشته باشد؟

در جواب این استدلال لازم است به نکات زیر توجه کنیم:

۱. جمله «نعمت البدعة هذه» ناظر بر مفهوم لغوی است نه شرعی زیرا:

اولاً: جماعت نماز تراویح بر یک امام از فعل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ثابت است، لذا این کار قطعاً سنت است و محال است عمر «نعمت البدعة هذه» را با همان کاربرد اصطلاحی به کار برده باشد. بنابراین، بدعت در اینجا بدعت لغوی است و علت

تسمیه آن، این است که جماعت واحده‌ی نماز جماعت تراویح، برای مدتی در میان مسلمانان ترک شده بود و چون بار دیگر متداول گشت، چیز تازه‌ای به نظر می‌رسید، ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها روایت می‌کند:

(شبی رسول خدا ﷺ به مسجد تشریف برد، و در آنجا نماز خواند، و مردانی به او اقتدا کرده و با جماعت نماز خواندند. در صبح آن شب مردم با هم در مورد نمازشان به امامت پیامبر سخن گفتند در نتیجه افراد بیشتری از کسانی که شب اولی به مسجد آمده بودند، برای نماز، جمع شدند، پیامبر شب دوم نماز خواند و آنها نیز به وی اقتداء کردند صبح روز بعد باز با افراد دیگری سخن گفتند در نتیجه در شب سوم اهل مسجد بیشتر شدند و رسول الله ﷺ به مسجد تشریف برده و نماز تراویح را خواندند اما در شب چهارم، مسجد گنجایش مردم را نداشت و پیامبر برای نماز تراویح به مسجد نیامد، و برای نماز صبح، در مسجد حضور یافت و پس از آنکه نماز صبح را خواند به مردم روی کرده و کلمه شهادت را بر زبان آورده و فرمود:

«أما بعد، فإنه لم يخف عليّ مكانكم ولكني خشيت أن تفرض عليكم

فتعجزوا عنها» «مکان شما بر من مخفی نماند، اما من ترسیدم که جماعت تراویح بر شما فرض شود، و شما از ادای آن عاجز مانید.» رسول خدا فوت کرد و نماز تراویح به صورت فرادی باقی ماند.^۱

بنابراین، حدیث مذکور دال بر سنت بودن جماعت تراویح و همچنین سنت بودن فرادای آن است و همانطور که ابن حجر در فتح الباری تقریر کرده، رسول خدا، به جهت رأفت بر امت، جماعت آن را ترک کرده است.^۱

ابن تیمیه نیز پس از ذکر این مطلب می‌گوید: «وقتی که پیامبر ﷺ فوت کرد، شریعت جای گیر شده بود و ترسی از فرض شدن جماعت نبود» لذا عمر رضی الله عنه ابی بن کعب را امام مردم کرد و جماعت را یکی نمود^۲

شیخ الاسلام در جای دیگری می‌گوید: «نماز تراویح در شریعت محمدی بدعت نیست بلکه سنت بودن آن با قول و فعل نبی کریم ﷺ آن هم به صورت جماعت، ثابت است و جماعت بودن آن نیز بدعت نیست بلکه سنتی از سنن شریعت است و رسول خدا در اول ماه رمضان آن را دو یا سه شب خوانده است و در ده شب آخر رمضان نیز چندبار آن را با جماعت به جا آورده، و مردم در عصر پیامبر آن را به صورت جماعت‌های چندگانه در مسجد می‌خواندند و پیامبر کارشان را تقریر می‌فرمود.

«و اقرار آن حضرت، سنت است»^۳

عین همین مطلب را علمای بزرگی مانند: ابن رجب حنبلی^۴ و نیز شاطبی در الاعتصام ذکر کرده‌اند.^۵

۱- ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، ج ۲ ص ۲۵۲.

۲- تقی الدین ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ج ۲۲، ص ۳۴.

۳- تقی الدین ابن تیمیه، اقتضاء الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۵۸۸، ۵۹۱/۲.

۴- ابن رجب حنبلی، جامع العلوم، ص ۲۵۲.

۵- ابواسحاق شاطبی، الاعتصام ج ۱ ص ۱۹۴.

۲- با توجه به اینکه قول و فعل و تقریر پیامبر، سنت است و نظر به این که پیامبر قولاً و تقریراً، نماز تراویح، جماعت آن، و همچنین اجتماع مردم بر امام واحد را، خود به عهده گرفته و خود، امامت نموده است، بدعت نامیدن آن، قطعاً مفهومی جز مفهوم لغوی ندارد چون تالی صغری و کبرای مذکور، سنت بودن اجتماع مردم بر امام واحد است، و وجه تسمیه تراویح به بدعت، محجور بودن مردم از آن، برای مدتی طولانی است، نه چیز دیگر.

۲- تغلیب مفهوم لغوی الفاظ بر مفهوم شرعی آنها

اگر ایراد شود که چگونه ممکن است صحابه‌ای بزرگوار مانند عمر مصطلح شرعی را به معنی لغوی آن به کار ببرد، در جواب می‌گوییم این کار در قرآن، چندبار صورت گرفته است. به عنوان مثال، کلمه صلاة در آیه،

﴿ وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصَدِيَةً ﴾ (الانفال: ۳۵)

«نمازشان در کنار بیت چیزی جز، سوت زدن و کف زدن نبود».

قطعاً به معنی صلاة مصطلح شرعی و اسلامی نیست. همچنین کلمه سجده در

آیه؛

﴿ وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ ﴾ (البقره: ۳۴)

«و آنگاه که به ملائکه گفتیم به آدم سجده کنند».

به معنی سجده در آیه ﴿ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ ﴾ (العلق: ۱۹) نیست.

در کلام صحابه نیز کلماتی از این قبیل پیدا می‌شوند که مراد و منظور آن بزرگواران مفهوم لغوی است نه شرعی. مانند سخن اُبی بن کعب خطاب به پیامبر ﷺ آنجا که عرض کرد: «اجعل لك صلاتی كلها»، قال: «إذا تكفی همك ویغفر لك ذنبك» (تمام دعایم را مخصوص تو می‌کنم)، پیامبر فرمود: «در آن صورت این دعا برای هم و غم تو کافی است و گناهت به خاطر آن بخشیده می‌شود».

در این اثر، کلمه صلاة، به معنی دعا است نه صلاة مصطلح شرعی.

همچنین در اثری از ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها آمده: «كان رسول الله ﷺ في نفر من المهاجرين والأنصار فجاء بعير فسجد له»^۱ «رسول خدا ﷺ در میان گروهی از مهاجرین و انصار بود، که شتری آمد و به احترام پیامبر سرش را تکان داد». در اینجا می‌بینیم که ام‌المؤمنین کلمه سجده را به معنی تکان دادن سر، به کار برده، و پرواضح است که سجده در اینجا به معنی گذاشتن اعضای هفت‌گانه بر زمین به عنوان عبادت خدای سبحان، نیامده است. این مفهوم لغوی را اهل لغت برای کلمه سجده ذکر کرده‌اند.^۲

همچنین در کلام عرب صدر اسلام، برخی از مصطلحات شرعی به مفهوم لغوی آن به کاررفته است. به عنوان مثال ابولهب در توصیف پیامبر ﷺ به مردم گفت: «إن هذا یرید منکم أن تسلموا اللات والعزی وحلفاء کم من الحی بنی مالک بن

۱- امام احمد، مسند احمد، ج ۶، ص ۷۶

۲- ابوالفضل ابن منظور، لسان العرب ج ۳ ص ۲۰. قلن له اسجد للیلی فسجدا.

قیس إلی ما جاء به من البدعة والضلالة... این (پیامبر) از شما می‌خواهد لات و عزى و هم پیمانانتان از قبیله بنی مالک را به خاطر بدعت و گمراهی که آورده رها کنید و به گمراهی و بدعت او ببینید».

می‌بینیم ابولهب، کلمه بدعت را در کلام خود به کار برده و معنی لغویش را، از آن منظور داشته است.

نظری به حدیث: «من سن سنة»

یکی دیگر از عللی که موجب تحسین بدعت شده حدیث: «من سن سنة حسنة

فله أجرها وأجر من عمل بها إلی يوم القيامة»^۱ است.

۱- این مسلم حجاج، صحیح مسلم، ج ۳ ص ۲۰۵۹ شأن ورود این حدیث اینست: پیامبر ﷺ در میان یاران بزرگوارش نشسته بود، جمعی پابرنه و فاقد لباس خدمتش رسیدند در حالی که شمشیر برکمر بسته (و آماده جهاد بودند) از مشاهده فقر آنها، چهره رسول خدا، دگرگون شد، به خانه رفت و سپس برگشت و به بلال دستور داد مردم را دعوت به اجتماع و نماز کند، بعد از برگزاری نماز، پیامبر خطبه‌ای خواند و فرمود: «ای مردم! از خدا بترسید، خدایی که شما را از یک نفس واحد آفرید و بدانید خدا مراقب شما است، مردم! تقوا پیشه گیرید و به فکر فردای قیامت باشید، هر کدام بتوانید از دینار، درهم، لباس، گندم، خرما حتی نصف یک خرما، به نیازمندان کمک کنید» در این هنگام مردی از انصار، کیسه پولی آورد که در دستش جای نمی‌گرفت، این امر سبب تشویق مردم شد و پشت سر هم کمک‌های مختلف فراهم کردند، به حدی که دو کوبه از مواد غذایی و لباس جمع شد، آثار سرور در چهره پیامبر نمایان گشت در این هنگام فرمود: «من سن فی الإسلام سنة حسنة فله أجرها وأجر من عمل بها بعده من غیر أن ینقص من أجورهم شیء ومن سن فی الإسلام سنة سیئة کان علیه وزرها ووزر من عمل بها من بعد من غیر أن ینقص من أوزارهم شیء».

رسول خدا ﷺ می فرماید: «هر کس راهی نیکو را پیش پای دیگران بگذارد، اجر این راهنمایی و همچنین اجر کسی را که به روش او «تا قیامت» به آن عمل می کند، دارد». و هر کس روشی بد را بسازد، گناه این کار و همچنین گناه تمام کسانی را که به آن تا قیامت عمل می کنند، بر گردن دارد. در اینجا عدم توجه به معنی لغوی کلمه سنت که سیرت، نهج، طریق، و مراد و منظور انسان است. و همچنین کمی شتاب در نتیجه گیری موجب شده که برخی با استناد به این حدیث قائل به بدعت حسنه و سیئه شوند.

در حالی که اساساً در این جا خلط مبحث شده و بحث، بحث سنت حسنه و سنت سیئه است و صورت قضیه اینگونه است:

(آنچه که در شرع پسندیده می باشد راهی حسن و نیکو است، و استفاده از روشی که مرضی شرع است سنتی حسنه در اجرای آن امر حسن است. مثلاً انفاق کردن امری نیکو است حال اگر مؤسساتی با درج شماره حساب هایی در جرائد، حسنات مردم را جمع کنند راهی نیکو را در جمع کردن تبرعات آنها، در پیش گرفته اند و این سنتی حسنه است. در مقابل، تبرج امر سیء است استفاده از عکس و تلویزیون سینما سنتی سیئه در ترویج آن امر سیء است. بنابراین حدیث مذکور، ابداً اشاره ای به بدعت حسنه و سیئه ندارد، چرا که اساساً بحث حدیث، راه نیک در ترویج نیکی و راه بد در ترویج بدی است).

و همانگونه که گفته شد، اگر به مفهوم لغوی سنت اندکی توجه می‌شد، قطعاً چنان استنادی صورت نمی‌گرفت.^۱

ما در این مبحث تأثیر اثر (نعمت البدعة هذه) و همچنین به صورت ضمنی غلبه بار لغوی بر بار اصطلاحی را توضیح دادیم. اینکه به صورت مختصر قضیه تقلید از پیشینیان را در تحسین بدعت، مورد بحث قرار می‌دهیم.

۳- تقلید:

بی‌تردید شأن افرادی مانند عزبن عبدالسلام در عدم تأیید بدعت‌ها بسیار والاتر از آن است که مورد تشکیک قرار گیرد.

و اگر در سخنان اهل بدعت استشهادی به تقسیم آن بزرگوار و افرادی مانند وی، صورت می‌گیرد، نوعی سوءاستفاده است. فردی مانند عزبن عبدالسلام گرچه بدعت را تقسیم کرده، ولی مؤید بدعت مبتدعان نیست.

متأسفانه قضیه تقلید بی‌تأمل در بین بسیاری از خواص و اهل علم نیز راه یافته و گاهی علماء در این زمینه، با مقلدان معمولی «حداقل در عدم تأمل و اندیشه» تفاوت چندانی ندارند.

اثر این تقلید در ما نحن فیه، چنان گسترده است که حتی به برخی از کتب لغت، راه یافته است و آنها نیز به جای تقسیم لغوی بدعت به سیئه و حسنه و ذکر شمول آن، قائل به تقسیم شرعی بدعت شده‌اند، در مصباح المنیر پس از ذکر مفهوم بدعت

۱- برای مطالعه بیشتر (در مورد مفهوم لغوی سنت مراجعه شود به: ابوالفضل ابن منظور، لسان العرب

ج ۱۳ ص ۲۲۵/۴، ۳۹۰/۱۳، ۲۲۵/۱۳ و همچنین: احمد بن فارس مقایس اللغه ج ۳ صص ۶۱-۶۰.

آورده است،^۱ «لکن قد يكون بعضها غير مكروه فيسمى بدعة مباحة ... اما بدعت گاهی غير مكروه است که در این صورت بدعت مباح نامیده می شود!» و نیز این مطلب به دایرة المعارف الإسلامية^۲ و دایرة المعارف القرن العشرين^۳ و برخی دیگر از کتب لغت، سرایت کرده است.

اثر این شیوع این است که در ذهن مراجعان به کتب لغت، قول به تحسین بدعت مانند امری مسلم و به قول علمای منطق، مشهورات، جای گیرد.

و طبیعی است که این نفوذ موجب انتقال معنای مذکور در میان توده بی سواد و یا کم سواد جامعه مسلمانان شود. لذا حساسیت اولیه امت اسلامی نسبت به بدعت در میان آنها کم رنگ گردد و دین خدا در طول زمان صبغه و رنگی غیر از آنچه که در صدر اول داشت، پیدا کند.

و این چیزی است که دلسوزان و ناصحان دین خدا، پیوسته از آن هراس داشته اند و دارند.

مبحث دوم: ارزیابی انتقادی نظریه بدعت حسنه

در بحث پیش، علل پیدایش قول تحسین بدعی و قائل بودن به بدعت حسنه، مورد بررسی قرار گرفت. با توجه به اینکه بسیاری از مطالبی که تا حال در این کتاب آمده تمهیدات و مقدماتی برای پرداختن به موضوع بالاست، بدون ذکر هیچ مطلب دیگری، این موضوع را در چند بند بررسی می کنیم:

۱- احمدرافی، المصباح المنیر ص ۳۸.

۲- احمد شتاوی، دایرة المعارف جلد ۳ ص ۴۵۶.

۳- فرید وجدی دایرة المعارف القرن العشرين ج ۲ ص ۷۷.

۱. قول به حسنه بودن برخی از بدعت‌ها نقض ادله شرعیه وارد شده در ذم عموم بدعت‌هاست چون نصوصی که بدعت را ذم کرده و مسلمانان را از آنها برحذر داشته، مطلق و عام است و با وجود کثرت این نصوص، استثنائی در آنها به کار نرفته و اشاره‌ای در آنها وجود ندارد که مقتضی این باشد که مثلاً فلان بدعت، نزد خداوند حسن و مقبول است. و در

هیچکدام از آنها نیامده که: «کل بدعة ضلالة إلا کذا و کذا»

و اگر محدثاتی وجود داشت که لازم بود شرع آنها را حسنه یا مشروع بداند، به اقتضای کامل بودن شریعت الهی، به آنها اشاره می‌شد و در نصوص کتاب و سنت استثناء می‌گردید. اما چنین چیزی نه در منطوق و نه در مفهوم نصوص اسلامی وجود ندارد بنابراین تمامی ادله ذم، دال بر این است که قاعده کلی در ذم بدعت، استثناء بردار نیست و ممکن نیست فردی از افراد بدعت از مقتضای آن خارج شود.^۱

همچنین یکی از قواعد مسلم اصول فقه این است که: (هرقاعده یا دلیل شرعی کلی، وقتی که در اوقات و احوال مختلف تکرار شود و مقترن به تقیید یا تخصیص نباشد، این تکرار دال بر بقای آن قاعده بر مقتضای لفظ عام و مطلق آن است. احادیث ذم بدعت و تحذیر از آن، از این قبیل است. رسول الله ﷺ در جمع غفیر مسلمانان و در اوقات و احوال زیاد و متعدد و متنوع فرموده است:

«کل بدعة ضلالة»

و در هیچ آیه و حدیثی تقیید و تخصیصی برای این عام مطلق نیامده است بلکه هیچ نصی وارد نشده که دال بر صحت خلاف این قاعده باشد، و این خود دال بر این است که نصوص مذکور، عام و مطلق است.^۱ و برعام و مطلق بودن خود باقی هستند.

لفظ کل در حدیث «کل بدعة ضلالة» از الفاظ عموم است و طبق قواعد علم منطوق این جمله موجب کلیه است و بنا به قواعد علم اصول، کل که از الفاظ عموم است، مستغرق تمام جزئیات و افراد بدعت است و اهل لغت متفق هستند که فائده این لفظ رفع احتمال تخصیص است (البته در جایی که به نکره مضاف می‌شود و یا برای تأکید می‌آید).^۲

و چون این کلمه در حدیث کل بدعة به نکره اضافه شده، دال بر عموم مستغرق سایر اجزاء است و به عنوان نصی در مورد کل افراد آن نکره، کاربرد دارد. چه مدلول مفرد باشد و یا مثنی و یا جمع و همچنین این استغراق شامل تمام جزئیات است، یعنی تمام جزئیات نکره را شامل می‌شود. با تأمل در تطبیق حدیث «کل بدعة ضلالة» متوجه می‌شویم که مضاف‌الیه کل، کلمه بدعت است که نکره آمده، لذا تمام قواعد موردنظر، بر آن تطبیق می‌شود و امکان ندارد بدعتی از این کلیت خارج شود. زیرا وقتی که می‌گوئیم؛

﴿وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ﴾

(القمر: ۵۲)

«تمام آنچه که آنها انجام داده‌اند، در پرونده‌هایی ثبت شده است».

۱- همان، صص ۱۴۲، ۱۴۱ علی بن عبدالکافی، الابهاج فی شرح المنهاج ج ۲ ص ۹۴.

۲- علی بن عبدالکافی، الابهاج فی شرح المنهاج ج ۲ ص ۹۴.

نمی‌توان استثنائی بر شیء قائل شد.

بنا بر این اعتقاد به وجود بدعت حسنه، مساوی با انهدام تمامی قواعد مذکور و ایجاد خلل در جملائی شبیه به آن است.^۱

۱- (با نگرشی به اقوال مأثور از صحابه، تابعین و تبع تابعین می‌بینیم که آن حضرات بدعت را ذم، تقبیح و تنغیر کرده و عملاً مثبت اقوال خویش بوده‌اند و کوشیده‌اند که ذرائع منتهی به بدعت را قطع کنند و همیشه از مجالسه با اهل بدعت و شنیدن اقوال آنها کراهت داشته‌اند و توقف و استثنائی بر اساس محاسبه استقرائی، از آنها گزارش نشده است. و خود این مطلب دال بر این است که خیر القرون و دو تالی آنها بر این بوده‌اند که حسنه‌ای در بدعت‌ها وجود ندارد.^۲

۲- (هر کس منصفانه و به دور از تمایلات نفسانی به بدعت‌های مختلف بنگرد متوجه می‌شود که با شریعت الهی ضدیت دارند و در واقع حکم استدارکی بر شارع حکیم شریعت دارند (البته به شرطی که با دلی پاک و دور از تحمیلات عقیدتی و مذهبی معهود خود به بدعت بنگرد).

بنابراین چگونه ممکن است امری که چنین حالی دارد، به حسنه و قبیحه تقسیم شود؟! و یا برخی از آن ممدوح و برخی دیگر مذموم باشد؟^۳

۴- بنا به فرض جدلی و منطقی اگر فرض کنیم در متون نقلی آمده است که بعضی بدعت‌ها حسنه هستند و این مطلب به صورت درج و یا استثنائی

۱- علی بن عبدالکافی، الابهاج فی شرح المنهاج ۹۴/۲.

۲- ابواسحاق الشاطبی، الاعتصام ج ۱ ص ۱۴۲.

۳- ابواسحاق الشاطبی، الاعتصام ج ۱ ص ۱۴۲.

که درسیاق ذم است، آمده و مثلاً پیامبر فرموده باشد که: (المحدثة

الفلانية حسنة) در این صورت آن عمل بدعت نیست و بدعت نامیده

نمی‌شود. بلکه تقریری است که با سنت قولی تأیید شده است.

۵- اگر فرض کنیم که در نصوص وارده از پیامبر و یا اقوال سلف چیزی

وجود دارد که مقتضی حسنه بودن برخی از بدعت‌ها است، چنین چیزی

نمی‌تواند نصوص عامی را که در مورد بدعت آمده است، تخصیص دهد.

چون آنچه که به حسنه توصیف می‌شود، یا آنکه در اصل غیرحسنه است

که در این صورت اثبات حسن بودنش نیاز به دلیل دارد و آنچه که حسن

بودنش دلیل دارد دیگر بدعت نیست لذا عموم ذم در نصوص ذم کننده‌ی

بدعت، به جای خود باقی می‌ماند.

و یا آنکه می‌گوییم آنچه که حسنش ثابت شده از عموم تخصیص یافته و عام

تخصیص یافته برای سایر موارد، دلیل است. بنابراین کسی که به تخصیص برخی از

بدعت‌ها از عموم ذم معتقد است باید دلیلی مخصوص از کتاب، سنت و یا اجماع،

اقامه کند وگرنه مجرد ادعای تخصیص هیچ بهایی ندارد.^۱

البته این بند فقط به عنوان تنزل در احتجاج اقامه شده است وگرنه عام بودن

قباحت تمامی بدعت‌ها، از نصوص شرعی به روشنی مستفاد است.

در هر صورت آنچه که قائلان به بدعت حسنه، آن را حسنه می‌دانند خارج از

یکی از این سه شکل نیست.

۱- تقی الدین ابن تیمیه، اقتضاء الصراط المستقیم ج ۲ ص ۵۸۴ و تقی الدین ابن تیمیه، مجموع

اول: یا آنکه حسنه بودن آن با ادله‌ی صالحه ثابت شده که چنین چیزی اساساً بدعت نامیده نمی‌شود، گر چه از جهت لغوی می‌توان آن را بدعت نامید چون امر مذکور با دلیل نقلی مشروعیت دارد.

دوم: امری است که محسن (نیکو داننده) بدعت، آن را حسنه می‌داند، و ظن او ظنی باطل است.

سوم: ممکن است از اموری باشد که حسنه بودن آن محل مناقشه است یعنی می‌تواند حسنه و یا سیئه باشد، در این مورد باید توجه کرد که چنین چیزی صلاحیت معارضه و استدلال را ندارد، در جواب چنین موردی با جواب مرکب می‌گوییم: (اگر ثابت شد که مورد گفتگو حسنه است بنابراین، نمی‌تواند بدعت باشد و نمی‌توان آن را مخصوص دانست و اگر حسن آن ثابت نشد، بنابراین در زیر عموم نص قرار می‌گیرد و یکی از مصادیق آن است).^۱

۶- لازمه اعتقاد به حسنه بودن برخی از بدعت‌ها، متهم کردن دین به نقصان و قول به عدم کمال آن است، و این معنا مخالف خبرصریح قرآن است آنجا که می‌فرماید:

﴿ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ

دِينًا ۝

(المائدة: ۳)

«امروز دینتان را برایتان کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و از اسلام به عنوان دین شما، خشنود گشتم».

آری اعتماد به حسنه بودن برخی از بدعت‌ها به منزله این است که معتقد باشیم پیامبر و شاگردان او به چیزی که بهتر است عمل نکرده‌اند و یا اصلاً از آن بی‌خبر بوده‌اند و افرادی زیرک‌تر از آنها آن مسائل را درک کرده‌اند و به آن عمل نموده‌اند!!

۷- تخصیص بدعت به وصف حسن یا ثواب، نیاز به یک مخصص دارد که آن را از عموم ذم خارج کند. اگر این مخصص که مدعی به آن احتجاج می‌کند به صراحت می‌گوید: (این کار عبادت و قربت است)، در جواب گفته می‌شود: عبادات توقیفی هستند و جائز نیست خداوند به گونه‌ای غیر از آنچه که خود فرموده، عبادت شود.

و اگر مخصص عقل است، باید توجه کرد که عقول متنوع و افهام مختلف است. ممکن است کسی کاری را تحسین و فرد دیگری آن را تقبیح کند. و این دور از حکمت خداوندی است که دین را به دست آراء عقلی بشر و تمایلات درونی آنها دهد چرا که عقل، شعور، درک و احساسات انسانها متفاوت است و این امر موجب می‌شود در یک محل و در آن واحد بر امری، احکام مختلفی صادر گردد که همگی با هم مقابله و تضاد دارند و عقلاً محال است خداوند ما را به دین و آئین این چنین مضطرب دعوت کند.

(گذشته از این، چه عقلی مخصص یا محسن برخی از بدعت‌ها شده است؟)

آیا عقل همه مردم چنین حکم کرده؟ یا عقل اکثر و یا بعضی از آنها؟

اگر عقل همه آنها حکم کرده؟ (که این امر غیر متصور است) چنین امری، اجماع است و باید دانست که امت بر ضلالت و مخالفت با قواعد شرع جمع نمی‌شوند و هیچگاه بر مخالفت با نصوص ظاهری و جلی دین متفق نمی‌شوند و اگر عقل

عده‌ای از مردم چنین حکمی کرده، باید دانست که این قابل اعتماد نیست؛ زیرا برخی از عقول، در جایی که مخالفت کامل موجود است اولی از برخی دیگر از عقول نیستند، که در تبعیت مقدم شوند.^۱

و اگر مخصص دلیلی شرعی است (که البته چنین چیزی وجود ندارد) در جواب می‌گوییم: این مسأله‌ی مخصوص، از عموم ذم خارج است و عام موردنظر ما، برعدم صحت سایر موارد تخصیص نیافته، مطابقت می‌کند، البته در اینجا هم ما از مدعی طلب می‌کنیم که علت تخصیص را بیان کند.^۲

و شق دیگری که در این مورد می‌ماند این است که بگوئیم: مسئله موردنظر مخصص عموم نیست، چون بدعت شرعی به حساب نمی‌آید.

۸- قائل بودن به بدعت حسنه، موجب فساد دین است؛ زیرا راه را برای افراد بی‌اعتقاد و بوالهوس باز می‌کند و آنها در زیر چتر بدعت حسنه، تمامی گمراهی‌ها و کژی‌ها را به مردم تحمیل می‌کنند. و کار به جایی می‌رسد که به جای حاکمیت دین بر انسان، عقل، ذوق و هوس انسان‌ها بردین خدا حاکم می‌شود و این مساوی با زوال و نابودی دین خداست.^۳

۱- احمد بن حجر، تحذیر المسلمین عن الابتداع صص ۷۳، ۷۵، ۷۶. امروز در تحسین برخی از عقائد ساختگی به عقل کلی انسان‌ها استناد می‌شود. توجه به آنچه که در متن ذکر شد، برای رد این ادعاهای غیرعلمی بسیار ضروری است.

۲- تقی‌الدین ابن تیمیه، اقتضاء الصراط المستقیم ج ۲ صص ۵۸۴-۵۸۷.

۳- این همان چیزی است که تکیه کلام مبتدعهای هم عصر ما است: (به نظر من) (از دیدگاه من) و...

۹- به کسانی که قائل به بدعت حسنه هستند می‌گوییم: اگر شما جایز می‌دانید که اموری خارج از دین، بر دین خدایی افزوده شود، باید باکی از کاستن بخش‌هایی از دین نداشته باشید چون عده‌ای اسم این کار را بدعت حسنه می‌نامند و فرقی در بین این دو کار ملاحظه نمی‌شود؛ زیرا بدعت یا با نقصان است یا با افزایش.^۱

۱۰- خطاب به قائلان به بدعت حسنه می‌گوییم: شما که قائل به تقسیم بدعت به حسنه و سیئه هستید، بگویید که ما چگونه این دو بدعت را از

هم جدا کنیم؟ و با چه میزانی این دو را از هم تشخیص دهیم؟

مگر نه این است که ملاک، ذوق، رأی و استحسان شخصی است؟

بنابراین چگونه می‌توان از آثار و پیامدهای این تحسین در امان ماند؟

چرا که هرچه تلاش کنی به بدعت صبغه‌ای دینی دهی، باز نمی‌توانی آن را در زیر مجموعه دین اصیل و خالص جای دهی.

۱۱- اگر جایز بدانیم که خداوند برخی از دین را به استحسان بدون دلیل

شرعی ما، سپرده است در واقع به این معتقد شده‌ایم که وی ما را در

الوهیت و وحدانیتش شریک خود کرده است!!^۲

وصلی الله علی مبین الكتاب المبین وعلی آله الذین سلکوا سنته من أهل بینه

وأقاربه وصحابته واتباعه بإحسان إلی یوم الدین.

۱- احمد بن حجر، تحذیر المسلمین ص ۷۵.

۲- احمد بن حجر تحذیر المسلمین ص ۷۶.

فهرست منابع و مأخذ

١. القرآن الكريم
٢. الآجرى، محمد بن حسين، الشريعة، بيروت، ١٤٠٣ هـ
٣. آشورى، داريوش، دانشنامه سياسى، تهران، گلشن، ١٣٦٦ هـ
٤. ابن تيميه، المسودة فى اصول الفقه، بيروت، دارالكتاب العلمى.
٥. الآمدى، سيف الدين، الإحكام فى اصول الأحكام، بيروت، دارالكتاب العلميه، ١٤٠٠ هـ
٦. ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه، بيروت، دار احياء التراث العربى، ١٩٦٥ م.
٧. ابراهيم، محمد على، حجية مذهب الصحابى، مدينه ١٣٩٨ هـ
٨. ازهرى، تهذيب اللغه، مصر، دارالمصريه، ١٩٦٤ هـ
٩. ابن اثير، مجدالدين محمد جزرى، النهاية فى غريب الحديث والاثر، دار إحياء التراث العربى، بيروت.
١٠. ابن ابى شيبه، المصنف، بمبئى، دارالسلفيه.
١١. ابن ابوعاصم، السنه، بيروت، المكتب الاسلامى، ١٤٠٠ هـ
١٢. ابن تيميه، تقى الدين، الاستقامه، رياض، ١٤٠٣ هـ
١٣. ابن تيميه، تقى الدين، تعارض العقل والنقل، رياض، ١٣٩٩ هـ
١٤. ابن تيميه، تقى الدين، اقتضاء الصراط المستقيم، رياض ١٤٠٤ هـ
١٥. ابن تيميه، تقى الدين، مجموع الفتاوى، رياض، دارالإفتاء ١٣٩٨ هـ
١٦. ابن جوزى، تلبيس ابليس، بيروت، دار إحياء التراث، بى تا.
١٧. ابن حنبل، احمد، المسند، بيروت، داراحياء الخافقين. بى تا.

١٨. ابن حجر عسقلاني، نزهة النظر بيروت الخافقين. بي تا
١٩. ابن حجر هيثمي، احمد بن شهاب، الفتاوى الحديثه، بيروت، دارالمعرفه.
٢٠. ابن دريد، ابوبكر محمد بن حسن، جمهرة اللغه، بيروت دارالعلم، ١٩٨٧ م.
٢١. ابن عبدالبر، التمهيد، مغرب، ١٤٠٢ هـ
٢٢. ابن قيم، محمد بن ابى بكر، اغائة اللهفان من مصائد الشيطان، بيروت، دارالمعرفة.
٢٣. ابن قيم، محمد بن ابى بكر، الروح، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٩٧٥ هـ
٢٤. ابن قيم، محمد بن ابى بكر، مدارج السالكين، بيروت، دارالكتاب العربى، ١٣٩٢ هـ
٢٥. ابن كثير، تفسير القرآن العظيم، دارالاندلس، بيروت، ١٩٨٣ م.
٢٦. ابن فارس، احمد، معجم مقاييس اللغه، ايران دارالكتب العلميه.
٢٧. ابن وضاح، البدع والنهى عنها محل، ١٣٤٩ هـ.ق.
٢٨. ابن ماجه، سنن، تركيه، دارالدعوه ١٤٠١ هـ
٢٩. ابن مالك، محمد، الفيه، تهران، تبريزى، بي تا.
٣٠. ابن منظور جمال الدين، لسان العرب، قم، ادب الحوزه، ١٤٠٥ هـ
٣١. اصفهانى، ابونعيم، حلية الأولياء وطبقات الاصفياء، بيروت، دارالكتاب العربى، ١٤٠٠ هـ
٣٢. اصفهانى الراغب، مفردات غريب القرآن، بيروت، دار المعرفة.
٣٣. ابوداود، سنن، تركيه، دارالدعوه ١٤٠١ هـ
٣٤. ابوداود طيالسى، المسند، بيروت، دارالمعرفة.

٣٥. ابوشامه، محمد بن عبدالرحمن، الباعث على إنكار البدع والحوادث، مكة، دارالنهضة الحديثه، ١٤٠١ هـ.
٣٦. امام احمد، الزهد، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤٠٣ هـ.
٣٧. امير پادشاه، محمد امين، تيسيرالتحرير، مصر ١٤٠٢ هـ.
٣٨. الانصارى، عبدالعلى محمد، فواتح الرحموت شرح مسلم الثبوت، دار احياء التراث الاسلامى.
٣٩. البخارى، ابو عبدالله محمد بن اسماعيل بخارى، صحيح بخارى، بيروت، دارالفكر، ١٤٠١ هـ.
٤٠. البناء الساعاتى، احمد بن عبدالرحمن، التفتح قاهره، دارالشهاب.
٤١. بوطامى، احمد بن حجر، تحذيرالمسلمين من الابتداع، كويت، ط دوم، ١٤٠٣ هـ.
٤٢. البيهقى، أبوبكر، الإعتقاد على مذهب السلف، دارالعهد الجديد.
٤٣. البيهقى، السنن الكبرى حيدرآباد هند، ١٣٥٢ هـ.
٤٤. التبريزى خطيب، مشكاة المصابيح، بيروت المكتب الإسلامى، ١٣٩٩ هـ.
٤٥. الترمذى، ابو عيسى محمد بن عيسى، الجامع الصحيح، تحقيق أحمد شاكر، بيروت دارالفكر.
٤٦. الجرجانى، شريف على بن محمد، التعريفات، بيروت، ط اول، دارالكتب العلميه، ١٤٠٣ هـ.
٤٧. الجزرى، محمد بين اثير، جامع الأصول فى أحاديث الرسول، تحقيق عبدالقادر أرناؤوط، بيروت، دارالفكر، ط دوم، ١٤٠٣ هـ.

٤٨. الجوهرى، اسماعيل بن عماد جوهرى، تاج اللغة وصحاح العربية، بيروت، دارالملايين.
٤٩. حكيمى، حافظ، معارج القبول بيروت، دارالكتب العلميه.
٥٠. حنبلى، ابن رجب، جامع العلوم والحكم، بيروت، دارالمعرفه.
٥١. حوى، سعيد، الأساس فى السنه وفقهها، رياض، دارالسلام.
٥٢. خضرالقشيرى، محمدبن عبدالسلام، السنن والمبتدعات، بيروت، دارالكتاب العلميه، ١٣٥٩هـ.
٥٣. خطيب بغدادى، الفقيه والمفقه بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤٠٠هـ.
٥٤. دارمى، سنن، تركيه، دارالدعوه، ١٤٠١ هـ.
٥٥. الرفاعى، محمدبن محمد، المصباح المنير فى غريب شرح الكبير، قم، دارالهجره، ط اول، ١٤٠٥ هـ.
٥٦. رشيد رضا، تفسير المنار، مصر، چاپخانه المنار.
٥٧. الرضى، شريف، نهج البلاغه، تهران، نشر اساطير.
٥٨. الرفاعى، يوسف سيدهاشم، الردالمحكم المنيع على منكرات وشبهات ابن منيع، كويت، ١٤٠٤ هـ.
٥٩. الزركشى، بدرالدين محمد بن بهادر، المنتور فى القواعد، كويت، ط اول، ١٤٠٢ هـ.
٦٠. الزمخشري، جارالله، تفسير الكشاف بيروت، دارالفكر.
٦١. الزحيلي، وهبه، اصول فقه الاسلامى، تهران، احسان.
٦٢. سابق، السيد، فقه السنه، بيروت، دارالكتاب العربى، ١٤٠٧ هـ.
٦٣. السرخسى، ابوبكر، اصول سرخسى، بيروت، دارالمعرفه، ١٣٩٣هـ.

٦٤. السيوطي، عبدالرحمن، الامر با الأتباع و النهي عن الابتداع، مكتبة القرآن.
٦٥. السيوطي، عبدالرحمن، الحاوي في الفتاوى، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤٠٢ هـ.
٦٦. السيوطي، عبدالرحمن، الدرالمثور في التفسير بالمأثور، قم، مرعشي، ١٤٠٤ هـ.
٦٧. تدريب الراوي شرح تقريب النووي، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٣٩٩ هـ.
٦٨. الشاطبي، ابواسحاق، الإعتصام بيروت، دارالمعرفه، ١٤٠٢ هـ.
٦٩. الشافعي، محمد بن ادريس، الرساله، بيروت، دارالكتاب العربي، ١٤٢١ هـ.
٧٠. الشافعي، محمد بن ادريس، الأم، بيروت، دارالفكر، ط دوم ١٩٨٣ م.
٧١. الشعراني، عبدالوهاب، اليواقيت والجواهر في بيان عقائد الأكابر، قاهره، چاپخانه مصطفى البابی، الكلبي ١٩٧٨ م.
٧٢. شمس الدين محمد بن عبدالرحمن، الفتح المغيث شرح الفية الحديث، بيروت، دارالكتب العلميه، ط اول، ١٤٠٣ هـ.
٧٣. الشتاوي، احمد، دائرة المعارف الاسلاميه، بيروت، دارالمعرفه.
٧٤. الشوكاني، محمد بن علي، إرشاد الفحول، بيروت، دارالمعرفه ١٣٩٩ هـ.
٧٥. الشهابي، محمود، رهبر خرد، تهران، خيام.
٧٦. الصابوني، محمد بن علي، صفوة التفاسير، عالم الكتب، بيروت.
٧٧. صالحه، دخيل، السكوت و دلالاته على الأحكام، مدينه ١٤٠٣ هـ.
٧٨. صدوق، محمد بن علي، التوحيد، قم.
٧٩. الصنعاني، عبدالرزاق، المصنف المجلس العلمي، عراق.

٨٠. الطحاوى، على بن أبى عز حنفى، شرح عقيدة طحاوى، دمشق، المكتب الإسلامى.
٨١. الطحاوى، على بن أبى عز حنفى، العقيدة الطحاوية، بيروت، المكتب الإسلامى.
٨٢. الطرطوشى، محمد بن وليد، الحوادث والبدع، جده، دارالاصفهانى.
٨٣. الطريحي، فخرالدين، مجمع البحرين تهران، المكتبة الرضويه، ١٣٩٥ هـ.
٨٤. عبدالسلام، عز، فتاوى عز بن عبدالسلام، بيروت، دارالمعرفه، ١٤٠٦ هـ.
٨٥. عبدالكافى، على، الابهاج فى شرح المنهاج، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤٠٤ هـ.
٨٦. عسقلانى، ابن حجر، فتح البارى بشرح البخارى، رياض، إدارة البحوث العلميه.
٨٧. عسكرى، ابوهلال، الفروق فى اللغة، بيروت، دارالآفاق.
٨٨. عطيه، عزت، البدعه تحديدها وموقف الاسلام منها، بيروت دارالكتاب العربى، ط دوم، ١٤٠٠ هـ.
٨٩. عمر، على، سنن دارقطنى، بيروت، عالم الكتب، ط دوم، ١٤٠٣ هـ.
٩٠. عينى، بدرالدين محمد، عمدة القارى شرح صحيح بخارى، مصر ١٣٤٨ هـ.
٩١. الغزالى، ابوحامد محمد، المستصفى من علم الأصول، دارإحياء التراث العربى.
٩٢. الغزالى، ابوحامد محمد، احياء علوم الدين، لبنان، دارالمعرفه.
٩٣. الغزالى، محمد، ليس من الإسلام، قاهره، دارالشرق، ١٩٩٨ م.

٩٤. الفراهيدى، خليل ابن احمد، العين، ايران، مؤسسه دارالهجره، ١٤٠٩هـ.
٩٥. فقى، شيخ محمد، حاشية على تفسير القيم.
٩٦. الفودى، عثمان، احياء السنه واخماد البدعه، ١٤٠٦هـ.
٩٧. القرافى، محمد، الفروق، بيروت، داراحياء التراث.
٩٨. القرطبى، محمد بن احمد، تفسير الجامع لأحكام القرآن، بيروت، داراحياء التراث العربى، ١٩٨٥ م.
٩٩. قطب، سيد، التصويرالفنى فى القرآن، دارالاضواء، قم، ١٣٦٣ هـ.
١٠٠. لالكائى، شرح اصول اعتقاد أهل السنه، رياض، ١٣٩١ هـ.
١٠١. مالك ابن انس، الموطأ، تركيه، دارالدعوه، ١٤٠١هـ.
١٠٢. المباركى، محمد علوى، مفاهيم يجب أن تصحح، قاهره، دارالإنسان ١٤٠٥ هـ.
١٠٣. مسلم، ابوالحسين بن حجاج، صحيح مسلم، بيروت، دارالكتاب العربى، ١٤٠٧ هـ.
١٠٤. مجلسى، محمدباقر، بحار الأنوار، بيروت، داراحياء التراث الاسلاميه ١٤٠٣ هـ.
١٠٥. محفوظ، على، الابداع فى مضار الابتداء، بيروت.
١٠٦. المالكى، محمدبن جزى، قوانين الاحكام الشرعيه، بيروت، عالم الفكر.
١٠٧. الميمنى، عبدالعزيز، ديوان الافوه الاودى، بيروت، دارالكتاب العلميه.
١٠٨. النسائى، سنن، تركيه، دارالدعوه، ١٤٠١ هـ.
١٠٩. النووى، شرف الدين بن يحيى، تهذيب الأسماء واللغات، بيروت دارالكتاب العلميه.

١١٠. الواسطى، محب الدين، تاج العروس من جواهر القاموس، بيروت، دارالفكر.
١١١. وجدى، محمدفريد، دائرة المعارف قرن العشرين، بيروت، دارالفكر، ١٣٩٩ هـ.
١١٢. الهندى، علاءالدين، كنزالعمال، فى سنن الأقوال والأفعال، بيروت، مؤسسة الرساله، ١٤١٣ هـ.